

مسیحیت سنّتی حقیقت یا دروغ؟

نوشته : اوالد فرانک

فهرست مطالب:

۳	پیش گفتار
۴	مقدمه
۶	فصل ۱ آزمایش - تحقیقات در عصر حاضر
۱۲	فصل ۲ مسیحیت اولیه و دوره های بعدی
۱۶	فصل ۳ انحراف خطرناک و آغاز بلایا
۲۱	فصل ۴ ادعاهای بی اساس پاپها
	فصل ۵ مریم کیست؟ (Marie)
	۲۶
۲۹	فصل ۶ "نیایش مریم" چیست؟
۳۴	فصل ۷ اصلاحات - آغازی نو
۳۸	فصل ۸ الوهیت
۴۲	فصل ۹ شهادت خدا درباره خویش
۴۴	فصل ۱۰ بدن روحانی خدا
۴۶	فصل ۱۱ جلال خداوند
۴۸	فصل ۱۲ زاده (صدور) از خدا
۵۲	فصل ۱۳ نام خداوند
۵۵	فصل ۱۴ مقایسه های مفید
۵۷	فصل ۱۵ عیسی خداوند است
۶۰	فصل ۱۶ هر کس عیسی را اعتراف کند ... آیا اعترافی درست است یا نه؟
۶۳	فصل ۱۷ "عیسی انسان و مسیح"
۶۷	فصل ۱۸ تعمید
۷۲	فصل ۱۹ شام خداوند
۷۷	فصل ۲۰ هبوط
۸۳	فصل ۲۱ عادل شمردگی
۸۷	فصل ۲۲ تازگی و تولد تازه
۹۱	فصل ۲۳ تقدیس
۹۴	فصل ۲۴ تعمید روح
۱۰۱	فصل ۲۵ انتخاب - تقدیر ازلی
۱۰۶	فصل ۲۶ یک روز خدا - هزار سال
۱۱۲	فصل ۲۷ امپراطوری روم و اهمیت آن در زمان آخر
۱۲۷	فصل ۲۸ نتیجه گیری و تعمق درباره عدد مرموز ۶۶۶
۱۳۵	سخن آخر
۱۳۶	فهرست منابع

اگر کلامت دیگر نمی‌توانست جریان داشته باشد، پس روی چه چیزی ایمان خود را بنا می‌کردم؟ برای من هزاران هزار کهکشانی بی‌معنی‌اند، به جز اجرایی کلام تو. (کنت زینزندورف)

پیش‌گفتار:

نظر به حرکتی که در اروپا با هدف ایجاد یک مجموعه جهانی متشکل از گروه‌های مذهبی و سیاسی در حال شکل‌گیری است، بر آن شدم که این کتاب را به نگارش درآورم. من معتقدم که موضوع مورد بررسی، متناسب با نیاز زمان حاضر است. در واقع این کتاب به بهترین شکل پاسخگویی احتیاج کنونی بشر است. ابتدا لازم بود که به صورتی باز به موضوعات (اساسی) و رخدادهای تاریخی بپردازم که موضوع تا عمق، مو شکافی شود و سپس روند تاریخی مسیحیت مجدداً از ابتدا مورد بررسی قرار گیرد. اکنون در می‌یابیم که زمان آن فرا رسیده که حقیقت آشکار شود و تا آنجایی که مقدور بود سعی کرده‌ام سبک ساده‌ای به کار برم که برای همگان قابل فهم باشد. من عمداً از به کار بردن اصطلاحات الهیاتی و فلسفی که تنها برای عده معدودی قابل فهم است، پرهیز کرده‌ام. با توجه به این که قرار است این کتاب به چندین زبان برگردانده شود و در بسیاری از کشورها پخش گردد، پس لازم می‌دانم به نکته‌ای اشاره کنم، بنده به همه مذاهب و نگرش‌های خاصی که نسبت به جهان وجود دارد، احترام می‌گذارم، اما در عین حال اعتقاد دیگری نیز در این مورد دارم.

من در سفرهای بشارتی خود که بیش از صد کشور جهان را شامل می‌شود، این اصل احترام را همیشه مد نظر داشته‌ام. با توجه به حرمت و جایگاه والایی که بنی‌آدم دارند، احترام به انسانها از واجبات است، هر چند که ممکن است ایمان و روش‌های دیگران به نظر ما عجیب و غریب بنماید. از این رو اگر برای ۸۰۰ میلیون هندو گاو مقدس است، باید این را بپذیریم. اگر هندوهای بسیار مذهبی، صبحگاهان خاکستر فضله گاو را بر پیشانی خود می‌مالند، بنده نمی‌توانم آنها را از این کار باز دارم. در مواقعی دین سبک از همه می‌خواهد که قبل از ورود به معبد طلایی آمریتسار (Amritsar) کفش‌های خود را در آورند و پاهای خود را بشویند. هر کس هم که مایل به بازدید این مکان باشد باید این کار را بکند. در عبادتگاه‌های مسلمانان و معابد ادیان دیگر باید همیشه مطابق روش‌های مرسوم در چنین مکان‌هایی رفتار نمایم.

بدین شکل در همه جا درهایی به رویم گشوده شد تا در همه کنگره‌ها و کنفرانس‌های بین‌المذهبی سخنرانی کنم. من به عنوان مهمان افتخاری در همایش‌های جماعت‌های مذهبی مختلف سخنرانی کرده‌ام. در کلیسای کاتولیک آفریقای جنوبی موعظه کردم و در احترام به مراسم سنتی این کلیسا رفتار نمودم. من به هر ایدئولوژی‌ای احترام می‌گذارم و معتقدم که هر کس باید حق داشته باشد در انتخاب ایمان به هر چه که مایل است و با هر روشی، آزاد باشد. من بارها در بازیلیک (Basilique) حضرت پطرس دیده‌ام چطور اشخاصی از همه کشورها آمده، پاهای پیکره پطرس را می‌بوسند و کارهایی شبیه به این. البته این مسئله فقط در بازیلیک حضرت پطرس مشاهده نمی‌شود. من در این مناسبت‌ها دردی عمیق در خود احساس می‌کنم. چون به انسانها علاقه دارم، لذا در این کتاب خواهم کوشید درست را از نادرست متمایز کنم و بعد از آن بر انسان بالغ است که با توجه به اطلاعات ارائه شده، تصمیم شخصی خود را اتخاذ کند.

با توجه به مسائل فوق‌الذکر، ناگزیر اول به بررسی این نهاد جهانی که به نام کلیسای کاتولیک - رومی معروف است در زیر پرتوی کلام خدا و در مقابله‌ای بین آن و کتاب مقدس می‌پردازیم. تنها در پرتو مکاشفه الهی است که می‌توانیم حقیقت و راستی را از ناراستی جدا کنیم و تشخیص بدهیم. این ادعا که کلیسای رومی به تنهایی قدرت نجات انسان را دارد، مسئله‌ای است که سایر فرقه‌های مسیحی نیز تکرار کرده‌اند، اگر چه امکان دارد عین این مسئله را مطرح نکنند اما در حقیقت می‌خواهند با روش مخصوص خود، نجات را به انسانها عرضه کنند که این مسئله امری غیر ممکن

است. با این حال کلیسایی که خود را به مسیح و پطرس و سایر رسولان منتسب می‌داند، باید اجازه دهد که ادعای مطروحه او آزموده شود. برای همه خوانندگان این کتاب طالب برکت فراوان از جانب خدای قادر مطلق هستم.

مقدمه:

در عصر حاضر، صحبت کردن با مردم درباره خدا و ایمان به وی چندان آسان نیست. دسته‌ای معتقدند که این یک مسئله پیش پا افتاده است. برخی، خدا را در درون خویش و در طبیعت می‌جویند. و عده‌ای منکر وجود یک خدای شخصی هستند. در حالی که عده‌ای دیگر، تنها به یک قدرت مافوق اعتقاد دارند. ولی شگفت آن است که هر بار فاجعه‌ای رخ می‌دهد همان افرادی که به قولی (به خدا) اعتقادی ندارند می‌پرسند، چرا خدا اجازه می‌دهد چنین حوادثی رخ دهد؟ از زمانی که معلوم شد چه چیزهایی در لَوای دین، به نام خدا انجام گرفته و می‌گیرد، شمار فزاینده‌ای (از انسانها) اعتماد خود را نسبت به عدالت از دست داده‌اند چون که بین خدا و یک نهاد مذهبی هیچ تفاوتی قائل نمی‌شوند. مورخین در طی سده‌های متمادی، کتابهای زیادی درباره اشتباهات روحانیون در زمانهای مختلف نوشته‌اند. ولی آن چیزی که نویسندگان دلیر، در این اواخر برملا کرده‌اند بار غیر قابل تحملی شده است. در همه مذاهب کسانی هستند که به خوبی به این نکته واقف‌اند که به غیر از دنیای خاکی دنیای مافوق‌الطبیعه‌ای نیز هست. واضح است که انسان برای مردن به دنیا نیامده بلکه برای زیستن. در واقع، فقط عده اندکی واقعاً معتقدند که با مرگ همه چیز به پایان می‌رسد و این افراد نیز در موقع مرگ متوجه خواهند شد که راه اشتباهی را طی کرده‌اند. هر کس در سرزمینی، با مذهب و جهان بینی خاصی به دنیا آمده است. هر انسانی به طور طبیعی معتقد است ایدئولوژی که دارد، درست است.

پیشرفت غیر قابل تصویری که در این نسل حاصل شده یعنی گذر از اسب و گاری به پیشرفته‌ترین موشک‌های مسافربر و از کالسکه به خودروهای فضایی، تأییدی است بر آن حرفی که خداوند خدا حدود شش هزار سال پیش در زمان ساخت برج بابل گفت: «... و الآن هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممتنع نخواهد شد.» (پیدایش ۱۱ : ۶) در نتیجه این امر، انسان هر روز بیشتر خود را باور می‌کند و به توانایی خود ایمان می‌آورد ولی در عین حال شك او نسبت به خدا و کلام وی بیشتر می‌شود، تا به آن حد که آن را رد می‌کند.

در باغ عدن، شیطان نسبت به کلام خدا شك ایجاد کرد بدون این که آن را رد کند: «... آیا خدا حقیقتاً گفته است؟...» (پیدایش ۳ : ۱) و امروزه نیز او است که به فیلسوفان الهام می‌بخشد تا بتوانند با نظریات فکری و استدلال‌های خود انسانها را به عصیانگری علیه خالق خود سوق دهند. شمار زیادی از افراد فقط به خاطر عملکردهای غلط انسانی که ادعا می‌کنند نمایندگان خدا هستند کلام حق را زیر سؤال می‌برند.

هر کس که اعتقاد دارد خالق نیست و همه چیز به دنبال یک انفجار به وجود آمده، باید با دقت به نقطه‌ای که انفجار در آنجا صورت می‌گیرد، بنگرد! کسی که پیرو نظریه تکامل است، باید به این سؤال جواب دهد که چرا اشکال ابتدایی حیات هنوز یافت می‌شوند، در حالی که همه چیز به سمت تکامل پیش می‌رود. کسی که تصور می‌کند زندگی از یک سلول اولیه به وجود آمده، باید بگوید که چه کسی به این سلول حیات بخشید. آفریدگار در پیدایش ۱ : ۲۴ می‌گوید: «زمین، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها...» این مسئله امروز نیز صادق است. هر زندگی‌ای که در این جهان به وجود می‌آید، حاکی از معجزه‌ای در آفرینش است که هر روزه میلیونها بار تکرار می‌شود. تمام حرفهایی که برای منحرف ساختن ما از حقیقت زده می‌شود از یک جا سرچشمه می‌گیرد. همه یک هدف واحد دارند، و آن هدف، بی‌اعتبار کردن گفته‌های کتاب مقدس درباره آفرینش جهان و تحت‌الشعاع قرار دادن هویت خالق است، تا چهره خالق جهان را مخدوش نمایند. در تاریخ هیچ نبی‌ای که از جانب خدا مبعوث شده باشد، ظاهر نشد تا ایمان کتاب مقدسی را به جهتی نو سوق دهد و یا مذهب جدیدی را پایه‌گذاری کند. از خنوخ گرفته تا

ابراهیم، از موسی تا ایلیا یا اشعیا، هیچ نبی‌ای که به راستی از جانب خدا فرستاده شده باشد، بنیانگذار یک دین و مذهب جدید نشد.

ملاحظه این نکته اهمیت بسیاری دارد که انبیا فقط به بیان آن چه از خدا یافته بودند، بسنده کردند. به همین دلیل، همه عهد عتیق یک مجموعه هماهنگ را تشکیل می‌دهد. در عهد عتیق تنها یکی حق سخن گفتن و عمل کردن داشت و این شخص خود خداوند خدا بود که نقشه‌های خود را به آنانی که خود دعوت کرده بود می‌سپرد. این چنین مردانی تنها حامل ندای الهی بودند. آنها در دوره‌های مختلف زندگی می‌کردند و هر کدام سهم نبوتی خود را در تحقق نقشه نجاتی که از پیش اخبار شده بود، انجام می‌دادند. با وجود این که این افراد در سده‌ها و حتی هزاره‌های متفاوتی می‌زیستند اما هیچ اختلافی در نوشته‌های ایشان یافت نمی‌شود و بر عکس هماهنگی کاملی در بین این نوشته‌ها وجود دارد. رسولانی که خدا می‌فرستاد بنیانگذار دین نبودند، آنها با فروتنی و سادگی کامل به صورت انکارناپذیری این نکته را اثبات کردند که نبوت‌های عهد عتیق به صورت دقیق به تحقق پیوسته است.

ولی در رابطه با بنیاد کلیسای مسیح و بنای آن، به صورت کامل خود را به خداوند جلال سپردند که گفته بود، کلیسای خود را بنا می‌کنم. (متی ۱۶ : ۱۸) خدا این مأموریت را نه به پطرس نه به پولس و نه به شخص دیگری سپرد، بلکه شخصاً کلیسای خود را بنا کرد. خداوند در کلیسای خود خدمت‌های گوناگون قرار داد تا کلیسا بنا شود. (افسیان ۱۱ : ۴ ، اول قرن‌تین ۱۲ : ۲۸ ، رومیان ۱۲ : ۴ - ۸) جماعت کتاب مقدسی فدیة شده، نهادی نیست که بشر آن را تشکیل داده باشد، بلکه صحبت از ارگان‌یسمی زنده است.

کلیسا تنها نهاد روحانی خدا بر روی زمین است و از فدیة شدگانی تشکیل می‌شود که در پیشگاه وی پذیرفته شده‌اند که آن را هیکل خدا نیز می‌گویند (افسیان ۲ : ۲۱ ، دوم قرن‌تین ۶ : ۱۶) یا خانه خدا (عبرانیان ۳ : ۶) خدا در یک معبد یا یک خانه مقدس ساخت بشر ساکن نمی‌شود. (اشعیا ۶۶ : ۱ - ۲ ، اعمال ۷ : ۴۸ - ۵۰) او تنها در قلب خاصان خود ساکن است. لذا لازم است به اصل و ابتدا رجوع کنیم تا به راستی دریابیم که کلیسای خدا چیست؟ (اول تیموتاؤس ۳ : ۱۵) به چه ایمان وارد شده و به چه چیزی تعلیم می‌دهد، چگونه تعمید می‌دهد و غیره. در این خصوص تنها کتاب حق، یعنی کتاب مقدس که کلام خدا است می‌تواند پاسخگویی پرسش‌ها باشد. من نیز بر این اساس و با علم بر مسؤلیت کامل خود در پیشگاه پروردگار در صد نگارش این کتاب برآمدم. من در میان بسیاری از ترجمه‌های کتاب مقدس که هر کدام امتیازی دارند، تصمیم گرفتم که تا حد امکان تنها از ترجمه دکتر هرمان منگه (Dr. Hermann Menge) استفاده کنم.

فصل یکم: آزمایش - تحقیقات در عصر حاضر

چیزی که مرا تشویق کرد در این نوشته مسائل را بی‌پرده عنوان کنم، این واقعیت است که در عصر حاضر مردم دریافته‌اند که موضوعات دیگر آن قدر که تصور می‌شود شفاف نیست. مثال بارز این امر در دسامبر ۱۹۸۸ در مورد "کفن تورینو" پیش آمد. این کفن در طول سده‌های متمادی به عنوان یک شیء اصل و مقدس مورد حرمت بود. ولی ناگهان پس از آزمایش‌های علمی‌ای که به صورت مستقل در انگلستان، ایالات متحده و سوئیس بر روی این کفن انجام شد، همه (دانشمندان) در این نتیجه اتفاق نظر داشتند که این کفن مربوط به قرون وسطی بوده و نمی‌تواند کفن عیسی مسیح باشد. ولی با این وجود، در اعلامیه‌ای که در این مورد صادر شد مردم را تشویق کردند که هم چنان به این شیء تقلبی احترام بگذارند که گویی واقعاً با شیء مقدس سر و کار دارند و بدین ترتیب به این دروغ آشکار شده، ادامه دهند. کشیش دکتر یان پازلی (Dr. Ian Paisley) از ایرلند شمالی در سال ۱۹۸۸ دست به حرکتی در مقر پارلمان اروپا در استراسبورگ زد که هیچ پروتستانی بعد از دوران اصلاحات جرأت نکرده بود انجام دهد. او پلاکاردی بلند کرد که بر روی آن نوشته شده بود "ژان پل دوم - ضد مسیح". در پی این حرکت سر و صدای زیادی به پا شد. هدف وی این بود که نسبت به حضور پاپ در سالن اعتراض کرده باشد. رسانه‌ها این واقعه را گزارش کردند و اغلب روزنامه‌ها تصویر آن را چاپ و واقعه را در صفحات اول نقل کردند. روز بعد کمتر کسی در این مورد صحبت می‌کرد و در نهایت سر و صدا خوابید، چون تردیدی نیست که اخبار تازه جای اخبار قدیمی را می‌گیرند.

متأسفانه، هیچ وقت دانشمندان و مردم عادی بین خدا و کلیسا تفاوت قائل نشدند، علت این امر را باید در سرخوردگی مردم از آن نهادی که گویی از خدا سرچشمه می‌گیرد جست، در نتیجه بسیاری با دوری از کلیسا از خدا فاصله گرفتند. متأسفانه عده بسیاری که فریب این دلایل دروغین، ناراحت کننده و تأسف‌بار را خوردند، دچار لغزش شدند. من هیچ وقت آن شبی را که در یکی از مزارع اشتراکی (Kibboutz) در پانزده کیلومتری غرب اورشلیم به سر بردم را از یاد نخواهم برد. من به عنوان راهنمای گروه، همه را برای تأمل و تعمقی کوتاه پس از شام جمع کردم. عده‌ای از میهمانان به ما ملحق شدند و در میان ایشان یهودیاتی نیز بودند. این مسئله ناراحت نمی‌کرد. بخشهایی از عهد عتیق را خواندم و تحقق این نبوتها را در عهد جدید یادآور شدم. ناگهان یک زن مهاجر یهودی که قبلاً از اهالی ورشو بود، بسیار متأثر شده فریاد زد: "من عهد جدید را مطالعه کرده‌ام و می‌توانستم ایمان بیاورم که عیسی مسیح، همان ماشیح ما است اگر او کاتولیک نبود. چون لهستانیها که کاتولیکهای راستینی هستند بسیار ما را مورد آزار قرار دادند." ما از شنیدن این حرف بسیار ناراحت شدیم. آنگاه من گفتم: "خانم، مسیح کاتولیک نبود، بلکه او همان فدیة دهنده است که در جسم آمده بود. مریم نیز کاتولیک نبود." ولی این نکته برای آن زن قابل هضم نبود.

در زمینه مذهب ناآگاهی مردم هراسناک است. این مسیحیت که فاقد رابطه‌ای شخصی و زنده با مسیح است به یک دین تبدیل شده است که به واقع به قول عده‌ای آفیون توده‌ها است. هدف این کتاب بر ملا کردن عناصر غیر کتاب مقدسی است که به غلط "مسیحی" خوانده شده‌اند و در پی آن می‌باشد که ثابت کند اینها افسانه‌های مذهبی‌ای هستند که اگر چه منشأ آنها به هزاران سال قبل هم برگردد اما هم چنان باقی مانده‌اند.

ما زمانی که از ایمان به خدا و نقشه‌های او برای بشریت صحبت می‌کنیم لازم است به مردم توصیه کنیم که به کتاب کتابها (کتاب مقدس) رجوع کنند. اصطلاح "به هیچ چیز و به هیچ کس اعتقاد ندارم" تنها در زمانی پذیرفتنی است که منظور اعتقاد به انسانها باشد، ولی نمی‌توان آن را به قادر مطلق و کلام وی تعمیم داد. کلام وی حقیقتی است که به تحقق پیوسته و تأیید شده است و به این دلیل کتاب مقدس که کلام خدا است مرجع نهایی و مطلق ما است. کتاب مقدس فوق از هر شکی است. بر خلاف آن چیزی که عده‌ای می‌گویند خدا نمرده است بلکه زنده است و هر چه جان دارد به او زنده است. کلام وی امروزه، همانند گذشته یک حقیقت زنده و ملموس است.

در هر زمانی انسانهایی پیدا می‌شوند که مأموریت خاصی داشته و وظیفه مهمی بر عهده آنها می‌باشد. در تاریخ بشریت شاعران، آهنگسازان و امپراطورها، پادشاهان، سربازان، سیاستمداران و رهبران مملکتی‌ای بودند که در مقایسه با هم عصران خود وجهه خاصی کسب کردند. این مسئله در زمینه دانش و تحقیقات علمی نیز صدق می‌کند. در عصر ما نیز چنین است. ما در اینجا می‌توانیم فهرستی از مخترعین معروف ارائه دهیم که اگر آنها نبودند جهان ما این شکل کنونی را نمی‌یافت. در عهد عتیق و در ابتدای عهد جدید با بسیاری از مردان خدا روبرو می‌شویم که در طول حیات خود در این دنیا نقشی ویژه در تاریخ نجات پر عهده گرفته‌اند. در دوره بعد از عصر رسولان تا شورای نیقیه (۳۲۵ م) شخصیت‌هایی وارد میدان شدند. در قرون وسطی مردانی ظاهر شدند که در تاریخ کلیسا نقش مهمی ایفا کردند ولی ما بیشتر با اسامی آن دسته از مردانی آشنایی داریم که از دوره اصلاحات به بعد ظاهر شدند. انسانهایی که فیض خاصی از جانب خدا یافته‌اند همیشه مأموریتی جهانگیر و به نفع تمام انسانها داشته‌اند که فراتر از مرزهای بین کلیساها و بین ادیان بوده است. این مسئله با آخرین حکم مأموریت خداوند عیسی تطابق دارد که گفت: «بروید همه امتها را شاگرد سازید.» (متی ۲۸ : ۱۹) این يك مأموریت فراگیر است.

کسی که به راستی، مأموریتی از آسمان دارد و به عبارتی از جانب خدا مأمور شده، کلام خدا را مطابق با آموزه انبیا و رسولان اعلام خواهد کرد. ولی آن کس که آموزه‌های جدیدی معرفی می‌کند و از مکاشفاتی می‌گوید که فاقد اساس کتاب مقدسی هستند، نشان می‌دهد که از جانب حق فرستاده نشده است. خدا نمی‌تواند گفته‌های خود را نقض کند و نقشه‌های خود را تغییر دهد. پس جا دارد همیشه در مورد تعلیم و روشی که داریم از خود بپرسیم که، آیا دقیق است؟ آیا به همین شکل نوشته شده است؟ یا کتب در این مورد چه می‌گویند؟

ما در اینجا قصد نداریم به عقاید انسانها پردازیم بلکه می‌خواهیم به آن چه خدا به واسطه انسانهایی که خود با صدایی روشن به خدمت فرا خوانده و توسط آنها به ما مکشوف کرده پردازیم. به انبیاء عهد عتیق عطا شد تا تکامل تاریخ نجات را اعلام کنند، در حالی که رسالت رسولان این بود که تحقق نبوت‌های گذشته را اعلان کنند. هر کس با توجه به مأموریتی که دریافت کرده بود، وظیفه داشت در خدمت خود به وضوح نقشه‌های خدا و برنامه نجات را به ما بشناساند. نقشه نجات در کتاب مقدس محفوظ است. و کلام زنده حق هنوز با هر کس که اجازه می‌دهد روح خدا وی را مخاطب سازد، سخن می‌گوید. نیازی نیست که کسی این کلام را برای دیگری تفسیر کند. کافی است که همه از عمق وجود به روش و تعلیم کتاب مقدس ایمان بیاورند. و چنین افرادی از خود خدا به واسطه کلام، آموخته خواهند شد (اشعیا ۵۴ : ۱۳ و یوحنا ۶ : ۴۵) ما در این مبحث قصد نداریم تفکر تعلیمی يك کلیسای مستقل یا غیر مستقل را ارائه دهیم، چه برسد به این که تعلیمات خاص يك بدعت را عرضه کنیم، بلکه هدف ما ارائه دیدگاه خدا به همان شکلی است که در کلام مطرح شده است.

هر کس در تاریخ کلیسا تفحص کرده باشد متوجه می‌شود که هر مورخ به صورتی متفاوت عملکرد افرادی را که در يك دوره زیسته‌اند شرح داده و ارزیابی نموده است، در حالی که موضوعات مورد بحث چندان تازگی نداشتند. برای ایمانداران کتاب مقدسی ناراحت کننده است که برخی از منتقدین در تحقیقات خود عهد جدید را زیر سؤال می‌برند. این امکان که قسمت‌هایی از عهد جدید، اناجیل و رساله‌ها اول به عبری، آرامی یا یونانی نوشته شده و نهایتاً به عنوان کانون (Canon) در متن‌های یونانی مطرح شده‌اند چندان فرقی در اصل نمی‌کند. ولی جای شك نیست که خدا خود در کنار عبرانیان قرار گرفت. موسی و هارون دستور گرفتند که به فرعون بگویند: «... یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است...» (خروج ۳ : ۱۸) جای شکی نیست که عیسی مسیح به زبان یونانی صحبت نکرد بلکه به آرامی که عبری عامیانه (مردمی) بود، در این خصوص که آیا وی تعلیم یافته بود یا نه، بهتر است که این بحث را به دانشمندان بسپاریم. ولی آن چه برای ما اهمیت دارد این است که بدانیم خداوند قیام کرده هنوز به زبان عبرانی صحبت می‌کرد. این

شهادت پولس است در اعمال ۲۶ : ۱۴ «و چون همه بر زمین افتادیم، هاتفی را شنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته گفت: ای شانول، شانول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر میخا لگد زدن دشوار است.»

این امر که ممکن است رساله‌های دیگری نوشته شده باشد ارزش رساله‌های راستین را نمی‌کاهد. البته جای شکی نیست که ممکن است رسولان در دوره اولیه رساله‌های دیگری را نوشته و به جاهای مختلفی فرستاده باشند. لوقا در آیه اول انجیل خود خاطر نشان می‌کند که عده زیادی به تحریر شرح حوادث دست زده بودند. بنابراین منابع زیادی در دسترس بود. ولی آن دسته از نوشته‌ها که "آپوکریفای عهد جدید" (Apocryphes) خوانده می‌شوند در دوره‌های بعد ظاهر شدند. ولی خود خداوند مهیا کرد که تنها آن دسته از نوشته‌هایی که به فرمان وی نوشته شده بودند جزو کانون (Canon) کلام خدا باشند، یعنی به عبارتی فقط چیزهایی که برای ما لازم بود. مهم این است که ما به این کلام که به عنوان کلام خدا برای ما به ارث گذشته شده احترام بگذاریم. (اول تسالونیکیان ۲ : ۱۳) و ایمان داشته باشیم که تمامی کتب از الهام خدا است. (دوم تیموتاؤس ۳ : ۱۶) وقتی که عهد جدید، اصطلاحاتی مثل "همان طور که کتاب می‌گوید" یا "مکتوب است" به کار می‌برد، باید بدانیم که اینها اشاره‌هایی هستند به عهد عتیق. ولی با این حال عهد جدید نیز به همان اندازه بخشی از کتب مقدسه است. عهد عتیق و عهد جدید با هم یک کل واحد را تشکیل می‌دهند. ما می‌توانیم این مطلب را در لوقا ۲۴ : ۴۴ - ۴۵ بخوانیم: «... همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آن چه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد. و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.» خداوند خطاب به یهودیان هم عصر خود می‌گوید: «کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد.» (یوحنا ۵ : ۳۹) وقتی که پولس خلاصه‌ای از انجیل ارائه می‌دهد می‌گوید: «زیرا که اول به شما سپردم، آن چه نیز یافتیم که مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد، و این که مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست.» (اول قرنتیان ۱۵ : ۳ - ۴)

پطرس رسول به اشعیا ۴۰ : ۸ اشاره می‌کند و این سخن عهد عتیق را در کنار سخن دیگری از عهد جدید می‌گذارد: «از آن رو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالابد باقی است. زیرا که هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت. لکن کلمه خدا تا ابدالابد باقی است. و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است.» (اول پطرس ۱ : ۲۳ - ۲۵) عهد جدید نتیجه نبوت‌های عهد عتیق است. دکتر کلارنس لارکن (Dr. Clarence Larkin) شخصی بود که قابلیت‌های وی در همه جای جهان مورد پذیرش است. در کتاب خود به نام Dispensational Truth (حقیقت وضع احکام دینی در هر دوره و عصر) خاطر نشان نمود که با آمدن مسیح ۱۰۹ نبوت عهد عتیق به عینه و به صورت دقیق تحقق یافت. این نبوت‌های کتاب مقدس که در گذشته انجام شده‌اند نشانگر منشاء الهی آنها است. وقتی که می‌خواهیم چیزی را بیازماییم یا مورد بررسی قرار دهیم. لازم است که بدون پیش داوری و احساس نفرت این کار را انجام دهیم. وقتی کارل شنایدر (Carl Schneider) الهیدان می‌نویسد "تحریفات از دوره عهد جدید شروع شده‌اند و تا کنون نیز متوقف نشده است." حرفش کاملاً به جا است ولی نمی‌توان تا آن حد پیش رفت که عهد جدید را تحریف شده استنباط کنیم. بین دو عبارت تفاوتی بس ژرف وجود دارد! ولی حتی در آن زمان نیز همانند امروز چیزهای نامشروع به صورت آموزه‌های غلط و تفاسیر نادرست وارد شده بودند. با وجود این تحریفات که درباره آنها مجدداً توضیح خواهیم داد کلام اصلی باقیمانده است و ما می‌توانیم هنوز هم آن را به عنوان کلام اصلی قبول کنیم. ادعاهای بی‌پایه و ویرانگری که رساله پطرس را تحریف شده می‌داند تا چه حد می‌تواند این عبارت را که "... کتاب مقدس پر از اسناد جعلی است توجیه کند؟" (K. Deschner, Der gefalschte Glaube, S. 20) این ادعایی غیر قابل قبول و دروغی کثیف است. ما در این مورد به تحقیقات ارزشمند دانشمندان برجسته رجوع می‌کنیم. این فرض که نگارندگان کتاب مقدس در آن دست برده‌اند

ادعایی بی‌اساس بیش نیست و شرم‌آور است که با چنین حرف‌هایی ایمانداران به کتاب مقدس را افرادی فریب خورده معرفی می‌کنند. نمی‌توان با این فریب‌کاریها تجلی حقیقت را مخدوش کرد.

درست است که نگارندگان اناجیل چهارگانه افرادی عادی و ساده بودند و شرح حوادثی که آورده‌اند اندکی با یک دیگر فرق دارد، اما این تنها ثابت می‌کند که از یک دیگر کپی نکرده‌اند. هر کدام بنا بر هدایت خاصی که داشتند، چیزی را که خود شنیده یا تجربه کرده بودند و حتی شهادتی که از نفر دیگری شنیده بودند را می‌نوشتند. مسئله اساسی، خود آن وقایعی است که به اثبات رسیده‌اند و نه چیزهای فرعی که در کنار این روند مشاهده شده‌اند.

دکتر کنستانتین رش (Dr. Konstantin Rosch) الهیدان کاتولیک و مترجم کتاب مقدس تنوع انجیلها را از طریق توضیح درباره آن چهار موجود زنده یعنی شیر، گوساله، انسان و عقاب که در مکاشفه ۴: ۶ - ۸ نشان داده شده‌اند خاطر نشان می‌کند. حتی ایرنیوس که در مسیحیت اولیه زندگی می‌کرد آنها را به عنوان نمادهای انجیلی چهارگانه تلقی نمود. در واقع کتاب مقدس به زبانی مصور و تمثیلی نوشته شده است. نماد متی شیراست، نماد مرقس گوساله است و سمبل لوقا انسان است در حالی که یوحنا، یک عقاب در حال پرواز است. در نخستین باب حزقیال به ما گفته شده است که هر یک از آن موجودات زنده چهره انسانی داشتند. (آیه ۵) و زیر بالهایشان دستهای انسانی مشاهده می‌شد (آیه ۸) هر کدام چهار صورت داشتند ولی در عین حال با یک صورت خود را نشان می‌دادند. هر انجیل به صورت مفصل ظهور منجی را شرح می‌دهد، ولی هر کدام چهره‌ای از مسیح را معرفی می‌کند. این مسئله در مورد اناجیل نیز صدق می‌کند، آنها باطناً در درون خود مانند هم هستند. ولی یکی بیشتر از همه خداوند را به عنوان پسر انسان معرفی می‌کند، دیگری بر قدرت الهی او، از طریق نماد شیر، پادشاه حیوانات، تأکید دارد و مرقس او را به عنوان خادم معرفی می‌کند، یعنی آن کس که باره‌ای ما را حمل می‌کند، در حالی که انجیل چهارم او را به صورت عقاب به تصویر می‌کشد که در عالم الهی پرواز می‌کند. از این رو، در صورتی که یکی از نویسندگان انجیل چیزی را نقل می‌کند که دیگری نمی‌کند یا چیزی که در قلم یکی نکته‌ای برجسته می‌نماید اما در قلم انجیل نگاران دیگر تا آن حد اهمیت نمی‌یابد، مهم نیست و باید گفت: تأکید بر نکاتی از این دست کاملاً بی‌معنی است.

وقتی که یکی از انجیل نگاران می‌نویسد که خداوند ۴۰۰۰ نفر را با هفت نان غذا داد و دیگری می‌گوید که سوازی زنان و بچه‌ها به چهار هزار مرد خوراک داد هر دو درست می‌گویند. تفاوت در آن است که یکی به جزئیات بیشتری پرداخته است. وقتی که یکی شفای دو نابینا در دروازه اریحا را تشریح می‌کند و دیگری تنها از شفای یک نابینا صحبت می‌کند هر دو درست می‌گویند، با این تفاوت که یکی در زمان وقوع این امر شاهد صحنه بود، در حالی که انجیل نگار دیگر که بعد سر رسید تنها توانست با یکی از آن دو کور شفا یافته ملاقات کند و لذا همان را نقل می‌کند. یک انجیل نگار به ما می‌گوید که هر دو خطاکار که در کنار مسیح مصلوب شده بودند وی را مسخره می‌کردند. (متی ۲۷: ۴۴) و دیگری می‌گوید که آن خلافکاری که در طرف راست عیسی بود توبه کرده به خداوند گفت: «... ای خداوند، مرا به یادآور هنگامی که به ملکوت خود آیی.» (لوقا ۲۳: ۳۹ - ۴۲) در اینجا باز هم هر دو نفر درست می‌گویند. در ابتدا هر دو مسخره کردند ولی یکی به فیض نائل شد و در لحظات آخر متوجه شد که چه کسی در کنار وی مصلوب شده و از وی کمک خواست.

پاسخی که خداوند به وی داد یعنی: «هر آینه به تو می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.» (لوقا ۲۳: ۴۳) را منتقدان طبق معمول بد درک کردند. طبق استنباط آنها عیسی می‌بایستی چند روز پس از مرگش در آسمان بوده باشد، اگر چه کتاب می‌گوید که وی در مکانهای پایین رفت. آنها متوجه نشده‌اند که تا زمان مصلوب شدن مسیح سعادت‌مندان در آسمان نبودند بلکه در مکانهای پایین. لوقا ۱۶ این مسئله را باز می‌کند که شکافی عمیق جایی سعادت‌مندان (جایی که به آغوش ابراهیم معروف بود آیه ۲۳) را از جایی که گمراه شدگان در آن به سر می‌برند، جدا

می‌کرد. هیچ کدام از آن دو دسته نمی‌توانست این شکاف را طی کند. همه کسانی که به منجی آینده امید بسته بودند در این استراحتگاه که مانند یک زندان بود، نگاه داشته می‌شدند. سپس آنها با مسیح قیام کردند، همان طوری که در متی ۲۷ : ۵۲ آمده است. از آن زمان به بعد فردوس یعنی جای نجات یافتگان در آسمان است و نه در پایین. مسیح در مکانهای پایین نزول فرمود و سپس با صعود خود همه کسانی را که به ظهور وی ایمان داشتند ولی در آنجا زندانی بودند با خود به بالا برد. (افسسیان ۴ : ۸ - ۱۰)

هنگامی که یکی از انجیل نگاران می‌نویسد که در زمان قیام مسیح دو فرشته زنان را مخاطب قرار دادند (لوقا ۲۴ : ۴) و دیگری فقط از یکی می‌گوید (مرقس ۱۶ : ۵ و متی ۲۸ : ۲) تناقضی وجود ندارد. باز در زمانی که یک انجیل نگار آنها را در داخل قبر نشان می‌دهد و دیگری آنها را در خارج قبر نشان می‌دهد، تناقضی در کار نیست. فرشتگان در داخل قبر، جایی را که بدن مسیح در آن گذارده شده بود نشان می‌دادند، در حالی که در بیرون اعلام می‌کردند که مسیح قیام کرده است. مسئله مربوط به مکان و حالت ایستادن آنها است. اگر چه هر دو فرشته حاضر بودند اما تنها یکی لب به سخن گشود و به همین خاطر بیشتر جلب توجه می‌کند. خدا را شکر که فقط با آن دسته‌ای از افراد که خود را "منتقد" می‌دانند سر و کار نداریم، بلکه افراد برجسته‌ای هم بودند که به صورت قانع کننده‌ای خاطر نشان ساختند که در بین کتب هماهنگی وجود دارد. دکتر اسکافیلد (Dr. C. I. Scofield) مترجم کتاب مقدس که شهره‌ای جهانی دارد یکی از آنها است. او مقدمه‌ای بر انجیل نوشته است که هر شبه‌ای را رفع می‌کند.

به طور کلی باید گفت که منتقدین جنبه نبوتی عهد جدید را درک نکردند. به عنوان مثال آنها از پولس ایراد می‌گیرند که در انتظارش در مورد آخر زمان اشتباه کرده است زیرا که نوشته: «همانا به شما سری می‌گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدل خواهیم شد.» (اول قرنیتیان ۱۵ : ۵۱) «زیرا این را به شما از کلام خدا می‌گویم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست.» (اول تسالونیکیان ۴ : ۱۵) و غیره. پولس می‌بایست به شکل حال می‌نوشت چون که روح القدس که در وی عمل می‌کرد به جریان آینده تاریخ نجات و طول آن واقف بود.

کل عهد جدید به شکلی نگارش شده که در طول دوره فیض این سخنان برای هر دوره اعتبار داشته باشند، می‌توان درباره ظهور مسیح (Parousie) موعظه کرد و تصور نمود که هر لحظه ممکن است اتفاق بیافتد و در عین حال این موضوع تا آخرین نسلی که شاهد تحقق آن بخشهایی از کتاب مقدس که درباره ظهور مسیح هست نیز صادق باشد. همان پولس درباره خود نوشت: «زیرا که من الآن ریخته می‌شوم و وقت رحلت من رسیده است. به جنگ نیکو جنگ کرده‌ام و دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته‌ام. بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد، و نه به من فقط بلکه نیز به همه کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند.» (دوم تیموتاؤس ۴ : ۶ - ۸) به علاوه همیشه بودند عده‌ای که در زمان خود امید داشتند شاهد ظهور مسیح خداوند باشند. کسی که امیدی به این ظهور ندارد در قیام اول شرکت نخواهد کرد، چون که امید زنده‌ای در خود ندارد. مارتین لوتر نیز بازگشت مسیح را قریب‌الوقوع می‌دانست و چشم به رجعت وی داشت. او ضد مسیح را با لقب End Christ می‌خواند. وی نوشت: «در این سال ۱۵۴۰، تعداد سالیان ۵۵۰۰ است، به همین خاطر است که می‌توان در انتظار پایان دنیا بود، چرا که هزاره ششم به طور کامل به پایان خواهد رسید همان طوری که سه روزی که مسیح در مرگ بود، کامل نشد.» (H. Heinz, Zwischen Zeit und Ewigkeit, S. 137) ایمانداري که داراي امید زنده‌ای است همیشه انتظار بازگشت مسیح را می‌کشد. امروز نیز این مسئله صدق می‌کند، چرا که اشخاصی هستند که به علت تحقق نبوت‌های کتاب مقدس امید قوی‌ای دارند که این واقعه در این نسل رخ خواهد داد.

کور بودن منتقدین در زمانی به اوج می‌رسد که ادعا می‌کنند این نبوت مسیح یعنی: «هر آینه به شما می‌گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت.» (متی ۲۴ : ۲۴) نادرست از آب درآمده است. [واژه Genec که در یونانی به کار رفته است هم به معنی نژاد است هم به معنی یک نسل یا طبقه. امروز نیز در واژه Genocide به معنی نسل کشی (Genea) به معنی نژاد است - مترجم.] با این وجود صحبت از یهودیان است، آن هم به عنوان یک نژاد و نه تعداد مشخصی از سالها. طبق وعده خدا با وجود همه کشتارهای وحشیانه‌ای که یهودیان قربانی آن بودند، نسل آنها طبق نقشه نجات خدا و گفته عیسی تا به امروز حفظ شده است. متی ۱۰ : ۲۳ : «و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند به دیگری فرار کنید زیرا هر آینه به شما می‌گویم تا پسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهد پرداخت.» به غلط درک شده و با بازگشت وی اشتباه گرفته شد. مگر او به عنوان پسر انسان در جزیره پطمس خود را بر یوحنا آشکار نکرد که در میان هفت شمعدان راه می‌رفت؟ و مگر او نبود که در این صحنه پیش می‌رفت تا وارد قدرت و عظمت ملکوتی خود شود؟ «و سر و موی او سفید چون پشم، مثل پرف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش، پاهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار.» (مکاشفه ۱ : ۱۴ - ۱۵) بدین ترتیب گفته عیسی عیناً محقق شد. هر دلیلی را که بر ضد کلام ارانه می‌شود تا کلام را زیر سؤال ببرد، خود کلام می‌تواند باطل سازد.

نه عیسی و نه رسولان هیچ کدام اشتباه نکردند بلکه آپولوژیستها (Apologist) و مفسرین منتقد کتاب مقدس هستند که در طول تاریخ کلیسا فریب خوردند، آنها تا به امروز همان دروغها را که افراد فریب خورده به آنها منتقل کرده‌اند نقل می‌کنند، البته خود به این مسئله واقف نیستند. آنها با این کار نشان می‌دهند که درکی از نقشه نجات خدا ندارند. این افراد با دلایل انحرافی وارد جریان مسیحیت شدند.

این افراد اگر چه قادرند درباره تاریخ دلایلی قانع کننده مبنی بر نفوذ انحرافات در مسیحیت ارانه دهند، اما این مسئله درباره کلیسای همگانی (کاتولیک) بیشتر صدق می‌کند، آنها زمانی که می‌خواهند از کلام خدا و امور ملکوت سخن بگویند، شکستی مفتضحانه می‌خورند. ما به عنوان ایمانداران مسیحی کتاب مقدسی، نمی‌توانیم در سکوت، همه این علامت سؤالات را که دسته‌ای از افراد که هیچ گونه دسترسی به کتب مقدسه و سرهای مخفی و آشکار آن در مورد ملکوت ندارند بپذیریم. آنها از تحریفات بزرگی سخن می‌گویند و در همه جا تناقض پشت تناقض می‌بینند، در حالی که خود مرتکب اشتباهات بسیار آشکاری در تفاسیر خود می‌شوند.

ما نیاز به مدارکی دال بر وجود تاریخی عیسی مسیح نداریم، زیرا که وی محور تاریخ نجات است، و نه آن تاریخی که انسانها ضبط کردند. این نکته که یوسفوس (Josephe) یا مورخ دیگری درباره او نوشته باشد یا نه اهمیت ندارد، انبیا و رسولان در این مورد نوشته‌اند چون که آنها مستقیم مأمور این امر شده بودند. (شهادت آنها) قابل اعتماد است و برای ما کافی است. من خود شخصاً این افراد را که در زمان وقوع حوادث فوق‌العاده شاهد بودند و وقایع را برای ما نقل کردند قبول دارم. از تولد مسیح تا صعود او ما شهود قابل اعتمادی داریم که با چشمان خود دیده‌اند و با گوشهای خویش شنیده‌اند. امروز نیز عده‌ای در مقابل وقایع فوق‌العاده که بر روی زمین رخ می‌دهد سکوت مطلق اختیار می‌کنند. از آنجایی که این مسائل در کلیساها و ادیان (تثبیت شده و با نفوذ) رخ نمی‌دهند، گزارشگران روزنامه‌ها از آنها آگاه نمی‌شوند. ولی از نظر ایمانداران، شهادت به اندازه کافی ارانه شده است و کسی این نیاز را حس نمی‌کند که به شاهدان کاذب کلام که مدتها بعد پیدا شدند گوش دهد.

وقتی که مورخین کلیسا در انتقادات خود از تحریفات و ایمان دست‌کاری شده صحبت می‌کنند نمی‌توان این مسئله را به کلیسای اولیه و اعمال رسولان و مسیحیت اولیه و کل عهد جدید تعمیم داد. ایمان تحریف شده و کاذب،

آموزه‌ها و پیغامهای کاذب، به روشهایی اطلاق می‌شود که با کتب مقدسه هماهنگی نداشته و در دوره‌های اخیر ظاهر شده‌اند.

فصل دوم: مسیحیت اولیه و دوره‌های بعدی

شرح‌های مفصلی را درباره دوره‌های بعد از کلیسای اولیه می‌توان در تاریخ کلیسا پیدا کرد. به همین خاطر ما تا حد امکان کمتر به ادوار گوناگون تاریخ کلیسا خواهیم پرداخت. می‌توان دوره‌هایی را از لحاظ طول به صورت تقریبی به این شکل تقسیم نمود: دوره کلیسای اولیه تا سال ۱۰۰ میلادی، دوره بعدی که به دوره بعد از رسولان (Post Apostolique) معروف است از سده دوم شروع می‌شود و زمان برگزاری شورای نیقیه (۳۲۵ م) تمام می‌شود، به دنبال آن شاهد برقراری کلیسا در امپراطوری روم هستیم، سپس دوره‌ای داریم که قرون میانه (قرون وسطی) شامل آن است، پس از این زمان شاهد عصر اصلاحات هستیم که به مثابه آغازی نو در کلیسا است. به دنبال عصر اصلاحات شاهد پیدا شدن چندین جنبش بیداری و مطرح شدن انجیل تام و رجعت کلیسا به حالت اولیه خود، قبل از بازگشت (ثانویه) مسیح می‌باشیم.

شرح‌های متعددی که درباره تاریخ کلیسا به رشته تحریر در آمده‌اند، با هم هماهنگ نیستند. عده‌ای فرضیاتی را مطرح کرده‌اند که بعد به افسانه‌ها مبدل شده و دسته‌ای دیگر این افسانه‌ها را به عنوان واقعیات تاریخی مطرح کردند. به علاوه طبیعی است که یک تاریخ نگار با گرایشهای کاتولیکی مسائل را مثل یک تاریخ نگار پروتستان نمی‌بیند، هر کدام از زاویه دید خود به مسائل می‌نگرند. ولی برای این که بتوانیم مسائل، جریان‌ها و آموزه‌ها را با کلیسای اولیه قیاس کنیم، لازم است که یک دیدگاه کلی نسبت به مسائل هر دوره به طور خاص به دست بیاوریم. ما فقط از زبان رسولان است که تعلیم را می‌یابیم. [بهرتر است به صراحت] گفته شود که آن چه تحت عنوان "آموزه رسولان" مطرح شده است را از دهان رسولان دریافت نکرده‌ایم. نوشته‌ای که در سال ۱۸۷۳ در صومعه‌ای کشف و ده سال بعد منتشر گردید و با این فرض که بین سال ۸۰ م و ۱۲۰ م نوشته شده باشد، به صورت اختیاری به عنوان آموزه رسولان یا دیداچه (Didache) مطرح شد، در حالی که این اثر هیچ وجه اشتراکی با آموزه رسولان عیسی مسیح ندارد. این امر در مورد به اصطلاح "اعتقادنامه رسولان" نیز صدق می‌کند، که به دنبال بحثها و شوراها گوناگون در سده چهارم تدوین شد، با این حال نمی‌توان چنین سندی را به رسولان نسبت داد. به این ترتیب است که تحریفات کلام خدا به طور ناخواسته شروع شد. [منظور تحریفات تعلیمی است نه دست بردن به کتاب مقدس - مترجم] و در ادامه به عنوان حقیقت تلقی شد. تنها در اعمال رسولان و سایر نوشته‌های رسولان عهد جدید است که ما می‌توانیم آموزه حقیقی رسولان را در آنها پیدا کنیم. آنها مردانی بودند که کلام خدا را از دهان خود خداوند شنیده بودند و به دستور وی آن را نقل کردند. از طریق آنها بود که کلام ناب خدا یعنی کلام تحریف نشده به کلیسای عهد جدید رسید. تنها این کلام منحصراً مهر خدا را دارد.

پولس که به صورتی مافوق‌الطبیعه فراخوانده شده بود تا ظرف برگزیده شود توسط خود خداوند به جمع سایر رسولان اولیه اضافه شد. او بود که بر پایه رسالت مستقیمی که از خود خداوند یافته بود می‌توانست بگوید: «زیرا من از خداوند یافتم، آن چه به شما نیز سپردم...» (اول قرنتیان ۱۱ : ۲۳) پولس رسول بخش عظیمی از عهد جدید را نوشت که شامل ۱۰۰ باب و به عبارتی ۲۳۲۵ آیه است، در حالی که پطرس رسول تنها ۸ باب با ۱۶۶ آیه نوشت. پولس رسول انجیل را به همان شکلی که کلام به انبیا رسیده بود دریافت کرد، یعنی از راه مکاشفه (غلاطیان ۱ : ۱۱ - ۱۲) به همین خاطر است که هشداري که در غلاطیان ۱ : ۸ می‌دهد تا مغز استخوان فرو می‌رود: «بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آن که ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، آنتیما باد.» هر آن چه که مطابق با

انجیلی نباشد که رسولان نخستین به آن بشارت دادند زیر لعنت است. از این دیدگاه می‌توان گفت که هم اکنون با یک مسیحیت تحریف شده سر و کار داریم که مطابق با مطالب فوق‌الذکر در زیر لعنت است. این همان چیزی است که منتقدین در زمان شرح خود می‌دیدند.

هر چهار انجیل درباره منجی شهادت می‌دهند، آنها زندگی و اعمال وی را از تولد تا مرگ، قیام و صعود شرح می‌دهند. در این خصوص اناجیل مشابه (Synoptiques) یعنی متی، مرقس و لوقا هم دیگر را تکمیل کرده و دیدی فراگیر به ما می‌دهند. ولی یوحنا بر عکس نه به بیت لحم توجه دارد نه به نسب نامه مسیح، بلکه "پروازی در اعلی" می‌کند و از اولین باب بازگو می‌کند که مسیح به راستی چه کسی است. انجیل‌های چهارگانه دیدی فراگیر از تحقق نجات وعده داده شده که خدا از طریق مسیح در این کره خاکی داد به ما می‌دهد، انجیل‌های چهارگانه معتبرند چون توسط شاهدانی عینی از آن چه که گفته شده بود و به گوشه‌های خود شنیده بودند بر جای مانده است. (دوم پطرس ۱ : ۱۶ - ۱۸، اول یوحنا ۱ : ۱ - ۳)

اعمال رسولان به ما نشان می‌دهد که چگونه کلیسای اولیه بر اثر عملی مافوق‌الطبیعه که همان نازل شدن روح‌القدس است بنیانگذاری شد (باب ۲) منشاء این واقعه از آسمان است. پطرس در اولین موعظه خود، در زمانی که از روح‌القدس پر بود، از جانب خدا همه کسانی را که می‌خواستند ایمان آورند مخاطب ساخت و بر ضرورت توبه و گرفتن تعمید کتاب مقدسی در آب (آیه ۳۸) و یافتن تجربه‌ای مشابه با آن چه که آن ۱۲۰ نفر چشیده بودند، یعنی تعمید روح تأکید ورزید. از جانب خدا به آنها خطاب کرد: «زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.» (آیه ۳۹) تنها خدا است که نجات می‌دهد و از طریق روح‌القدس ایمانداران را به کلیسای خود می‌افزاید. (اعمال ۲ : ۴۷)

کلیسای اولیه از کسانی تشکیل شده بود که به راستی تجربه‌ای از خدا کسب کرده بودند. افرادی که ایماندار می‌شدند در آب تعمید می‌یافتند و سپس به صورت مافوق‌الطبیعه در روح‌القدس نیز تعمید می‌یافتند تا اعضای یک بدن شوند. (اول قرن‌تین ۱۲ : ۱۳) آنها عطایای روح (اول قرن‌تین ۱۲ : ۷ - ۱۱) و ثمرات روح را داشتند. (غلاطیان ۵ : ۲۲ - ۲۳) بدین ترتیب همان گونه که خدا در مسیح یک بدن به عنوان هیکل داشت که در آن ساکن بود و از طریق آن عمل می‌کرد، به همین ترتیب کلیسای اولیه، که از جمیع فدیة شدگان مرکب شده بود، بدن خداوند را تشکیل می‌داد (اول قرن‌تین ۱۲ : ۱۲) که مسیح سر آن بود (کولسیان ۱ : ۱۸) که به جهت ادامه خدمت خود به کار می‌برد. عیسی گفت: «... چنان که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.» (یوحنا ۲۰ : ۲۱) خدا به خاطر این که وظایف مختلف بدن انجام شود در کلیسا، رسولان، انبیا، شبانان، معلمان و مبشرین را قرار داد. (افسیان ۴ : ۱۱)

در مسیحیت اولیه صحبتی از مقامات کلیسایی نبود، آن موقع مردانی بودند که در شایستگی دعوت والای خود، تحت هدایت و الهام روح خدمت می‌کردند. در مسیحیت اولیه از روحانیون و واعظان کارمند خبری نبود، و بر عکس کل کلیسای فدیة شدگان تازه تولد یافته، کهناتی ملوکانه و قومی مقدس را تشکیل می‌دادند. (اول پطرس ۲ : ۹، مکاشفه ۱ : ۶) این پنج خدمت که ابتدا ذکر شد، به کلیساهای محلی محدود نمی‌شدند بلکه به کل کلیسا. رهبران کلیساهای محلی که مشایخ یا ناظران بودند از کلیساهای محلی که هر کدام از استقلال برخوردار بودند دیده‌بانی می‌کردند. به رهبران این جماعتها اسقف گفته می‌شد و وی می‌بایستی متاهل بوده باشد. (اول تیموتاؤس ۳ : ۱ - ۷ تیتس ۱ : ۵ - ۸) در برخی از جماعتها محلی چندین اسقف خدمت می‌کردند، به عبارتی هدایت کلیسا توسط بیش از یک نفر شیخ انجام می‌شد. (فیلیپیان ۱ : ۱) این مسئله کاملاً با یعقوب ۵ : ۱۴ تطابق دارد که در آن آمده که هرگاه ایمانداري بیمار می‌شود باید مشایخ کلیسا را بخواند. در زمانی که پولس و برنابا به اورشلیم آمدند مورد استقبال قرار گرفتند و در جمع رسولان و مشایخ حضور یافتند. (اعمال ۱۵ : ۴) در مسیحیت اولیه هنوز این نظم الهی در کلیسا حکمفرما بود. برای

رسیدگی به وظیفه‌های عملی کلیسای محلی شماسانی تعیین می‌شدند. آنها نیز می‌بایستی متأهل می‌بودند. (اول تیموتاؤس ۳ : ۸ - ۱۳) این مسئله از آن جهت لازم بود که اسقفان و شماسان می‌بایستی با تجربه‌های عملی خود، زوجها را برای حل مشکلات زناشویی خود کمک و هدایت می‌نمودند. در کلیسای اولیه مقام اسقف به شکلی که هم اکنون مطرح است وجود نداشت. طبق اول تیموتاؤس ۳ : ۱۵ ستون و بنیاد کلیسای خدای حی که مسیح آن را بنا کرد حقیقت و راستی است. از این رو تفسیرهای سلیقه‌ای دروغ و ناراست در آن جایی ندارند. توسط کلیسا که نهادی الهی بر زمین است، خواست خدا بایستی چنان که در آسمان می‌شود بر زمین نیز کرده شود. (دعای ربانی)

در اوایل و پس از بنیاد کلیسای عهد جدید، انجیل ناب اعلام می‌شد، آموزه رسولان آموخته می‌شد و روش رسولان معمول بود. کلیسای اولیه حیات مسیح را در خود نفوذ داده و تحت هدایت روح بود، به عبارتی تشکلی فرقه‌ای نبود.

ولی با گذشت زمان پولس و رسولان با معلمانی که تعالیم غلط را مطرح کردند درگیر شدند. از آن موقع به بعد چندگانگی به وجود آمد و چندین گروه در کنار هم به صورت منکثر رشد کردند. تنها یکی از این گروه‌ها توسط کلام و انجیل خدا هدایت می‌شد. آنها پیرو تعالیم رسولان خدا بودند و آنها را در زندگی روزانه به کار می‌بستند.

یوحنا با این عبارت این مطلب را تأیید می‌کند: «ما از خدا هستیم و هر که خدا را می‌شناسد ما را می‌شنود و آن که از خدا نیست ما را نمی‌شنود. روح حق و روح ضلالت را از این تمییز می‌دهیم.» (اول یوحنا ۴ : ۶)

بقیه جریان‌های ایمان عبارت بودند از آموزه‌های از حقیقت و تفاسیر. و بعدها این آموزه به آموزه‌ها تبدیل شد. کتاب مقدس از این مردان با عنوان برادران کذب یاد می‌کند. آنها بدون دعوت وارد خدمت شده بودند. پولس چنین می‌گوید: «و این به سبب برادران کذب بود که ایشان را خفیه در آوردند و خفیه در آمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی در آورند.» (غلاطیان ۲ : ۴) آنها به عیسی دیگری بشارت می‌دادند. (دوم قرن‌تیان ۱۱ : ۴) پطرس درباره برادران کذب که آموزه‌های مهلك و گمراه کننده را به کلیسا وارد می‌کنند به ایمانداران هشدار می‌دهد. (دوم پطرس ۲ : ۱ - ۳) یهودای رسول با عبارت زیر از این جریان فکری سخن می‌گوید: «وای بر ایشان زیرا که به راه قائلان رفته‌اند و در گمراهی بلعام به جهت اجرت غرق شده‌اند و در مشاجرت قورح هلاک گشته‌اند.» (یهودا ۱۱) برادران کذب کلام را تحریف کردند، آنهایی که اشتباه کردند (مردم) را به سمت ناراستی هدایت کردند و بدین شکل گرایشهای متعدد مذهبی پدیدار شد.

از دیدگاه یوحنا، این جریان‌های آغاز حرکت ضد مسیح و دجال هستند. Anti به معنی ضد است. بنابراین هر چه با مسیح و کلام او هماهنگ نیست بر ضد او می‌باشد و به عبارتی ضد مسیح است. نوشته شده است که: «از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند، لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند.» (اول یوحنا ۲ : ۱۹) پولس از آنها با عنوان "گرگهای درنده" یاد می‌کند. (اعمال ۲۰ : ۲۸ - ۳۰) در مکاشفه ۲ : ۲ به ایمانداران راستینی که قدرت تمیز را داشتند گفته می‌شود: «... آنانی را که خود را رسولان می‌خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی.» آنها چگونه می‌توانستند با اطمینان این افراد را بیازمایند و متوجه شوند که ادعای رسالت آنها نادرست است؟ آنهایی که تمیز می‌دادند با مقایسه با آن چه که پطرس و پولس و عظمی کردند می‌توانستند به هویت این رسولان کاذب پی ببرند. امروزه نیز باید همه چیز را از طریق مقایسه با عظمی و روش رسولان آزمود. و عظمی و روش رسولان تنها معیار معتبر برای سنجش ایمان است. با در نظر گرفتن مطالب فوق متوجه می‌شویم که مسئله تشخیص حقیقت از دروغ در آن زمان نیز مطرح بوده است.

در آياتي كه آورده‌ايم، به وضوح از جريانات روحاني دروغين كه در كنار كليساي عيسي مسيح رشد مي‌كردند سخن رفت و حتي پيش از پايان سده نخست نيز آموزه‌هاي غلط و اختلاطها وجود داشتند. عده‌اي پيرو آموزه بلعام بودند، دسته‌اي ديگر از تعليم نقولاويان پيرو مي‌كردند در حالي كه گروه‌ي به آموزه ايزابل كه ادعاي نبوت داشت و تعليم مي‌داد گوش مي‌سپردند. (مكاشفه ۲ : ۲۰)

ولي خوشبختانه آموزه ناب رسولان در كتاب مقدس به عنوان ميراثي براي ما گذارده شده است، تا قادر باشيم با دقت مسير درست را تشخيص دهيم. در كتاب مقدس از اقسام آموزه‌هايي كه توسط اشخاص غير مجاز آورده شده است سخن رفته. عبارت: «همه چيز را بيازماييد.» (اول تسالونيكي ۵ : ۲۱) هنوز اعتبار دارد. عده زيادي از اين كلام استفاده مي‌كنند ولي در عمل آن را به درستي به كار نمي‌برند. آنها با دانش خود و ازديدگاه تعليمي و روش خاص خودشان بقيه را مي‌آزمائند، غافل از اين كه ازديدگاه خدا تنها يك معيار اعتبار دارد و آن معياري است كه مي‌توان در هر شرايطي براي تميز همه چيز به كار برد. اين معيار عبارت است از شهادت كامل خدا كه در كتاب مقدس هست.

در سده دوم گرايشهاي گوناگوني در كنار كليساي خداي زنده رشد كردند، ولي كليساي خداي حي هم چنان به روشي كه مسيح به واسطه رسولان تعليم داد پا بر جا بود. ولي ديري نپاييد كه آموزه‌هاي انحرافي شيوع پيدا كرد. مردم توانسته بودند به خيال خود در تنگ را پهن كنند. هر كدام از اين گروه‌ها مي‌كوشيد اعضاي بيشتري را جذب كند. امروزه نيز شاهد اين وضعيت هستيم، ولي اين وعده براي كليساي حقيقي عيسي مسيح هم چنان باقي است: «ترسان مباشيد اي گلّه كوچك، زيرا مرضي پدر شما است كه ملكوت را به شما عطا فرمايد.» (لوقا ۱۲ : ۳۲) گوسفندان گلّه كوچك تنها به صدای شبان نيكو توجه دارند. آنها به صدای آن شباني گوش مي‌دهند كه زندگي خود را در راه آنها داد. به عبارتي آنها تنها به كلام او توجه دارند. اين كليسا در هر زماني هم چون گلّه‌اي كوچك مركب از افرادي بود و هست كه به فراخواني براي خروج از تشويش (بابل) گوش مي‌دهند و بدون كوچك‌ترين سازشي به دنبال شبان حركت مي‌كنند.

در دوره معروف به دوره بعد از رسولان (Post apostolique) شخصيتهايي چون پوليكارپ (۱۵۵ م) شاگرد يوحنا و ايرنيوس (۲۰۲ م) شاگرد پوليكارپ براي دفاع از ايمان حقيقي به پا خاستند. البته ما تنها با نگاهی موشكافانه مي‌توانيم پي به اين مسئله ببريم كه در آن عصر دسته‌اي به ميراث خالصي كه رسولان از خدا بر جا گذاشته بودند ديگر وفادار نبودند و ايماني متفاوت را بشارت مي‌دادند و وعظ مي‌كردند. با مطالعه تحولات كليساي آن زمان متوجه مي‌شويم كه نهاد الهي كليساي اوليه داشت تدريجاً جاي خود را به تشكيلاتي انساني مي‌داد.

البته تا شوراي نيقيه در سال ۳۲۵ ميلادي، شاهد روندهاي متناقضي در طول اين دوره هستيم. ناظري كه از خارج به اين تحولات نگاه مي‌كند به زودي متوجه مي‌شود كه جريانه‌اي انحرافي مسيحيت گسترش پيدا كردند و نهايتاً با پذيرش اين مسيحيت به عنوان دين توسط دولت زمان امپراطور كستانتين كليسا به يك قدرت مهم در سرتا سر امپراطوري روم مبدل شد. ايمان يك فلسفه جديد شد و آميزش سنتهاي شرقي با فرهنگ يوناني هلنيستي (Helleniste) باعث گرديد عصاره ايمان اوليه كم رنگ‌تر شود. از آن زمان به بعد شاهد جدالهاي جنجال برانگيزي در مورد مسيح شناسي هستيم كه موجب آشفتگي جانهاي بسياري گرديده است.

فصل سوم: انحراف خطرناک و آغاز بلایا

تا زمانی که انجیل در خاک اسرائیل بود و اغلب اعضای آن را یهودیان تشکیل می‌دادند، بحثی درباره مقوله الوهیت پیش نیامد. ولی در جریان مباحث پیرامون مسیح شناسی، اندیشه‌های رومی، یونانی و غیره درباره ایزدان و ایزد بانوان وارد مسیحیت شد. درک نبوتی و روحانی‌ای که سایه‌وار در عهد عتیق مطرح شده بود و در عهد جدید به عنوان حقایق مجسم شده بودند، تدریج کم شد. البته ترتولیان (Tertullien) بر این مسئله تأکید می‌کرد که عهد عتیق و عهد جدید با هم هماهنگی دارند و نبوت عنصر اتصال بین عهد عتیق و عهد جدید است. (F. Hauss, Vater, Christenheit, S. 30) ولی در واقعیت، نگرشی دیگر مشاهده می‌شود که مسیحیت تدریجاً از ریشه یهودی کنده شده و در زمینه بت‌پرستی کاشته شد. این روند، مخالف ایمان رسولان و پیروان مستقیم آنها بود. عهد عتیق را در رابطه با آیات عهد جدید برای حمله به یهودیان استفاده می‌کردند، حتی از سده دوم شاهد هستیم که دسته‌ای از رهبران کلیسا که فاقد بینش روحانی بودند با امپراطورهای ضد یهودی روم همگام شدند. آنها گرایشهای یهود ستیزانه‌ای داشتند. [اصطلاح ضد سامی در رابطه با یهودیان صحیح نیست زیرا همه ملت‌های عرب نیز به مجموعه سامی تعلق دارند - نویسنده]

کنستانتین که از امپراطورهای روم بود و به عنوان یک استراتژیست بزرگ از مسیحیت به نفع خود استفاده کرد، هرگز از رابطه خود با دنیای بت‌پرستی نکاست. او هم چنان، ساخت بت‌کده‌ها و کلیساها را تقریباً به یکسان مورد حمایت قرار داد. کنستانتین در سال ۳۱۵ میلادی اعلام کرد که گرویدن به یهودیت مجازات مرگ را به دنبال دارد. به عبارتی اگر یک فرد یهودی یک مسیحی را به یهودیت بکشاند، مجازات هر دو نفر مرگ می‌بود. در سال ۳۲۱ میلادی گرامی داشت روز یک شنبه، قانونی شد. کنستانتین فقط به این کار بسنده نکرد، بلکه با تهدید به مجازات، یهودیان را وادار کرد روز سبت را انکار کنند و یک شنبه را به اصطلاح تقدیس کنند. کنستانتین این اقدامات را در پی نصیحت‌های اسقفانی که نفوذ قابل توجه‌ای بر او داشتند انجام داد.

شورای نیقیه در سال ۳۲۵ میلادی برگزار شد. در این شورا دو سخنگوی اصلی به نام آریوس و آتاناسیوس نقش کلیدی‌ای ایفا می‌کردند. سخنان آنها در تاریخ کلیسا ثبت شده است. از قرار معلوم آریوس هیچ گونه شناختی از مسیح نداشت. ولی آتاناسیوس با صداقت شهادت داد که "در عیسی، خدا خود به ما ظاهر شد و خویشتن را به ما شناسانید و نجاتمان داد، و در مسیح خود پدر را داریم ... خود پدر بود که در عیسی ما را فدیة داد." (K. d. Schmidt, Grundriss der Kirchengeschichte, S. 98) روند شکل‌گیری کلیسای رومی از آن زمان شروع شد. در زمان شورای نیقیه از پاپ یا کاردینال خبری نبود. هم چنین اسقف روم را نیز نمی‌بینیم که با ادعای برتری به دیگران در شورایی حاضر شده باشد. واقعیت آن است که این ادعا بر پایه تحریفات شرح حوادث و تاریخ استوار است. این امپراطور روم یعنی کنستانتین بود که شورای نیقیه را تشکیل داد و سرپرستی این شورا را به عهده داشت. هدف کنستانتین تحقق وحدت بین جریان‌های گوناگون بود تا در پی آن کلیسایی واحد در خدمت دولت داشته باشد. وحدت کلیسا و دولت محقق شد و بدین ترتیب کلیسای دولتی (حکومتی) به وجود آمد.

تئودوس (Theodose) کبیر و گراتیان (Gratien) در سال ۳۸۰ میلادی به آزادی مذهب خاتمه دادند. اسقفان در شورای دوم اکومینیک (۳۸۱ میلادی) پیمان اعلام شده توسط امپراطور تئودوس اول در سال ۳۸۰ میلادی را تأیید کردند. طبق این پیمان که در فوریه ۳۸۰ صادر شد هر شهروند رومی موظف بود ایمان مسیحی تثلیثی به شکلی که در شورای نیقیه سال ۳۲۵ میلادی بیان شده بود را بپذیرد ... ایمان تثلیثی که پذیرش خدای پدر، پسر و روح‌القدس را در بر می‌گیرد به این شکل برای همه مسیحیان اعتبار یافته و به عنوان دین اجباری مملکت ارتقا یافت. (

(B.Harenberg, chronik der Menschheit, S. 212) گریگور نیسه (Nysse) یکی از شخصیت‌هایی بود که در شورای اکومنیک دوم قسطنطنیه نقش محوری‌ای را ایفا می‌کرد. او از اعتراف نامهٔ نیکیه حمایت کرد. و در تدوین آموزهٔ تثلیث مشارکت سرنوشت سازی داشت. "از آن به بعد هر شهروند مجبور بود که یک مسیحی ارتودکس باشد و بت‌پرستی و ارتداد به عنوان جنایت علیه حکومت شناخته شد." (K. D. Schmidt, Grundriss der Kichengeschichte, S. 83) همهٔ کسانی که به دلایل وجدانی از این فرمان پیروی نمی‌کردند و وارد مذهب دولتی نمی‌شدند، به عنوان مرتد شناخته شده و محکوم می‌شدند. آزار و اذیت کلیسایی که در اورشلیم متولد شده بود توسط آن به اصطلاح کلیسای مسیحی امپراطوری روم شروع شد.

با روی کار آمدن پاپ لئون (Leon) کبیر (۴۶۱-۴۴۰) کلیسای همگانی (کاتولیک) رشد به سزایی کرد. اکثر مورخین کلیسا از او به عنوان اولین پاپ یاد می‌کنند. "هر در" (Herder) در لیستی که از ۲۶۴ پاپ تهیه کرده بود، این فهرست شامل پاپ پل ششم نیز می‌شد او را در ردهٔ چهل و پنجم قرار می‌دهد. هر در (Herder) در کنار اسم ۱۵ نفر اول فهرست که از پطرس شروع می‌شود یک علامت سؤال می‌گذارد. در حالی که اکثر مورخین پروتستان این علامت را در کنار ۴۴ اسم اول فهرست قرار می‌دهند. ولی اتفاق نظر دارند که تاریخ پاپها از لئون اول شروع می‌شود. لئون اول در شورای (Chalcedoine) کالسدونی ۴۵۱ م به عنوان هم‌تای اسقف قسطنطنیه شرکت کرد. در آن زمان برتری یکی از آنها مطرح نبود ولی روند این عقیده در حال شکل‌گیری بود. این روند تشکیل "کلیسای حکومتی" در زمان حکومت یوستین (Justinien) امپراطور (۵۶۵ - ۵۲۷) به کمال رسید، او کشیشان را به عنوان کارمندان دولتی قرار داد. بی‌شک مسیح نمی‌توانست بنیانگذار این کلیسای امپراطوری باشد، بلکه این کار حاکمان روحانی و سیاسی بود که اتحاد این قدرت با امپراطوری روم را به نفع خود می‌دیدند. از دیدگاه تاریخ کلیسا از سدهٔ چهارم و پنجم دیگر نمی‌توان منحصر از تاریخ نجات کلیسای عیسی مسیح صحبت کرد، زیرا شاهد شکل‌گیری جریان‌های انحرافی‌ای هستیم که منجر به تشکیل یک کلیسای بزرگ شد. در آن دوره از تاریخ، این نهاد جهانی که عبارت بود از کلیسای "Chretienne - Pagano" مرتکب جنایاتی هولناک شد.

اسقفها، مقاماتی بودند که از نفوذ سیاسی - مذهبی برخوردار بودند. در ابتدا همهٔ آنها از یک عنوان استفاده می‌کردند زیرا خود را پدران روحانی می‌دانستند، ولی از آنجایی که روم پایتخت امپراطوری روم غربی بود، اسقفهای آن شهر یکی پس از دیگری ادعای تقدم می‌کردند. آنها خواهان عناوین افتخاری مهم‌تری بودند. آنها ابتدا مقام "Maximus Pontifex" را به خود اختصاص دادند. بیشتر کاهنان اعظم رومی و امپراطورها مانند کنستانتین از این عنوان استفاده می‌کردند. این روند کاذب کلیسای پاپها و تلاش آنها برای کسب افتخارات و اقتدار، بنا بر دلایل بسیاری توجیه پذیر نیست.

از زمان بنیفاس هشتم (۱۳۰۳ - ۱۲۹۴) (Boniface VIII) ایمان به پاپ برای کسب نجات ضروری بود زیرا همهٔ ساکنان زمین زیر اقتدار او گذاشته شده بودند. گریگور هفتم (۱۰۸۵ - ۱۰۷۳) (Gregoire VII) در دیکتاتوس پاپایه (Dictatus papae) خویش همین مطلب را عنوان کرده، وی اعلام نمود تنها پنتیفکس (Pontifex روم می‌تواند پنتیفکس (کاهن) جهانی خوانده شود. (H. Heinz. Zwischen Zeit und Ewigkeit, S. 176) نتیجه این فرایند شکل‌پذیری نوعی مسیحیت بود که در آن روحانیت حکومت می‌کرد. و رابطه با مسیح دیگر ارزشی نداشت بلکه فقط تعلق به این مجموعه مطرح بود. تدریجاً اقتدار از مسیح و کلام خدا سلب شد و به این نهاد و نمایندگان آن منتقل گردید. همان طوری که مسیح در رأس کلیسای خویش است پاپ نیز رئیس مطلق این کلیسای همگانی (کاتولیک) شد.

در این کلیسای حکومتی مردم به اجبار غسل تعمید داده می‌شدند و بعد افراد از بدو توأد وارد این کلیسا می‌شدند، بدون این که بتوانند خود تصمیم بگیرند. به این ترتیب شیوة غیر کتاب مقدسی تعمید اجباری برای اضافه کردن اعضای کلیسا رایج شد. این شیوه اساس این کلیسای مردمی را تشکیل می‌داد و بر قراری مالیات کلیسایی، اساس اقتدار مالی کلیسای پاپی را تشکیل می‌داد. در کنار دوری از کلام خدا که خیلی زود در تاریخ مشاهده شد، روند جدایی مسیحیت از یهودیت در وهله اول و بعد جدایی از جماعت‌های یهودی مسیحی شده طی می‌شد. مسئله به اینجا خاتمه نیافت. یوستین (Justin) اسقف اسمیرنا (۱۶۷ م) علیه یهودیان صحبت کرده و مدعی شد که هم اکنون مسیحیان، اسرائیل خدا می‌باشند در حالی که یهودیان افراد بی‌ایمان و سقوط کرده‌ای بیش نیستند. ولی نظر پولس غیر از این بود: «زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت تازه و آنانی که بدین قانون رفتار می‌کنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا.» (غلاطیان ۶: ۱۵-۱۶) پطرس بیشتر در این باره گفته بود: «... فی‌الحقیقت یافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست، بلکه از هر امتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد.» (اعمال ۱۰: ۳۴-۳۵)

حملة به یهودیان بسیار زود شروع شد و بعد در گذر زمان این حملات بیش از پیش جنبه خصمانه پیدا کرد. ایگناسوس (Ignace) اسقف انطاکیه (Antioche 98 - 117) اظهارات اختلاف برانگیزی مطرح کرد. اظهار نظر یهود ستیزانه رهبران کلیساهای رسمی در سده‌های مختلف و نوشته‌های این افراد باعث شد که در آن موقع بیش از یک میلیون یهودی به جرم مسیح‌کشی و خداکشی به طرق مختلف اعدام شوند. از نظر کلیسای روم فرمان "قتل مکن!" باطل شده بود.

خروسوستوم (Chrysostome) (۴۰۷ - ۳۴۵) معلم کلیسا، یکی از بدترین دشمنان یهودیان بود، وی چنین تعلیم می‌داد "باید هر چه کمتر با یهودیان معاشرت کرد درست همان طوری که از شیطان دور می‌شویم. آنها بهتر از بز و خوک نیستند ... کنیسه نه تنها یک تناثر است بلکه یک فاحشه خانه، یک غار دزدان، مأوای حیوانات ملوث و خانه شیطان است ... مسیحیان نباید به پزشکان یهودی مراجعه کنند حتی اگر به قیمت جانشان باشد، آنها باید مثل طاعون و یا هر بلایی که انسان را گرفتار می‌کند از یهودیان دوری کنند. (K. Deschner, Kriminalgeschichte des christentums, Bd. I, S. 134) کوریل (Cyrille) (۴۴۴ م) پطریارخ اسکندریه (Alexandrie)، راه حل نهایی مسئله یهود را مطرح کرده بود، این به اصطلاح "راه حل نهایی" در سده بیستم با کشتار یهودیان توسط هیتلر به اوج خود رسید. کوپریان (Cyprien) ترتولیان (Tertullien) آتاناسیوس (Athanase)، هیروسوموس (Jerome) گریگور (Gregoire) نیسه (Nysse) آمبروزیوس (Ambroise) آگوستین (Augustin) و یوستینین (Justinien) کم و بیش به احساسات ضد یهودی شدت دادند. این نفرت در طول تاریخ کلیسا از روحانیون انتقال یافت. روحانیون کاری کردند که یهود ستیزی در ذهن مردم ریشه بدواند. یهودیان به عنوان مسبب بدبختیها قلمداد شدند و تلاش زیادی شد تا آنها را از بین ببرند. آن چه که پسر انسان درباره شاگردان خود نبوت کرده بود در مورد یهودیان نیز تحقق یافت. «شما را از کنایس بیرون خواهند نمود، بلکه ساعتی می‌آید که هر که شما را بکشد، گمان برد که خدا را خدمت می‌کند. و این کارها را با شما خواهند کرد، به جهت آن که نه پدر را شناخته‌اند و نه مرا. لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.» (یوحنا ۱۶: ۲-۴)

قاتلان معتقد بودند که به خدا و کلیسا خدمت می‌کنند. وظیفه آنها این بود که مسیحیت تثلیثی ناب را از یهودیت یکتا پرست جدا سازند. بعد از این، موج آزار و اذیت، دامنگیر مسیحیانی شد که به اتحاد خود با مسیح پی برده و نتوانستند این سیستم آلوده به خون را بپذیرند. حتی مارتین لوتر (Martin Luther) این اصلاحگر برجسته نتوانست

خود را از این یهود ستیزی که در زمان رهبانیت در او نفوذ کرده بود برهاند. شما می‌توانید عبارت زیر را در کتاب "یهودیت" نوشته ج. گام (J. Gamm) ببینید (صفحه ۶۴) "لوتر در آخرین موعظه خود در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۵۴۶ درباره پزشکان یهودی گفت که آنان داروهایی تجویز می‌کنند که سالیان بعد منجر به مرگ کسانی که آنها را مصرف کرده‌اند می‌شود."

رفته رفته یهود ستیزی شدیدتر می‌شد. افرادی که افکار ضد یهودی داشتند برای توجیه خود از آیاتی چند از کتاب مقدس استفاده می‌کردند. عیسی در سخنان خود بین یهودیان بی‌ایمان و یهودیان ایماندار فرق گذاشته است.

کلیسای کاتولیک رومی برای تحقق اهداف خود به یهودیان، بت پرستان و کسانی که به شکلی متفاوت ایمان داشتند جفا می‌رساند. این کلیسا هم اکنون باید بدین پرسش پاسخ دهد که آیا نجات را به ارمغان آورده است یا باعث آوارگی و بدبختی مردمان بسیاری شده است. در کنار این جفاهای وحشتناک، کلیسای کاتولیک برای تحقق اهداف خود جنگ می‌کرد. این کلیسا به حدی کشتار می‌کرد و املاک کشته شدگان را ضبط می‌کرد، که در قرون وسطی مالک یک سوم زمینها و املاک اروپا بود. کلیسای کاتولیک ثروت زندگان و مردگان را تصاحب می‌کرد. پادشاهان و شاهزادگان نه تنها جرأت نمی‌کردند به این مسئله اعتراضی بکنند بلکه خود فعالانه در این اقدامات با کلیسا شریک بودند. "رادولف د هابسبورگ (Rodolphe de Habsbourg) در سال ۱۲۸۶ اعلام کرد که یهودیان و اموال آنها به خزانه او تعلق دارند." (J. Gamm, Judentun, S. 84)

نفرینهایی که از دهان رهبران مذهبی و بالاخص پاپها، اسقفها و کشیشها جاری می‌شد، باعث گردید کلیسای روم وحشیانه به یهودیان و دیگر ایمانداران اذیت و آزار برساند. در داوری نهایی معلوم خواهد شد که آیا مردم آلمان به تنهایی مسؤل مرگ ۶ میلیون یهودی هستند یا این که کلیسای روم نیز شریک این جنایات شناخته خواهد شد. زیرا این کلیسا زمینه‌ای مساعد برای این کشتارها فراهم کرد. برای کاتولیکهایی چون هیتلر (Hitler) و هیملر (Himmler) (، گبلز (Goebbels) یسوعی زمینه را از پیش مهیا نموده بود. پاپها مرتب از آن سخن می‌گفتند. همان طور که هیتلر از آن سخن می‌گفت. پاپ پیوس یازدهم (Pius XII) در ماه فوریه ۱۹۲۹ درباره موسیلینی گفت "... دست یاری خدا ما را هدایت کرد تا با این مرد ملاقات کنیم. (E. Paris p. 210 "Histoire secrete des jesuites") هر کس کتابهایی را که درباره پاپها و عملکردهای آنها تا این اواخر نوشته شده است را بخواند، آشفته می‌شود. گویی یهودیان و ایمانداران به چشم آنها بی‌ارزش بودند. پاپ نئون یسوعی سیزدهم (۱۹۰۳ - ۱۸۷۸) (Jesuite leon XIII) گفت "اناتیما باد بر هر کسی که بگوید روح القدس نمی‌خواهد مرتدین را بکشند. (E. Paris P. "Histoire secrete des hesuites") (279) از کی تا به حال روح القدس می‌کشد! طبق شهادت کتب، روح زنده می‌کند. ولی کلیسای رومی به کسانی که خط مشی آنها را پیروی نمی‌کردند، معلمان دروغین و منحرف می‌گفتند. و روحانیت به خود اجازه می‌داد این اشخاص را از بین ببرد. در این مورد باید به رفتار پیوس دوازدهم (Pie XII) در زمان قتل عام که قبل از جنگ جهانی دوم و در جریان آن صورت گرفت اشاره کرد. با یک اشاره کوچک و اتیکان کار به جایی رسید که کنیسه (روم) را آتش زدند. پس از آن که این کنیسه بازسازی شد، یهودیان که به کوری روحانی دچار شده بودند با سرودن مزمور ۱۵۰ از پاپ چون مسیح استقبال کردند.

خداوند در نخستین ملاقات خویش با ابراهیم به او گفت: «و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود. و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آن که تو را ملعون خوانند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲: ۲ - ۳) آنها که ادعای ایمان به خدا داشتند باید این کلام را مد نظر می‌داشتند. یگانه پرستی خالص که منحصر به یهودیت بود به عنوان مانعی در جلوی

اندیشه مشرکانه اسقفها قرار می‌گرفت، آنها نمی‌خواستند با یهودیان و خدای یهودیان کاری داشته باشند. و نیز به جای واژه عبری ماشیح (Maschiah) (مسیحا Messie) واژه یونانی کریستوس (Christos) (مسح یافته Oint) را قرار دادند و به جای واژه عبری یشوعا (Yahshuah) (یهوه نجات دهنده) واژه یونانی عیسی (Jesus) را گذاشتند. مباحث مربوط به الوهیت در همان زمان از تفکر یونانی (هلنیستی) نشأت گرفت که هیچ رابطهای بین این جهت گیریها و اسرانیل و خدای اسرانیل وجود نداشت. برخلاف ادعای دسته‌ای از مورخان، در عهد جدید هیچ نشانه‌ای از یهودی ستیزی وجود ندارد، به نظر می‌رسد که این جمله مسیح را که: «... نجات از یهوداست.» (یوحنا ۴ : ۲۲) هیچ کس نخوانده است.

انبیاء عهد عتیق از آن موقع نبوت کرده بودند که امتها نیز در نجات خدا شریک می‌شوند: «من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امتها خواهم گردانید.» (اشعیا ۴۲ : ۶) «... بلکه تو را نور امتها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود.» (اشعیا ۴۹ : ۶ و غیره) ولی خداوند در وهله اول از یهودیان شروع کرد. او به شاگردان خویش گفت: «بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرانیل بروید.» (متی ۱۰ : ۶) پطرس نخستین شاهد نجات یک شخص رومی به نام کرنیلیوس و اهل خانه‌اش بود. (اعمال ۱۰) خداوند به پولس گفت: «روانه شو زیرا که من تو را به سوی امتهای بعید می‌فرستم.» (اعمال ۲۲ : ۲۱) از زمانی که خداوند به شاگردان خود به صراحت گفت: «پس رفته امتها را شاگرد سازید...» (متی ۲۸ : ۱۹) کلیسای خدای زنده را همه اقوام، زبانها و ملل تشکیل می‌دهند.

با توجه به این که امپراطوری روم در همه جا حضور داشت، کلیسای کاتولیک می‌توانست تمام امکانات مادی موجود را جهت تحقق اهداف خویش بسیج کند. در واقع نباید از "مسیحی شدن" در آن روزگار صحبت کرد بلکه بهتر است از "کاتولیک شدن" مردم صحبت کرد. ملل آن روزگار به دلیل موعظه کلام نبود که به مسیح روی آوردند بلکه به زور مجبور شدند دین مملکت یعنی کاتولیک را بپذیرند. در طول هزار سال حکومت مطلقه کلیسای کاتولیک، زمین از خون شهیدان آبیاری شد. ارقام متفاوتی درباره تعداد کشته شدگان ارائه شده، ولی معمولاً عدد ۶۸ میلیون ارائه می‌شود. همه کسانی که به شکلی شهادت ایمان داشتند شکار می‌شدند. حتی در جریان ضد اصلاحات، با استفاده از وسائل دنیوی، خونهای زیادی ریخته شد. این گونه روشها ارتباطی به انجیل نجات نداشت، بلکه بر عکس شاهد آن بودیم که قدرت مذهبی در کنار قدرت دنیوی جنایات زیادی مرتکب شد، و بدبختی را به ارمغان آورد. چه کسی است که در مورد تفتیش عقاید در اسپانیا، دادگاه جادوگران و سوزاندن آنها، اخراج وادنیها (Vaudois) و منونیتها (Mennonites) و آزار و اذیت همه کسانی که در اروپا ایمان متفاوتی داشتند چیزی نشنیده باشد؟ در شب سن بارتلمی (ST - Barthelemy) (از ۲۳ تا ۲۴ اوت ۱۵۷۲) در جریانی که معروف به "عروسی خون" می‌باشد تنها در شهر پاریس ۳۰۰۰ نفر هوگنو (Huguenots) (پروتستانهای فرانسه) کشته شدند. در این جریان ۲۰۰۰۰ نفر در کل فرانسه کشته شدند. "پاپ گریگور سیزدهم (Gregoire xlll) با خواندن ته دنوم (Te Deum) قتل عام پروتستانهای فرانسه را گرامی داشت. (B. Harenberg Chronik der Menschheit, S. 437) این کلیسا چنان دست به تحریف آموزه‌ها زد که دیگر اثری از گنجینه ایمان اصلی مشاهده نمی‌شد، تا جایی که قرانت کتاب مقدس جرم به شمار می‌رفت. صحنه سوخته شدن ایمانداران و یهودیان ایماندار به کتاب مقدس توسط کلیسای روم تکان دهنده است. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که به چه علتی این کلیسا تا این حد از کتاب مقدس وحشت داشت؟

فصل چهارم: ادعاهای بی‌اساس پاپها

همان طوری که با دلیل و مدرک در این کتاب عنوان شده است، کلیسای کاتولیک نه ۲۰۰۰ سال بلکه ۱۶۰۰ سال سن دارد. لذا جای شگفتی نیست که هیچ کدام از آموزه‌ها و روشهای این کلیسا با مسیحیت اولیه تطابقی ندارد و مفاهیمی چون "تعمید، شام خداوند و توبه" حفظ شده‌اند ولی با معانی و شکلی کاملاً متفاوت اجرا می‌شوند، به گونه‌ای که دیگر اثری از سنت و مفاهیم کلیسای اولیه در آنها ملاحظه نمی‌شود.

در هیچ جای کتاب مقدس از پاپ صحبت نشده است، هم چنین ذکری از مسئله "جانشینی پطرس"، خلیفه‌گری و جانشینی رسولان نگردیده است. استفاده از برخی آیات کتاب مقدس برای توجیه این گونه عقاید به مفهوم سوء استفاده از آیات است. به عنوان مثال، مخصوصاً از سخنان مسیح در متی ۱۶ : ۱۸ سوء تعبیر شده است. «و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس (Petros) و بر این صخره (Petra) کلیسای خود را بنا می‌کنم ...» خداوند به پطرس نگفت که "من بر روی تو کلیسای خود را بنا می‌کنم" بلکه "بر این صخره" در حالی که کلمه پطرس به معنی سنگ است.

هر کسی که به خود زحمت بدهد، می‌تواند عبارات عهد عتیق و عهد جدیدی که در آنها از صخره (Petra) صحبت شده است را به زبان یونانی بخواند. (متی ۷ : ۲۴ - ۲۵ ، لوقا ۶ : ۴۸ ، اول قرنیتیان ۱۰ : ۴) این تصور که خداوند آسمان و زمین کلیسای خود را بر روی یک انسان بنا نماید، احمقانه است. حتی اگر فرض کنیم که این انسان بزرگترین رسول و نبی باشد. پطرس (Petros) سنگی بود که می‌توانست به راحتی تکان بخورد و نه یک صخره تکان نخوردنی. درست ۵ آیه بعد گفته می‌شود که خداوند به سوی پطرس برگشته گفت: «دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می‌باشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می‌کنی!» (متی ۱۶ : ۲۳) در اصل، مسئله از این قرار بود که پطرس مکاشفه‌ای درباره عیسی دریافت کرده بود، این مسئله برای او باز شده بود که عیسی همان مسیح است. و کلیسا بر این مکاشفه عیسی مسیح بنا شده است. پیش از توجه به آیه ۱۸، بهتر است آیه ۱۷ را بخوانیم: «خوشا به حال تو ای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.» از این عبارت بر می‌آید که پطرس به تازگی مکاشفه‌ای از آسمان درباره مسیح دریافت کرده بود، که این مسئله را در آیه ۱۶ مطرح می‌کند: «شمعون پطرس در جواب گفت که تویی مسیح پسر خدای زنده!» مسیح در آیه ۱۵ چنین پرسیده بود: «شما مرا که می‌دانید؟» پاسخ این سؤال عبارت بود از مکاشفه‌ای که از سوی پدر برای پطرس باز شد و کلیسا بر روی مکاشفه عیسی مسیح بنا شده است. آیه ۱۹: «و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم ...» با سوء تعبیر تفسیر شده است. در اینجا صحبت از کلیدهای ملکوت آسمان است. یحیی تعمید دهنده چنین موعظه کرده بود: «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.» (متی ۳ : ۲) ما درباره خداوندان در متی ۱۷ : ۴ چنین می‌خوانیم: «از آن هنگام عیسی مسیح به موعظه شروع کرد و گفت: توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.» بافت لوقا ۱۶ : ۱۶ چگونه نزدیکی ملکوت خدا را نشان می‌دهد: «تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می‌شود و هر کس به جد و جهد داخل آن می‌گردد.» در روز پنتیکاست اولین افراد به سوی ملکوت خدا شتافتند. این اشخاص در مقایسه با یحیی تعمید دهنده در موقعیت برتری قرار داشتند. وی تنها این واقعه را بشارت داده بود. در کلام آمده است: «هر آینه به شما می‌گویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمید دهنده برنخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگتر است. و از ایام یحیی تعمید دهنده تا الآن، ملکوت آسمان مجبور می‌شود و جباران آن را به زور می‌ربایند.» (متی ۱۱ : ۱۱ - ۱۲) در روز پنتیکاست، پطرس که به اقتدار الهی آراسته شده بود، کلید ملکوت را به گونه صحیحی به کار برد و از ابتدای کار فرایضی به کلیسای عهد جدید بخشید که تا ابدالابد اعتبار دارند.

درک نماد کلید ساده است. کسی که کلید خانه‌ای را دارد می‌تواند وارد آن شود، کسی که سوییچ ماشینی را دارد می‌تواند با آن حرکت کند و کسی که کلید ملکوت آسمان را دارد به ملکوت خدا دسترسی دارد و با آن امور مخفی را باز

می‌کند، زیرا برای وی مکشوف می‌شوند. با توجه به دعوت الهی و اختیاراتی که به پطرس محول شده بود، وی فریضی مقرر فرمود که برای ما تا به امروز لازم‌الاجرا و تغییر ناپذیر می‌باشند. و کسی حق ندارد پا از آنها فراتر بگذارد. خداوند رهبران روحانی زمان خود را توبیخ کرده گفت: «وای بر شما ای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشته‌اید که خود داخل نمی‌شوید و داخل شوندگان را هم مانع می‌شوید.» (لوقا ۱۱ : ۵۲) آیا امروز این امکان وجود ندارد که ما دوباره در موقعیت مشابه‌ای قرار داشته باشیم؟

چیزی که عیسی خداوند به پطرس فرمود، درست درک نشد و به صورت غلط به کار برده شد: «و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم، و آن چه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آن چه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.» (متی ۱۶ : ۱۹) آن چیزی که پطرس در روز پنطیکاست، الزام‌آور توصیف کرد یعنی توبه، تعمید آب و تعمید روح‌القدس با هدایت روح عنوان شد. به همین خاطر این مطلب در زمین و آسمان اعتبار دارد و مفهوم واقعی کلیدها همین است.

البته این اقتدار و اختیارات کامل الهی، تنها به پطرس عطا نشد، اگر چه وی نخستین کسی بود که در زمان تولد کلیسای عهد جدید سخن گفت و فریضی مطابق با آموزه مسیح مطرح کرد ولی این اختیارات به همه کلیسا نیز منتقل گردید. این مسئله زمانی مشخص می‌شود که متی ۱۸ : ۱۸ را بخوانیم. در این آیه همان کلمات خطاب به جمع عنوان شده است: «هر آینه به شما می‌گویم آن چه بر زمین ببندید در آسمان بسته شده باشد و آن چه بر زمین گشاییید در آسمان گشوده شده باشد.» متوجه می‌شویم که همان اختیارات تامی که به مرد ساعت اول عطا شد تا آموزه‌های لازم‌الاجرا را برقرار کند، به جماعت کلیسا نیز منتقل شد. زیرا آنها نیز مأمور شده‌اند تا همان تعالیم را وعظ کنند. همان طوری که از بافت آیه بر می‌آید، این مسئله به تصمیماتی که ممکن است درباره ایمان‌داری اتخاذ شود نیز مربوط می‌شود. در صورتی که شخص مورد نظر به تصمیمات کلیسا که مطابق با کلام اتخاذ می‌شد تن نمی‌داد، وی در رده بی‌ایمانان قرار می‌گرفت. این اقتدار تام به یک مرد محدود نمی‌شود، بلکه در اختیار کل کلیسا گذاشته شده است. نباید بدون توجیه معتبر آن را به کار برد بلکه باید تنها با هماهنگی کلام خدا به کار گرفته شود. در آن صورت آن چه در آیه بعدی نوشته شده است، محقق می‌شود: «باز به شما می‌گویم هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هر آینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد.» (متی ۱۸ : ۱۹)

لازم است درباره یوحنا ۲۰ : ۲۱ - ۲۳ نیز توضیحی داده شود. از آن بخشی که خداوند به رسولان گفت: «... سلام بر شما باد. چنان که پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم. و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: روح‌القدس را بباید. گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.» درک نادرستی شده است و کلیسای روم تعبیر و تفسیر غیر کتاب مقدسی خود را از آن ارائه کرده است. بخشش گناهان به هیچ کس عطا نشده است. تنها خدا می‌تواند ما را ببخشد. (مرقس ۲ : ۷) وقتی مردم با شنیدن وعظ و ایمان به عیسی مسیح، به یقین می‌رسند که فدیة به طور کامل به واسطه برة خدا صورت گرفته است، اطمینان حاصل می‌کنند که خدا آنها را بخشیده است. واضح است که انسان نه می‌تواند گناهان خود را ببخشد و نه می‌تواند گناهان دیگران را ببامرزد. ولی کلام به وضوح می‌گوید: «و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امتها به نام او کرده شود.» (لوقا ۲۴ : ۴۷) «و شما را که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چون که همه خطایای شما را آمرزید.» (کولسیان ۲ : ۱۳)

پس معنی این خطاب به جمع در یوحنا ۲۰ : ۲۳ چیست؟ «گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد...» مخاطب این عبارت چه کسی است و چه شرایطی عنوان شده است؟ بی‌شک، رسولان مخاطبان این کلام هستند و مسئله به مأموریت آنها مربوط می‌شود، در اینجا منظور گناهی است که علیه واعظان انجیلی که از جانب خدا مأموریت دارند انجام شده است. این سخنان پس از رستاخیز خداوند عنوان شده‌اند. هنگامی که خداوند عیسی مأموریت خود را به

انجام رسانید، بسیاری با "بعلزبول" توصیف کردن خداوند و غیره علیه او گناه کرده‌اند. ولی او به آنها گفت: «از این رو، شما را می‌گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می‌شود، لیکن کفر به روح‌القدس از انسان عفو نخواهد شد. و هر که برخلاف پسر انسان سخنی گوید، آمرزیده شود اما کسی که بر خلاف روح‌القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد.» (متی ۱۲: ۳۱ - ۳۲) این مسئله به گناه علیه انسانهایی مربوط می‌شود که از زمان افاضه شدن روح‌القدس در پنطیکاست به صورت الهی مشغول خدمت شده‌اند. وقتی که شخصی به یک خادم که توسط خدا فرستاده شده کفر می‌گوید، وی را مورد آزار قرار می‌دهد یا سنگسار می‌کند، همان خادم می‌تواند این گناه را بر او ببخشد و خود عیسی به عنوان نمونه به ما گفت: «ای پدر اینها را بیامرز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.» (لوقا ۲۳: ۳۴) زمانی که استیفان سنگسار می‌شد در دعای خود گفت: «... ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر. پس زانو زده به آواز بلند ندا در داد که خداوند این گناه را بر اینها مگیر...» (اعمال ۷: ۵۹ - ۶۰) ولی اگر کسی بر کار روح‌القدس و عطیای روح‌القدس که به واسطه خدمت یک رسول خدا به ظهور می‌رسد کفر بگوید، این گناه بر او بخشیده نخواهد شد و محو نخواهد گردید. یک مرد خدا تنها می‌تواند گناهی که بر ضد او مرتکب می‌شوند را ببخشد، همان طوری که در دعای ربّانی آمده است: «و قرضهای ما را ببخش چنان که ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم.» (متی ۶: ۱۲) و «و وقتی که به دعا بایستید، هر گاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تا آن که پدر شما نیز که در آسمان است، خطای شما را معاف دارد.» (مرقس ۱۱: ۲۵) هر بار که کسی علیه فرد دیگری گناه می‌کند، باید یک دیگر را ببخشند حتی اگر لازم باشد هفتاد هفت بار. (متی ۱۸: ۲۱ - ۳۵)

بنابراین، اگر کسی علیه یک خادم راستین خدا گناه کند، امکان بخشش برای او هست، ولی در صورتی که روح‌القدس از طریق این شخص در کار باشد و کسی بر علیه آن گناه کند این مسئله دیگر به هیچ عنوان به آن شخص که خدا به کار می‌برد ربط پیدا نمی‌کند، بلکه مستقیماً روح‌القدس مورد بی‌حرمتی قرار گرفته است.

بنابراین می‌توان گفت کسی که کفر بگوید در پیشگاه خدا مقصر است زیرا علیه روح‌القدس کفر گفته است و این گناه بر او بخشیده نخواهد شد و پاک نمی‌شود. این همان گناهی است که "منتھی" [به مرگ است] که به جدایی از خدا منجر می‌شود. (اول یوحنا ۵: ۱۶) به هر صورت، هر انسانی در پیشگاه حق گناهکار است و تنها از جانب او می‌تواند بخشش گناهان خود را دریافت کند: «که تمام گناهانت را می‌آمرزد...» (مزمور ۱۰۳: ۳) «خوشا به حال کسانی که خطای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید.» (رومیان ۴: ۷)

زمانی که من این مسئله را عنوان می‌کنم که کلیسای کاتولیک رومی ضد کتاب مقدسی است، اغراق نمی‌کنم. ایمانداران این کلیسا، از زمان تولد تا هنگام مرگ، می‌شنوند که گناهان آنها بخشیده شده است. این بخشش به واسطه کلیسای کاتولیک حاصل می‌شود. ولی پس از مرگ آنها، رسماً به آشنایان و وابستگان اعلام می‌شود که طرف با وجود شرکت در همه مراسم مثل تدهین نهایی، به برزخ رفته است. از قرار معلوم وی باید در آنجا بماند تا گناهایی که در طول زندگی مرتکب شده بخشیده شود، در حالی که یک عمر فرایض کلیسایی را اجرا کرده است، آیا عجیب نیست! در اینجا نیاز به یادآوری است که برزخ همانند سایر آموزه‌ها و دگمهای این تشکل، اختراعی بیش نیست.

هولدریش زوینگلی (Huldrych Zwingli)، اصلاحگر سوئیسی در این مورد چنین می‌گوید: "از آنجایی که ذکری از برزخ این محل کفاره خیالی با آتش در کلام خدا نیست، چطور این قدر احمق شده‌ایم که به این حرفهای بی‌سر و ته و غیر واقعی گوش می‌دهیم؟ ما می‌بینیم که همان افرادی که از برزخ دفاع می‌کنند راه خاموش کردن آن را به ما می‌آموزند و در عین حال خود را به عنوان خاموش کنندگان این آتش معرفی می‌کنند و می‌گویند، تو باید پول بدهی تا آتش هر چه زودتر خاموش شود. این مسئله زمانی اتفاق می‌افتد که کسی که پول می‌گیرد با صداقت، نماز بگذارد و

مزامیر را بخواند آنها در حین انجام مراسم مذهبی دست خود را به جهت پول دراز می‌کنند ... (Hauptschriften, Theologe, ii. Teil, S. 193-194) Der

در زمان تأسیس این کلیسای همگانی (کاتولیک)، چیزهای زیادی وارد شد، آموزش داده شد و حتی به عنوان اصول جزئی اعلام گردید که هیچ‌گونه رابطه‌ای با مسیحیت اولیه نداشت. ایمانداران دوره اولیه با چیزهایی مثل شمعها، بخور و آب متبرک سر و کار نداشتند. هم چنین این مسئله درباره مراسم سعادت خواندگی و مراسم اعلان قدسی و نیایش و توسل به آنها صدق می‌کند. در کلیسای اولیه، مراسم قربانی و دعا به "مادر خدا" مرسوم نبود. اثری از صومعه هم نبود. من فهرستی جلوی خود دارم که حاوی اعلامیه‌های کلیسای کاتولیک از ابتدا تا اعلام خط ناپذیری پاپ در سال ۱۸۷۰ است. این اصل جزئی با وجود مخالفت بسیاری از شخصیت‌های کاتولیک به تصویب رسید. در آلمان ۷۹ الهیدان مخالف بودند و تنها ۲۵ الهیدان موافق آن بودند. در سال ۱۹۵۰، اصل جزئی‌ای به تصویب رسید که به موجب آن مریم در روح و جسم خود به آسمان عروج کرده است. همه این مسائل فاقد اساس کتاب مقدسی هستند. در کتاب مقدس آمده است: «و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان...» (یوحنا ۳ : ۱۳)

با توجه به این، اعلامیه پاپ پیوس ۱۲ (Pie XII) به طور واضح گفته مسیح را نقض می‌کند، که باید آن را در میان اقدامات ناشی از روح ضد مسیح تلقی کرد. مریم در سال ۴۳۱ در شورای افسس به عنوان "مادر خدا" شناخته شد، یعنی چند سال پس از تأسیس کلیسای عهد جدید، از آن زمان عناوینی چون "بانوی ما"، "ملکه آسمان"، "واسطه"، "مدد دهنده"، "میانگیر"، "مادر جمیع فیضها"، "مادر کلیسا" و "کسی که ما را سرکوب کرد" و غیره به او اطلاق شد. بسیاری از عناوین مسیح، به مریم منتقل شده‌اند. بنابراین می‌توان گفت آنها عناوین ضد مسیحی هستند. عیسی پادشاه است، او واسطه ما و متوسط است و او به تنهایی سر ما را کوبید. اگر مریم همه این کارها را انجام داده و همه این عناوین را داشته باشد، این سوال پیش می‌آید که مسیح به تنهایی چه کار کرده است؟ مسیح چه کاره است و کیست؟

لوتر درباره تصمیمات شوراها و اعلامیه‌های پاپها چنین گفت "من به این علت به (تصمیم) شوراها و پاپ اعتقاد ندارم زیرا آنها اغلب اشتباه کرده و به طور ضد و نقیض صحبت کرده‌اند. شهادت‌های مکتوب و مدارک لازم و واضح نمی‌توانند مرا متقاعد کنند، من فقط می‌توانم به شهادت‌هایی که از کتاب مقدس نقل می‌شود اطمینان داشته باشم، زیرا در کلام خداوند آمده‌اند. من نمی‌توانم و نمی‌خواهم عقب نشینی کنم زیرا در صورتی که برخلاف وجدان خود عمل کنم، دیگر نه تضمینی خواهم داشت و نه راه نجات. خدا مرا امداد کند. آمین!" (F. Hauss, Vater der Christenheit, S. 147) لوتر این سخنان تاریخی را در ورمز (worms) در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۵۲۱ بیان کرده است.

خود تاریخ گویای خطا پذیری پاپها است. "تا پایان جنگ سی ساله، ۲۴۵ پاپ بر مسند نشستند. در این جمع ۲۴ نفر به اصطلاح ضد پاپ بودند. و یک گزارش تاریخی هست که یک پاپ زن نیز بر مسند نشسته است که تا مدت‌ها افسانه پنداشته می‌شد. ۱۹ پاپ رم را ترک کردند، ۳۵ پاپ در خارج حکومت کردند، ۳۵ پاپ بیش از یک ماه سلطنت نکردند، ۴۰ پاپ یک سال سلطنت کردند، ۲۲ پاپ تا دو سال سلطنت کردند. ۵۴ پاپ ۵ سال سلطنت کردند، ۵۷ پاپ تا ده سال سلطنت کردند، ۵۱ پاپ تا ۱۵ سال سلطنت کردند، ۱۸ پاپ تا ۲۰ سال سلطنت کردند و تنها ۱۰ پاپ بیش از ۲۰ سال سلطنت کردند. از ۲۴۵ پاپ ۳۱ نفر به جرم اختلاس یا ارتداد مجرم شدند، ۶۴ نفر از پاپ‌های مشروع به قتل رسیدند، ۱۸ پاپ مسموم شدند، ۴۰ نفر از آنها خفه شدند و ۱۳ تن دیگر به طرق مختلف مردند." (E. Rosenow, wider die propfaffenherrschaft, Bd. I, S. 42) این عبارت دقیق‌تر و اتیکان به خود اختیار کامل و نامحدود داد، که این

مسئله مشروعیت کلامی ندارد. لذا تنها می‌توان از یک قدرت دنیوی که تحت لوای دین عمل می‌کند، نام برد. حدیث مربوط به عزیمت پطرس به روم نیز افسانه‌ای بیش نیست. پطرس به روم نرفت و در آنجا ۲۰ سال به عنوان اسقف خدمت نکرد. این احادیث کاذب، حاکی از تلاش مایوسانه کلیسای کاتولیک برای توجیه ادعای مهم ولی بی‌اساس و ابداعی خودشان است. در تاریخ فقط از یک شمعون مجوسی (Simon Magus) صحبت می‌شود که به روم رفت و با حرکات جادویی خود سنای روم را متأثر ساخت. کتاب مقدس به روشنی سفرهای پولس و پطرس را شرح می‌دهد تا در این مورد شك نکنیم. در صورتی که پطرس به راستی به روم سفر کرده بود، حادثه‌ای چنین مهم و پر سر و صدا ضبط و تشریح می‌شد.

در غلاطیان ۲ : ۹ آمده است که پطرس و یعقوب و یوحنا به پولس و برنابا دست رفاقت دادند و قرار شد پولس و برنابا به نزد امتها بروند و پطرس، یعقوب و یوحنا به سراغ یهودیان. پولس در پایان رساله خود به رومیان به ۲۷ نفر با ذکر نام سلام می‌فرستد. در حالی که ذکر از نام پطرس نشده است. به همین ترتیب در بسیاری از رساله‌های پولس حتی یک بار از پطرس صحبت نشده است. پس از بررسی دقیق کلام خدا و روند تحولات مذهبی روشن می‌شود که هیچ کدام از آموزه‌هایی که کلیسای روم مطرح کرد، نمی‌توانند در آزمایش کلام موفق شوند. نه تنها قبول ریاست پاپ توجیه پذیر نیست، بلکه در سر تا سر تاریخ کلیسا، یک بار هم عنوان نشده است که یکی از پاپها با دعوت الهی وارد شده باشند بلکه همه آنها توسط شورای کاردینالها انتخاب شده‌اند.

فصل پنجم: مریم کیست؟ (Marie)

در این مبحث به جایگاه مریم از دیدگاه خدا و هم چنین شخصیتی که انسانها از وی ساخته‌اند می‌پردازیم. اسم اصلی این دختر جوان در زبان عبری میریم Miriam بود. وی همان باکره‌ای بود که واسطه تحقق وعده خداوند خدا شد. خدا از طریق اشعیا نبی چنین وعده داده بود: «اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند.» (اشعیا ۷ : ۱۴)

زمانی که ترجمه‌های جدید به جای کلمه باکره (Vierge) از اصطلاح زن جوان (Jeune Femme) استفاده می‌کنند مفهوم کلمه اصلی را نادیده می‌گیرند و این کاری است ناشایست. در زمانی که وعده خدا محقق شد مریم زن جوانی نبود، بلکه بعد به زن جوانی تبدیل شد. وی باکره‌ای بود که روح القدس بر او سایه افکند. علامتهای ویژه یک باکره عبارت هستند از پاکي و لمس نشدن توسط مردی. «اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آن که با هم آیند، او را از روح القدس حامله یافتند.» (متی ۱ : ۱۸)

یوسف چنان سرخورده شد که به فکر افتاد از مریم جدا شود. ما می‌توانیم احساس او را در این موقعیت درک کنیم. «و شوهرش یوسف چون که مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند.» (متی ۱ : ۱۹) وی نمی‌خواست که رسوایی رخ دهد ولی چنان آزرده خاطر و ناراحت بود که تصمیم گرفت از مریم جدا شود. «اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: ای یوسف پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آن چه در وی قرار گرفته است، از روح القدس است.» (متی ۱ : ۲۰)

ما در اینجا با اولین نشانه کلام مبنی بر این که مریم، نامزد عقدي یوسف بود و بعد زوجه او شد مواجه می‌شویم. وقتی که به مطالعه این داستان ادامه می‌دهیم، متوجه می‌شویم که یوسف طبق راهنمایی‌هایی که به وی شده بود عمل کرد. «پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنان که فرشته خداوند بدو امر کرده بود، به عمل آورد و زن خویش را گرفت و تا پسر نخستین خود را زایید، او را نشناخت، و او را عیسی نام نهاد.» (متی ۱ : ۲۴ - ۲۵) این مسئله واضح است و تنها پس از تولد عیسی بود که یوسف به عنوان شوهر با مریم ارتباط برقرار کرد و چهار پسر حاصل این زندگی مشترک است. آنها صاحب چندین دختر نیز شدند ولی تعداد دختران بر ما معلوم نیست. «آیا این پسر نجار نمی‌باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟ و همه خواهرانش نزد ما نمی‌باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟» (متی ۱۳ : ۵۵ - ۵۷) تنها حقیقت کتاب مقدسی در این مورد همین است و داستانهای دیگر تنها با هدف جلال دادن مریم ساخته و پرداخته شده‌اند.

در نسب نامه متی ۱ : ۱۶، یوسف به عنوان شوهر مریم معرفی می‌شود. ما با ذکر چند شهادت دیگر کتاب مقدس ثابت خواهیم کرد که بچه‌های دیگری نیز از این ازدواج به دنیا آمده‌اند. در لوقا ۸ : ۱۹ - ۲۱ می‌خوانیم که: «و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند، پس او را خبر داده گفتند: مادر و برادران بیرون ایستاده می‌خواهند تو را ببینند. در جواب ایشان گفت: مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را به جا می‌آورند.»

عیسی نیامده بود که روابط خویشاوندی زمینی با عده‌ای برقرار کند. به همین خاطر می‌بینیم که توجه خاصی به مادر خود و پسران طبیعی او نداشت. وی با هر گونه انحراف در این باره برخورد کرد و نشان داد که فرزندان راستین خدا چه کسانی هستند. عیسی تصریح کرد که عنوان فرزندان خدا به کسانی اطلاق می‌شود که مطابق با کلام خدا عمل می‌کنند.

جاي هيچ شكي نيست كه الهام دروغين در آن زمان وجود داشت و كلام خدا به طور واضح اين موضوع رامطرح مي‌كند. «چون او اين سخنان را مي‌گفت، زني از آن ميان به آواز بلند وي را گفت خوشا به حال آن رحمي كه تو را حمل كرد و پستانهايي كه مكيدني. ليكن او گفت: بلكه خوشا به حال آناني كه كلام خدا را مي‌شنوند و آن را حفظ مي‌كنند.» (لوقا ۱۱ : ۲۷ - ۲۸) آيا در پشت اين ندايي كه در جمعيت بلند شد، همان روحية نيايش مريم ديده نمي‌شود؟ خداوند با در نظر گرفتن اين مسئله بلافاصله اين تفكر را اصلاح كرد. براي تشويق مردم به نيايش مريم و توجيه اين كار متن لوقا ۱ : ۲۸ را به شكل غلطي ترجمه کرده‌اند: «پس فرشته نزد او وارد شده گفت: سلام اي نعمت رسیده! خداوند با تو است...» در حالي كه در كاتشيزم كاتوليك چنين مي‌خوانيم: "درود بر شما اي مريم، پر از فيض، خداوند با تو است." بين كسي كه نزد خدا فيض مي‌يابد و كسي كه پر از فيض است تفاوتي اساسي وجود دارد. مريم مسيري غير از مسير دختران ديگر طي نكرد. وي پيش از آن كه مورد خطاب جبرائيل، پيغام‌آور آسماني قرار بگيرد به عقد يوسف درآمده و قصد ازدواج با وي را داشت. فرشته به دختری كه به عقد كسي در آمده بود گفت: «... اي مريم ترسان مباش زيرا كه نزد خدا نعمت يافته‌اي.» (آية ۳۰) طبيعي است كه مريم از ديدن پيغام‌آور آسماني تعجب کرده، از شنيدن پيغام شگفت زده شد. آية ۳۸ باز ثابت مي‌كند كه مريم پر از فيض نبود بلكه همان طوري كه نوشته شده است "وي به نزد خدا فيض يافته بود." به همين علت بود كه مريم گفت: «... اينك كنيز خداوندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود...» (لوقا ۱ : ۳۸)

در هيچ جايي از كلام عنوان نشده است كه فيض مريم يا حتي لطف يوسف براي ما حيات مي‌آورد، بلكه واقعيّت آن است كه فيض خدا به واسطه كلمة جسم پوشيده (تن گرفته) و ساكن در ميان ما، بر ما مكشوف شد (يوحنا ۱) و امروز نيز اين فيض تنها در منجي يافت مي‌شود. «و از پري او جميع ما بهره يافتيم و فيض به عوض فيض، زيرا شريعت به وسيله موسي عطا شد، اما فيض و راستي به وسيله عيسي مسيح رسيد.» (يوحنا ۱ : ۱۶ - ۱۷) در اين باره نيز، مي‌توانيم شهادتي واضح در كلام پيدا كنيم. بر خلاف آن چيزي كه تصاوير مذهبي نشان مي‌دهند، پسر، ديگر در آغوش مريم نيست بلكه همان طوري كه نوشته شده است، وي در آغوش پدر است: «خدا را هرگز كسي ندیده است، پسر يگانه‌اي كه در آغوش پدر است، همان او را ظاهر كرد.» (يوحنا ۱ : ۱۸) همه اين به اصطلاح تصويرهاي معجزه آفرين مربوط به رابطه مادر و پسر از آيينهاي كفرآمیز حاصل شده و از الهه‌گان و خدايان به عاريت گرفته شده‌اند. اين انحراف، ايماندار را از پرستش حقيقي خدای يگانه دور مي‌سازد و وي را به طرف بت پرستي مي‌كشاند. بر خلاف چيزي كه تعليم داده مي‌شود، عيسي ثمره "عطية متبرك" مريم نيست، حقيقت آن است كه مريم تنها حامل ذات (جوهر) الهي بود.

در آيه‌هاي بعد با اشتباهات (بشري) مريم مواجه مي‌شويم. پس از عيد فصح، در زماني كه مردم به خانه‌هاي خود بر مي‌گشتند، عيسي ۱۲ ساله بدون آن كه خانواده او متوجه شوند در هيكل جا ماند. «و بعد از سه روز، او را در هيكل يافتند كه در ميان معلمان نشسته، سخنان ايشان را مي‌شنود و از ايشان سؤال همي كرد.» (لوقا ۲ : ۴۶) طبيعي است كه اين مسئله باعث شده بود مريم دلواپس شود و به چيزي كه مي‌گفت فكر نكند. «چون ايشان او را ديدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وي گفت: اي فرزند چرا با ما چنين كردي؟ اينك پدرت و من غمناك گشته تو را جست و جو مي‌كرديم.» (لوقا ۲ : ۴۸) پاسخ كودك به صورت واضح اشتباه مريم را اصلاح كرد. «او به ايشان گفت: از بهر چه مرا طلب مي‌كرديد، مگر ندانسته‌ايد كه بايد من در امور پدر خود باشم؟» (لوقا ۲ : ۴۹) عيسي درباره كارگاه نجاري يوسف سخن نمي‌گفت بلكه به پدر آسماني خويش اشاره مي‌كرد. عيسي با اداي اين مطلب، حرف اشتباه مريم را اصلاح كرد تا مبدا اين تصور ايجاد شود كه يوسف پدر واقعي او است.

اين كه مريم پس از صعود عيسي مسيح، خود به فيض الهي محتاج مي‌بود از اين مطلب آشكار مي‌شود كه به جمع ۱۲۰ نفره شاگردان در بالاخانه پيوست كه روح به آنها نازل شد، و اين حكاييت از آن دارد كه وي نيز به فيض

نجات نیازمند بود. «و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به يك دل در عبادت و دعا مواظب می‌بودند.» (اعمال ۱ : ۱۴) نوشته شده است که برادران عیسی که اول بی‌ایمان بودند در این بالاخانه جمع بودند. (یوحنا ۷ : ۴ - ۵)

در آن زمان مریم را نیایش نمی‌کردند، بلکه مریم جزء آن کسانی بود که برای یافتن روح‌القدس دعا می‌کردند. یافتن روح‌القدس برای نجات هر فرزند خدا ضروری است، بنابراین لازم بود مریم نیز روح‌القدس را بیابد.

به شما می‌گویند "پسر، همه خواسته‌های مریم را برآورده خواهد کرد." این مسئله در کجا عنوان شده است؟ گفتن این مطلب امید کاذبی را در قلب انسان ایجاد می‌کند. با بیان این مطلب می‌خواهند این فکر تداعی بشود که عیسی پسر خدا و مریم بود. در حالی که چنین چیزی حتی يك بار در کتاب مقدس عنوان نشده است، عیسی پسر خدا بود و مریم تنها ظرفی بود که عیسی را حمل کرد. در عروسی قانا جلیل، شراب کم آمد و مریم به عیسی گفت: «شراب ندارند، عیسی به او جواب داد: ... ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.» (یوحنا ۲ : ۳ - ۴) با وجود این که مریم به صورت ملایمی درخواست خود را مطرح کرده بود، عیسی با قاطعیت خاصی به او جواب داد. این مسئله نشانه آن است که هیچ انسانی حتی اگر مریم باشد نمی‌تواند در وی اعمال نفوذ کند. ما باید بی‌شک، نصیحت خوب مریم به خادمان را مد نظر داشته باشیم «هر چه به شما گوید بکنید.» (آیه ۵) این درس بزرگی برای بشریت است.

نه تنها در انجیل از برادران خداوند سخن رفته است بلکه پولس نیز درباره آنها صحبت می‌کند. «آیا اختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا؟» (اول قرنتیان ۹ : ۵)

رسول به غلاطیان چنین می‌نویسد: «اما از سایر رسولان جز یعقوب برادر خداوند را ندیدم.» (غلاطیان ۱ : ۱۹) جالب توجه آن است که از زمان تأسیس کلیسای عهد جدید در پنطیکاست از اعمال ۲ تا پایان کتاب مقدس دیگر از مریم صحبتی نشده است. این مسئله به تنهایی، مسیحی کتاب مقدس را توجیه می‌کند که مریم وظیفه خود را انجام داده بود. روح بت پرستی در مسیحیان اولیه ساکن نبود بلکه روح‌القدس. آنها نه مخلوق بلکه خالق را نیایش می‌کردند ... پس از قرن هفتم روش غیر کتاب مقدس نیایش و پرستش مریم در کلیسا جای گرفت. از قرن دوازدهم دعای "درود ای مریم" وارد [کلیسا] شد. از سال ۱۱۴۰ به بعد عبادتها و مناسبتها به افتخار مریم زیاد شدند. در میان این اعیاد می‌توان از عیدی به مناسبت لقاح مطهر صحبت کرد. در جریان سده دوازدهم دعای Rosaire وارد شد ... کلیسای کاتولیک می‌خواهد زیر علامت مریم دنیا را به خود جلب کند. به همین خاطر، پس از جنگ جهانی دوم مسئله نیایش مریم مورد تأکید قرار گرفت. (O.Markmann, irrturner der katholischen Kirche, S. 48 - 50)

با توجه بیشتر به جریانات به راحتی می‌توان تشخیص داد که آیا روح‌القدس در کار است یا روح ضد مسیح. ما با قاطعیت می‌گوییم که آن مریمی که کتاب مقدس معرفی می‌کند، آن مریمی نیست که در شورای افسس در سال ۴۳۱ به عنوان "مادر خدا" اعلام شد و به شخصیتی الهی تبدیل شد. به مریم کتاب مقدس گفته شده بود: «... خوشا به حال او که ایمان آورد زیرا که آن چه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.» (لوقا ۱ : ۴۵) و وی در حالت تسلیم کامل گفت: «... اینک کنیز خداوندم. مرا بر حسب سخن تو واقع شود ...» (لوقا ۱ : ۳۸)

فصل ششم: "نیایش مریم" چیست؟

کتاب مقدس شهادت می‌دهد که تنها می‌باید به خدا ایمان داشت و او را پرستش و نیایش کرد. در صورتی که دیگری به این مقام ارتقاء یابد، انسان به خرافات و بت پرستی روی آورده است. الهیدانان پروتستان به اندازه کافی و به طور قانع کننده‌ای به این مسئله پرداخته‌اند. ولی برای توضیح بهتر موضوع، عبارتی چند از گفته‌ها و نوشته‌های آنها نقل خواهیم کرد. نمی‌توان چیزی در توجیه نیایش مریم عنوان کرد.

در کتاب مقدس چیزی درباره ظهورهای مریم عنوان نشده است. جالب آن است که این ظهورها تنها در کشورهای کاتولیک مانند لهستان، پرتغال، اسپانیا و فرانسه صورت می‌گیرند. در حالی که اگر اعتقاد به مریم شرط نجات بود، لازم بود که ظهورهای مریم در کشورهای پروتستان، مسلمان، بودایی و غیره نیز صورت بگیرد، ولی مریم در این کشورها ظاهر نشده است. آشکارا بگویم، مریم (کتاب مقدس) نمی‌تواند ظاهر شود، این مسئله درباره پطرس، یوسف و یا هر کس دیگر صدق می‌کند. این ظهورهای مریم حاصل ذهنیتها و آرزوهای انسانها است. آیا می‌توان پرسید که چه کسی در این زیارتها مورد اکرام و جلال است؟ عیسی یا مریم؟ این چه نوع روحی است که عیسی (آن یگانه شایسته) را مورد اکرام قرار نمی‌دهد بلکه مریم را؟ بی‌شک این کار روح القدس نیست! بلکه روح کاذب است.

کشیش مارکمان Markmann در نوشته‌ای با عنوان "ارواح پلید در نیایش مریم" Die Dämonie im Marienkult می‌گوید: نیایش عرفانی مریم تحت تأثیر ارواح پلید صورت می‌گیرد. به ما نقل شده است که حتی در سده‌های نخست مسیحیت، عده‌ای مریم را عبادت می‌کردند. در سده‌های اولیه تحولاتی در عبادت مریم صورت گرفت و وی جای الهه‌گان مادر در آیینهای شرك آمیز را گرفت. (O. Markmann, Irrtümer der katholischen Kirche) از چه زمانی خدا صاحب مادر شده است؟ این تصور کاملاً ضد کتاب مقدس است. مریم مادر خدا نبود بلکه والدۀ عیسی مسیح، خداوندگار و رهاننده ما بود. در شهر افسس بود که جمعیت يك صدا سر دادند... بزرگ است ارطامیس افسسیان!" (اعمال ۱۹ : ۲۸) هم اکنون در کنگره‌هایی که به افتخار مریم صورت می‌گیرد، مردم در سرودهایی می‌گویند "عظیم است مریم" با توجه به شرایط موجود، برای مردم جالب بود که یکی را کنار بگذارند و دیگری را به آن مقام برسانند.

تنها از سده پنجم بود که نیایش مریم فراگیرتر شد. آرتور دروس Arthur Drews چنین نوشت "از نظر تاریخی نیایش مریم حکایت از فلاکت بشری دارد. داستان نیایش مریم یکی از احمقانه‌ترین خرافات است. بررسی تاریخی این گرایشها، دروغها و تحریفات، تقلبهایی را بر ملا می‌کند. یسوعین از فلاکت و بدبختی بشریت سوء استفاده کرده و این چیزها را به وجود آورده‌اند. آنها در اجرای این مقاصد از کمک رهبران قدرت طلب کلیسا بهره‌مند شده‌اند. زمانی که ما به این نمایش نگاه می‌کنیم، نمی‌دانیم باید گریه کنیم یا خنده. به راستی که نیایش مریم يك کمدي الهي است. (K. Deschner, Und abermals Krahte der Hahn, S. 401) همه و همه از "درود مریم" (l'Ave Maria) گرفته تا دگم "عروج جسمانی مریم" (l'Assomption) ضد کتاب مقدس هستند. و به عبارتی همه بر دروغ بنا شده‌اند. این اعتقادات حکایت از دخل و تصرفاتی دارد که در طول بررسی ۱۶۰۰ ساله عمر کلیسای کاتولیک رومی صورت گرفته است. امروزه مسائل به گونه‌ای عنوان می‌شوند که گویی ما با يك گنجینه ایمان مسیحی سر و کار داریم، در حالی که نیایش مریم و اعتقاد مربوط به آن حاصل تلاش بی‌ثمر و ضد مسیحی دشمن است. دشمن مایل است با این گونه اقدامات ایمان به عیسی مسیح را که یگانه راه رهایی است از بشریت برباید و آنان را در مورد مریم به سمت خرافاتی سوق دهد که هیچ کدام قادر به نجات نیستند، از زمان اصلاحات تا به امروز، الهیدانان مطرح به صورت واضح و دقیق این مسئله را ثابت کرده‌اند.

خرافات مربوط به ظهور مریم در مکانهای متفاوت، از نظر پروردگار مکروه است. زیرا باعث می‌شود افراد صادق گمراه شوند. کشیش مارکمان (Markmann) دربارهٔ پاپ فعلی چنین می‌نویسد: «پاپ در دیدار خود از لهستان، رزی طلائی در پای مجسمهٔ سیاه مریم، یاسناگرا (Jasna Gora) در چنستوشو (Tschenschow) گذاشت و در حالت ربودگی سکوت آمیزی در جلوی این بت گفت توتوس نوم (Totus tuum) یعنی "کاملاً وقف تو." آیا این کفر نیست؟ دعای "توتوس نوم" به عنوان شعار هدایتگر پاپ فعلی، حتی زمانی که وی کشیش ساده‌ای بوده است می‌باشد. وی در مقابل مادونای سیاه با این عبارت دعای خود را به پایان رساند: «همهٔ کلیسا را به تو وقف می‌کنم تا اقصای جهان. همهٔ بشریت و همهٔ انسانها، همهٔ اقوام و ملت‌ها را به تو وقف می‌کنم. روم و لهستان به واسطهٔ خادم تو پیوندي عاشقانه یافته‌اند. آن را به تو وقف می‌کنم. ای مادر، ما را در آغوش خود بپذیر! ما را رها نکن! ای مادر ما را هدایت فرما. (Endzeit, Entrückung, Antichrist, S. 32.33 O. Markmann) این که مریم مادر کلیسای کاتولیک روم شد به هیچ وجه به این معنی نیست که وی مادر ملکوت آسمانی شده است، بلکه ملکهٔ امپراطوری کاتولیک رومی است.

در کتاب فاتیما (Fatima) یوآکین ماریا آلونسو (Joaquin Maria Alonso) آمده است که مریم باشکوه خاصی در تاریخ ۱۳ مه ۱۹۱۷ به سه بچهٔ شبان ظاهر شد. این عدد سیزده دوباره تکرار می‌شود، در ۱۳ ژوئیه ۱۹۱۷ باکرهٔ مقدس (Sainte vierge) از آن سه بچهٔ خواست ماه بعد برگردند. در تاریخ ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۷، پس از ظهور پنجم گویا به آنها گفت: «من می‌خواهم که شما در ۱۳ اکتبر برگردید و کتاب دعای Rosaire را بخوانید ...» تا زمان ظهور ششم، پنجاه هزار زائر به آن مکان رفتند. در طول این سالیان، میلیون‌ها نفر برای زیارت به آنجا رفته‌اند تا خواسته‌های قلبی خود را با مریم در میان بگذارند، غافل از آن که خود مریم به یاری خدا نیازمند است. واقعیت آن است که مریم تا به امروز نتوانسته است حتی به داد یک نفر هم برسد.

در فاتیما، مجسمه‌های زیادی از مریم بر پا شده است و مردم به این مجسمه‌ها متوسل می‌شوند و آنها را حرمت می‌گذارند. ژان پل دوم، پاپ فعلی در نمازخانهٔ ظهور در جلوی چنین تصویری زانو زد. این آیین برخلاف فرمان خدا و در تضاد آشکار با آن است: «صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آن چه بالا در آسمان است، و از آن چه پایین در زمین است، و از آن چه در آب زیر زمین است، برای خود مساز، نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما، زیرا من که بیهوش، خدای تو می‌باشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می‌گیرم.» (خروج ۲۰: ۴ - ۵)

به گفتهٔ کلام، اشخاصی که برای خود تصاویری می‌سازند و جلوی آنها سجده می‌کنند، در شمار دشمنان خدا هستند. در واقع این همان رقص در جلوی گوسالهٔ طلائی است. یکی مجسمه حضرت کریستف (St - Christophe) را دارد و دیگری مسیح ساخته شده به دست انسان را بر گردن خود حمل می‌کند و غیره.

این مسئله مرا به یاد صحبتی که با چند مهمان در خانهٔ یک کشیش کاتولیک داشتم می‌اندازد. صحبت به مسئلهٔ ایمان کشیده شد، آنگاه خواستم بدانم که کدام یکی از آنها با عیسی مسیح رابطهٔ شخصی دارد، زنی بی‌اختیار جواب داد: «من عیسی خودم را فروخته‌ام» ما در آن لحظه از حرفی که شنیده بودیم تعجب کردیم ولی وی به ما گفت که به عنوان کلکسیونر عتیقه، یک پیکر ۱۵ / ۲۵ سانتی عیسی را که ارزش زیادی داشت به کلیسایی فروخته است.

میلیونها تصویر روی این کرهٔ خاکی هستند. این تصاویر مذهبی از دید خدا مکروه هستند. خدا در قدوسیت خود نیایش تصاویر را با عبارت زیر محکوم نموده است: «ملعون باد کسی که صورت تراشیده یا ریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است، بسازد، و مخفی نگاه دارد، و تمامی قوم در جواب بگویند: آمین!» (تثنیه ۲۷: ۱۵)

(مردم نه تنها به کسی که قادر است به آنها کمک کند، پناه نمی‌آورند، بلکه به واسطه‌ها و روشهای انحرافی روی می‌آورند. مگر این وضعیت خدا را ناراحت نمی‌کند؟ مگر پروردگار از این امر خشمگین نمی‌شود؟ زمانی که از عیسی پرسیدند که فرمان اول کدام است، وی گفت: «... اول همه احکام این است که بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است، و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است.» (مرقس ۱۲ : ۲۹ - ۳۰) در حقیقت جایی برای مریم و اولیا، حامیان، پیکرها و تمثالها وجود ندارد.

آیا مریم به عنوان انسان می‌تواند دعای میلیونها نفر را مستجاب کند بدون این که دانای کل باشد؟ آیا مریم می‌تواند در آسمان، بر زمین و در برزخ باشد بدون این که همه جا حی و حاضر باشد؟ دانای کل و حاضر در همه جا، از ویژگیهای منحصر به فرد باری تعالی است. همه این زیارتگاهها، در هر کشوری که باشند، از دید خدا مکروه و محکوم هستند. خداوند چنین می‌گوید: «... مرا بطلبید و زنده بمانید. اما بیت نیل را مطلبید و به جلجال داخل مشوید و به بنر شبع مروید، زیرا جلجال البته به اسیری خواهد رفت و بیت نیل نیست خواهد شد. خداوند را بطلبید و زنده مانید، مبادا او مثل آتش در خاندان یوسف افروخته شده، بسوزاند و کسی در بیت نیل نباشد که آن را خاموش کند.» (عاموس ۵ : ۴ - ۶)

امروزه می‌توان عبارت فوق را به صورت زیر آورد "خداوند چنین می‌گوید، مرا جست و جو کنید و زنده خواهید شد، به لورد (Lourdes) یا فاتیما (Fatimah) یا چنستوشو (Tschenschostochau) یا آلتوتینگ (Altotting) بروید، بلکه به نزد من آید تا به راستی صاحب حیات جاوید بشوید." خدا جوی واقعی تنها می‌تواند وی را در جایی که او در آن حضور دارد بجوید و خدا همه جا حی و حاضر است.

ویتوریو مسوری (Vittorio Messori) چنین از کاردینال یوسف راتسینگر (Joseph Ratzinger) آلمانی نقل قول می‌کند "زان پل دوم پس از سوء قصدی که در روز سیزده مه - سالگرد نخستین ظهور مریم - بر علیه او انجام شد و زخمی گردید به فاتیما رفت تا از مریم تشکر کند که این چنین عجیب مسیر تیر را منحرف کرده است. (V. Messori, Zur Lage des Glaubens, S. 112) کاردینال راتسینگر ترتیب اعلام دگمهای مربوط به مریم را چنین مطرح می‌کند "در وهله اول بکارت ابدی مریم و جایگاه وی به عنوان مادر خدا اعلام شد.

پس از سپری شدن زمانی طولانی که باعث شد کلیسا به درک عمیق‌تر و پخته‌تری از مسائل برسد، لقاح مطهر مریم و عروج وی به جلال آسمانی اعلام شد!" وی سپس این عبارت نفرت‌انگیز را می‌آورد "این دگمها از ایمان اصلی به مسیح به عنوان خدای راستین و انسان راستین حفاظت می‌کنند. (V. Messori, Zur Lage des Glaubens, S. 108) نمی‌توان به راحتی این مسائل را پذیرفت. این چهار دگم نیز به اندازه سایر دگمها فاقد اساس کتاب مقدسی هستند. حقایق کتاب مقدسی نتیجه رأی گیری شوراها پس از بحثهای طولانی نیستند. زیرا این حقایق توسط مردانی که دعوت الهی داشتند اعلام شد. چنین مردانی آن چه را که باید به نام خداوند ایمان آورد و تعلیم داد در امانت و عظم می‌کردند. ما با اطمینان کامل حرف راستینگر را به خود او یادآور می‌شویم، وی گفته بود "طبیعی است که حقیقت نمی‌تواند حاصل يك رأی گیری باشد. هر مطلبی یا غلط است یا درست. حقیقت را تنها می‌توان یافت و نمی‌توان آن را به وجود آورد." (صفحة ۶۲) کسی که به حقیقت یعنی به کلام حق دسترسی ندارد مجبور است جایگزینی برای آن به وجود آورد.

در زمینه الهیات شاهد آن هستیم که مباحث مربوط به مریم شناسی جای مباحث مسیح شناسی را گرفته‌اند. هم اکنون به صورت آشکار کنگره‌هایی برگزار می‌شوند که محور اساسی آنها را مریم تشکیل می‌دهد، دیگر صحبتی از مسیح نمی‌شود مگر در مواقع استثنایی و زمانی که به کار می‌آید. "پاپ خواهان آن شد که نیایش مریم پویایی تازه‌ای بیابد و متذکر شد که این نیایش باید بر اساس کتاب مقدس و تحت تأثیر تثلیث و مسیح شناسی انجام شود باید به گونه‌ای

اجرا شود که همگی، حتی آنانی که به شکل متفاوتی ایمان دارند، در نظر گرفته شوند. این نیایش باید با توجه به الگوهای بیانی و فرهنگی حاکم بر عصر ما تنظیم شود. (Katholischer Erwachsenen Katechismus, S. 173) ایمانداران کتاب مقدسی مسیح باید چه پاسخی به این سنت غیر کتاب مقدسی یعنی "دعوت به نیایش مریم" بدهند؟ مگر این نیایش که بشر را از راه حقیقت دور می‌کند از دید خدا کفرآمیز نیست؟

این دگمها و روشها و سنتها که در کلیساها رواج یافته‌اند چه ارزشی دارند؟ آیا آنها از حقیقت نشأت گرفته‌اند یا از دروغ؟ آیا همان طوری که کاردینال راستینگر بدان اذعان داشته است "این سنتها نتیجه فرایند فکری ای بس طولانی هستند؟" این عبارت بدین مفهوم است که این سنتها قبلاً وجود نداشتند، بلکه به صورت توافقی مقرر شده‌اند. فاصله سالهای بین اعلام این دگمها گویای این است که حقیقت کجا قرار دارد و آیا می‌توان به آن دست یافت؟ حقیقت تنها در کلام خدا است و جای دیگری نیست! یک مسیحی کتاب مقدسی در کلیسایی است که به کلیسای خدای حی تعلق دارد: «و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است.» (افسسیان ۲ : ۲۰)

هیچ کدام از چیزهایی که پاپها در طول سالیان دراز وارد کلیسا کرده‌اند با کتاب مقدس هماهنگی و تطابق ندارند و چیزی که با کلام خدا هماهنگی ندارد از رسولان نیست. به چه دلیلی یعقوب و یوحنا و پولس حتی پطرس برای مریم حرمت و جایگاه خاصی قائل نشدند، در حالی که در آن زمان حوادث به تازگی رخ داده بودند و خاطره‌ای زنده از آن وقایع داشتند!

یوحنا رسول مطلبی مهم خطاب به ایمانداران می‌گوید: «ننوشتیم به شما از این جهت که راستی را نمی‌دانید، بلکه از این رو که آن را می‌دانید و این که هیچ دروغ از راستی نیست.» (اول یوحنا ۲ : ۲۱) این مطلب برای ما نیز در این زمان صدق می‌کند.

هیچ کدام از این دگمها که کلیسای کاتولیک مطرح کرد از کلام حق نشأت نگرفته‌اند و باید منشأ اصلی آنها را در جاهای دیگری جست و جو کرد. در فهرست زیر زمان ورود دگمهایی که به مسیحیت اولیه وارد شد، ذکر شده است (البته این تاریخها همیشه قابل اطمینان نیستند.) ما بدون تفسیر دیگری فهرست را می‌آوریم (King, House of Death ..., S. S 117 – 122)

- ✓ عذای شروع کردند به کشیدن علامت صلیب ۳۱۰
- ✓ در مراسم الهی شمعها روشن می‌شوند. ۳۲۰
- ✓ فرشتگان و اولیای فوت شده نیایش می‌شوند. ۳۷۵
- ✓ مراسم قربانی روزانه وارد می‌شود. ۳۹۴
- ✓ مریم کمکم جایگاه خاصی می‌یابد. ۴۳۱
- ✓ کشیشها لباسهای متحدالشکل بر تن می‌کنند. ۵۰۰
- ✓ گریگور اول GregoireI زبان لاتین را در عبادت جای می‌دهد و برای مریم و مقدسین مرده دعا می‌کند. ۶۰۰
- ✓ اختصاص یک عید به افتخار مریم ۶۵۰
- ✓ بوسیدن پای پاپ مرسوم می‌شود. ۷۰۹
- ✓ پاپ بر امور دنیا تسلط می‌یابد. ۷۵۰
- ✓ توسل به مریم و اولیای مرده و نیایش در جلوی صلیب، مجسمه‌ها و اشیاء مقدس ۷۸۸
- ✓ تقدیس آب با نمک و برکت کشیشان (آب تبرک) ۸۵۰
- ✓ شروع نیایش به درگاه یوسف شوهر مریم ۸۹۰

- ✓ تقدیس ناقوس مرسوم می‌شود. ۹۶۵
- ✓ تقدیس مردگان شروع می‌شود. ۹۹۵
- ✓ روزه در جمعه هفته مقدس مرسوم می‌شود. ۹۹۸
- ✓ تجرد کشیشان مرسوم و شروع می‌شود. ۱۰۷۹
- ✓ تسبیح بزرگ مرسوم می‌شود. ۱۰۹۰
- ✓ آیین قربانی مرسوم می‌شود. ۱۱۰۰
- ✓ شروع تفتیش عقاید علیه مرتدین ۱۱۸۲
- ✓ شروع آموزش فروشی ۱۱۹۰
- ✓ جایگزینی نان مقدس به جای نان عشاء ربانی ۱۲۰۰
- ✓ دگم تبدیل ماهیت، اعتراف گناهان به کشیش حداقل یک بار در سال ۱۲۱۵
- ✓ پرستش نان مقدس موسوم به hostie شروع می‌شود. ۱۲۲۰
- ✓ از این سال به بعد زنگوله‌ها به صدا در می‌آیند تا نشان دهند که کشیش عمل تبدیل ماهیت را انجام می‌دهد. ۱۲۲۷
- ✓ قرانت کتاب مقدس بر مردم عادی حرام می‌شود. ۱۲۲۹
- ✓ کاردینالها کلاهی سرخ رنگ بر سر می‌گذارند. ۱۲۴۵
- ✓ عید خدا مطرح می‌شود. ۱۲۶۴
- ✓ از آن به بعد جماعت حق ندارند از جام عشاء بنوشند. ۱۴۱۰
- ✓ آموزه برزخ اعلام می‌شود. ۱۴۳۹
- ✓ شروع تفتیش عقاید در اسپانیا ۱۴۷۸
- ✓ کتاب مقدس با سنت هم پایه شمرده می‌شود. ۱۵۴۵
- ✓ آپوکریفا Apocryphes وارد کتاب مقدس می‌شوند. ۱۵۴۶
- ✓ اعلام آموزه لقاح مطهر مریم ۱۸۵۴
- ✓ اعلام خطا ناپذیری پاپ ۱۸۷۰
- ✓ حضور جسمانی مریم در آسمان ۱۹۲۵
- ✓ اعلام دگم عروج مریم ۱۹۵۰
- ✓ پیوس دوازدهم Pie XII مریم را ملکه دنیا اعلام می‌کند. ۱۹۵۴
- ✓ پل ششم Paul VI مریم را مادر کلیسا اعلام می‌کند. ۱۹۶۴

هر فرد عاقلی باید از خود بپرسد اعلام این آموزه‌ها با فاصله‌های زیاد از یک دیگر چه مفهومی می‌تواند داشته باشد. در واقع عهد جدید در کاملیت ارائه شده و نمی‌توان چیزی را بر این عهد افزود: «ای برادران، به طریق انسان سخن می‌گویم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار می‌شود، هیچ کس باطل نمی‌سازد و نمی‌افزاید.» (غلاطیان ۳ : ۱۵) هر کاری که جایز نیست با وصیت یک انسان انجام شود با عهد خدا انجام شده است. [وصیت در یونانی واژه دیاتکه است که هم به معنی عهد است هم به معنی وصیت - مترجم.] پس احترام به این هشدارهای کتاب مقدس که می‌فرماید: «زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلائی مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود.» (مکاشفه ۱۸ : ۲۲) چه شده است؟ به امثال ۳۰ : ۵ - ۶ نیز رجوع کنید.

فصل هفتم: اصلاحات - آغازی نو

سیر و روند اصلاحاتی که نشأت گرفته از دخالت الهی باشد بسیار لازم بود، ولی اصلاحات انجام شده با آن چه که مورد نظر کتاب مقدس بود فاصله زیادی داشت. این پرسش مطرح است که آیا اصلاحگران متوجه شده بودند که شروع تازه‌ای لازم بود یا نه؟ واقعیت آن است که همه آنها فرزندان کلیسای روم بودند. حقیقت این است که چیزی در کلیسای روم نمانده بود که اصلاح شود. چون آن سیستم دیگر کاملاً دنیوی شده بود و ربطی به کتاب مقدس نداشت. از طرفی آن چه ارمیای نبی پیشگویی کرده بود محقق شد: «زیرا خداوند به مردان یهودا و اورشلیم چنین می‌گوید: زمینهای خود را شیار کنید و در میان خارها مکارید.» (ارمیا ۴ : ۳) هم چنین این نبوت ارمیا ۵۱ : ۹ نیز محقق شد که می‌فرماید: «بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هرکدام از ما به زمین خود برویم زیرا که داوری آن به آسمانها رسیده و به افلاک بلند شده است.» دیواری شکسته بود و نوعی خروج شروع شده بود. گویی هاتفی از آسمان فرمان می‌داد: «... ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بفرماند شوید.» (مکاشفه ۱۸ : ۴)

البته لوتر به درستی این مطلب یوحنا رسول را که از جانب خدا گفته بود، درک کرد: «... زیرا که تجار تو اکابر جهان بودند و از جادوگری تو جمیع امتها گمراه شدند و در آن، خون انبیا و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد.» (مکاشفه ۱۸ : ۲۳ - ۲۴) به همین ترتیب این کلام ارمیا نبی نیز محقق شد: «بابل در دست خداوند جام طلایی است که تمام جهان را مست می‌سازد. امتها از شرابش نوشیده، و از این جهت امتها دیوانه گردیده‌اند.» (ارمیا ۵۱ : ۷) با این وجود اصلاحگران نتوانسته بودند به ایمان اولیه بازگشتی کامل بکنند. اصلاحات تنها شامل چند نکته محدود می‌شد. نیمی از تغییرات در عمل انجام نشد و بعضی از نکات نیز تغییر یافته و یا فراموش شدند.

در اولین مرحله اصلاحات آموزش فروشی، مرجعیت پاپ و بعضی از سوء استفاده‌ها باطل شدند. اصلاحات با طرح عادل شمردگی انسان به واسطه ایمان به مسیح رهاننده به اوج خود رسید. این شهادت بزرگ بر اساس کلام خدا ارائه شد. این پیشرفت عمیق و اساسی شد و با یورش به دروازه‌های بابل آن را گشود. ولی از طرف دیگر آموزه‌های غیر کتاب مقدس و کاتولیک در جریان اصلاحات حفظ شدند، فقط از تعداد آیینهای به اصطلاح مقدس کم شد اما تعمیم نوزادان و بدعت‌های دیگر هم چنان حفظ شدند. متأسفانه در این جریان خروج از بابل، پروتستانها اعتقاد به تثلیث را با خود آوردند. این مسئله باعث شد آنها در جای پای مادر خود یعنی کلیسای کاتولیک قدم بگذارند. لوتر (Luther) اشونکفلد (Schwenkfeld) و سایر اصلاحگران، یهودیان و مسیحیانی را که ایمان متفاوتی داشتند (مانند آناباپتیستها Anabaptistes) نفرین می‌کردند. میشل سروت (Michel Servet) پزشک اسپانیایی در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۵۵۳ با موافقت کالوین (Calvin) اعدام شد. علت اعدام او این بود که به تثلیث ایمان نداشت. (Schlisske,

Die Geschichte der Kirche, S. 132)

عبارت لوتر و ملانکتون (Melancton) درباره آناباپتیستها که در تاریخ کلیسا ضبط شده‌اند هنوز در گوشه‌های ما طنین انداز است. این طور می‌نماید که ادعای کلیسای کاتولیک روم مبنی بر این که تنها کلیسای کاتولیک است که قادر به نجات می‌باشد، هنوز مد نظر اصلاحگران بود. با در نظر گرفتن این مسئله می‌توانیم بفهمیم چرا بدون مسامحه با کسانی که ایمان متفاوتی داشتند چنین برخورد تندي صورت می‌گرفت. این هنوز هم وجود دارد.

ملاحظه می‌شود که کلیساهای مستقل یا آزاد، بدعت گذار (Secte) خوانده می‌شوند، در حالی که معنی واژه Secte از Section می‌آید که به معنی بخشی از یک مجموعه است. هم چنین در فرهنگ Sect, webster به معنی يك

جماعت مذهبی متشکل آمده است. در صورتی که این معنی را در نظر بگیریم همه فرقه‌ها به اصطلاح Secte هستند. پیدایش آیین‌های تازه باعث شد که اصطلاح "Secte" دوباره به یک مفهوم بد تبدیل شود. با وجود این که اصلاحات باعث نشد که کلیسا طبق خواست خدا به وضعیت کتاب مقدس کلیسای عهد جدید برگردد، ولی می‌توان گفت که قدم اول به سمت ایمان کتاب مقدس برداشته شده بود و کلام خدا مجدد موعظه می‌شد. ما باید به این خاطر ابتدا نسبت به پیش‌تازان اصلاحات که بسیاری بر هیزمهای آتش سوختند و بعد نسبت به همه اصلاحگران قدر شناس باشیم.

از آن زمان به بعد، ملکوت خدا دوباره با قدرت راهی برای خود باز کرد و نتیجه آن منجر به بیداری‌های پی در پی شد. و باعث گشت نور انجیل بیشتر و بیشتر منتشر شود. پس از مکاشفه عادل شمردگی از راه ایمان، تجربه ایمان باعث شد در وهله بعدی تقدیس قلب با قدرت کلام و روح خدا مطرح شود. واعظان بیداری‌های آتشین که بعدها وارد تاریخ کلیسا شدند به میدان آمدند و حقایق کتاب مقدس را مطرح کردند و شنوندگان آنها این حقایق را در زندگی خود پیاده می‌کردند. آنها مانند خادمان خدا در سایر دوره‌های کلیسا کارمند یا مقام کلیسایی نبودند بلکه خدمت‌گذار کلام خدا بودند و از طریق وعظ انجیل مردم را با مسیح مرتبط می‌کردند. متأسفانه این مردان خدا بر روی آموزه‌ای که به نظرشان می‌رسید متمرکز می‌شدند و در کنکاش کلام خدا فراتر نمی‌رفتند. دسته‌ای به وعظ درباره عادل شمردگی بسنده کردند و برخی تا مسئله تقدیس پیش رفتند. در حالی که بعضی از واعظان به وعظ درباره توبه و تعمید ایمان اکتفا می‌کردند و غیره. به هر صورت، خدا از طریق روح خود هم چنان کار می‌کرد.

در گذر از این قرن، بسیاری از جماعت‌های پروتستان و ایمانداران آزاد، خواهان این بودند که تجربه‌ای از روح‌القدس داشته باشند و چنین شد. آنها همان تجربه‌ای را از خدا پیدا کردند که کلیسای اولیه پیدا کرده بود و چنین شد که قرن بیستم با پیدایش جنبش پنطیکاست آغاز شد.

در روند اصلاحات و بیداری‌ها، کلیساهای مستقل و آزاد بسیاری به وجود آمدند. اشتباهات بشری باعث شد انحرافات و ناخالصی‌ها نیز در (کلیسا) به وجود بیایند. ولی این بدین مفهوم نیست که ما حرکت جنبش ناپذیر خدا را رد کنیم. هدف این بیداری این بود که کلیسا، هر چه بیشتر به موضع اولیه خود نزدیک شود. روح‌القدس در بیداری‌های قبلی فعال بود و این امر قطع در مورد بیداری پنطیکاست هم صدق می‌کرد. آنها که عادل شمرده شده و تازه شده بودند و تولد تازه پیدا کرده بودند تجربه‌ای جدید یافتند. روح با قدرت ریخت و با قدرت عمل کرد.

یحیی تعمید دهنده گفته بود: «... من شما را به آب تعمید می‌دهم، لیکن شخصی توانا تر از من می‌آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد.» (لوقا ۳ : ۱۶) این وعده برای نخستین بار در پنطیکاست محقق شد. تجربه تعمید روح‌القدس به ایماندار حقیقی اطمینان می‌دهد که مورد قبول خدا واقع شده است. برای فرزندان حقیقی حق، این به مفهوم مهر شدن به وسیله روح است. (افسسیان ۱ : ۱۳ ، ۴ : ۳)

البته واقعیت این است که امروزه با جنبش‌های کاریزماتیک (Charismatiques) گوناگونی سر و کار داریم. و حتی یک جنبش پنطیکاست هم در میان کاتولیک‌ها به وجود آمد. جوی ایجاد شده و مردم تجربه‌ای پیدا می‌کنند که فراتر از احساسات نمی‌رود و به عبارتی آنها در وضعیت کهنه و سنت‌های قدیمی خود می‌مانند. آنها نوعی مسح روح دریافت می‌کنند، ولی این پرسش مطرح می‌شود که آیا این افراد با جان و نفس خود تجربه‌ای از خدا یافته و تازه شده‌اند؟ و آیا از نو مولود شده‌اند یا نه؟ هر کس باید خود به این پرسش پاسخ بدهد. فرزندان خدا که به راستی از روح‌القدس پر شده‌اند به ارزش جاودانی عمل فدیة پی برده و کلام باقی و ابدی خدا را به عنوان یگانه شهادت خود قرار خواهند داد. آنها را می‌توان از ثمره روح شناخت. خیلی‌ها می‌توانند عطایای روح را به ظهور برسانند، ولی واقعیت آن است که تنها کسانی که شریک ذات الهی و اقدس خدا شده‌اند می‌توانند ثمره روح را از خود بروز دهند. در کلام خدا چنین آمده است:

«لهدا از میوه‌های ایشان، ایشان را خواهید شناخت. نه هر که مرا خداوند خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد. بسا در آن روز مرا خواهند گفت خداوند خداوند آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختم؟ آنگاه به ایشان صریح خواهم گفت که هرگز شما را نساختم! ای بدکاران از من دور شوید!» (متی ۷ : ۲۰ - ۲۳) و این کلام هنوز معتبر است.

بلافاصله پس از پایان جنگ جهانی دوم، یعنی در ماه مه سال ۱۹۴۶، موج بیداری عظیمی از طریق یک واعظ ساده و فروتن در ایالات متحده آمریکا شروع شد. اسم این واعظ ویلیام ماریون برانهام (William Marrion Branham) (مرگ ۱۹۶۵) بود. کشیش گوردن لیندسی (Gordon Lindsay) که چندین سال در رکاب این خادم خدا بود، به عنوان یک شاهد عینی کتابی با عنوان "ویلیام برانهام مردی فرستاده شده از جانب خدا" نوشت. وی در این کتاب می‌نویسد: در خدمت او همان آیات و معجزات مشهود در ایام خداوند عیسی مسیح و رسولان به ظهور می‌رسید. کوران بینا می‌شدند، و افلیجان خرامان می‌گشتند و حتی کسانی که به سرطان پیشرفته دچار شده بودند شفا می‌یافتند. در انتشارات "Mehr Licht Verlag" در چاپ دوم این کتاب در هامبورگ، نامه دکتر دیبلیوس (Dr. Dibelius) اسقف کلیسای انجیلی لوتری خطاب به کشیش گنسیشن (M. Gensichen) مترجم کتاب در صفحه ۴ منتشر شد. در این نامه چنین آمده است: "از شما به خاطر ارسال این کتابچه جالب که درباره ویلیام برانهام مبشر است، از صمیم قلب تشکر می‌کنم. شما نثری واضح در ترجمه به کار برده‌اید. از یک نظر، روشی که آمریکاییها به کار می‌برند واقعاً غریب می‌نماید. ولی شاید بهتر آن باشد که با روحیه دیگری کار بشارت را به پیش ببریم و به همین خاطر از دعوت برانهام به آلمان که مطرح کرده‌اید استقبال می‌کنم."

ویلیام برانهام بر اساس دعوتی الهی وارد میدان شد. وی خدمتی داشت که از تأییدی مافوق‌الطبیعه برخوردار بود. خدمت او به بسیاری از مبشران انگیزه‌ای نو داد و آنها نیز معجزاتی مشابه به ظهور رساندند. بسیاری از انجمنهای بشارتی در جریان این بیداری به وجود آمدند، که یکی از آنها عبارت است از انجمن بین‌المللی تاجران انجیل تام، حتی جنبش کاریزماتیک و بسیاری از جنبشهای روحانی دیگر، در جریان این بیداری به وجود آمدند. ولی با این وجود، زمانی که وضع را به دقت بررسی می‌کنیم، به زودی در می‌یابیم که نابسامانی و آشفتگی روحانی بدتر از گذشته شده است. هر جا می‌روی می‌گویند: "مسیح اینجا است، مسیح آنجا است" با این حال هیچ جماعتی دقیق به کلیسای اولیه شباهت ندارد و هیچ یک از جماعتها آموزه کتاب مقدسی و اعمالی که آن را تأیید کند، ندارند. هم اکنون که ما به پایان دوره‌های کلیسایی عهد جدید رسیده‌ایم، به یک عمل قدرتمند روح نیاز داریم تا کلیسا به کاملیت برسد. هدف معین خدا این است که در آخر همه چیز به حالت اول خود برگردد.

همان طور که مسیح در ابتدا عمل می‌کرد به همان صورت بدن مسیح (کلیسا) در زمان آخر باید عمل کند. کلیسای خدای حی و هر چه که به کلیسا مربوط می‌شود باید به صورت اولیه برگردند، همان طوری که پیش از رجعت مسیح وعده داده شده است: «پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد، که می‌باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیاء مقدس خود، از آن اخبار نمود.» (اعمال ۳ : ۱۹ - ۲۱)

کسی که هم اکنون عضو کلیسای خداوند است، جذب هیاهوی مذهبی و فریب نخواهد شد، بلکه کتاب مقدس را تفحص کرده، پا به قلمرو مکاشفه خواهد گذاشت و وعده‌های مربوط به این زمان را دریافت خواهد کرد. هر چه خدا می‌کند با کلام او تطابق دارد. قبل از این که ما دعا کنیم "اراده تو کرده شود..." لازم است اراده خدا که در چهار چوب کلام آمده است بر ما مکشوف شود. زمان حاضر، دوره افراد برجسته و خاص نیست، بلکه ساعت خدا و ساعت کلمه حق است. با کمک این شرح هر کس باید بتواند بیازماید که آیا ایمان او مطابق با کتاب مقدس است یا فقط ایمان یک کلیسا را

دریافت کرده است، حال فرقی نمی‌کند که این کلیسا آزاد باشد یا رسمی. مهم این است که ما به آخرین حرکت خدا پیش از بازگشت مسیح مرتبط هستیم یا نه؟

ما با احترام فراوان و با احساس ترسی مقدس از پروردگار وارد باب الوهیت می‌شویم. همان طوری که ادیان گوناگون وجود دارند، به همان اندازه نیز می‌توان تصاویر و آموزه‌های گوناگونی درباره خدا پیدا کرد. ما دوست داریم در این کتاب اجازه دهیم تا خدا درباره خود شهادت دهد و مکاشفه خویش را بازگو کند.

ما از به کار بردن عبارات و فرمولهای گوناگون پرهیز خواهیم کرد، زیرا نمی‌توان آن چه که ما فوق فهم است را قابل درک ساخت و آن چه که توضیح پذیر نیست را توضیح داد. در واقع به هیچ وسیله‌ای نمی‌توانیم آن چه ما فوق درک است را درک کنیم. تا زمانی که ما به ابدیت نائل نشده‌ایم الوهیت فراتر از دسترس ما خواهد بود. در کلام آمده است: «اما آیا خدا فی‌الحقیقه در میان آدمیان بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک‌الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که بنا کردم.» (دوم تواریخ ۶ : ۱۸) وقتی که در ابدیت قرار گرفتیم، در آن مرحله می‌توانیم چیزهایی از راز خدای قادر مطلق درک کنیم. تقریباً همه آپولوژیستها باب الوهیت را به شکلی که از سده چهارم میلادی متداول شد مطرح کرده‌اند. به عبارتی تعلیم آنها نتیجه بحثهایی است که در آن دوره صورت گرفته است. عجیب آن است که به عهد عتیق و عهد جدید رجوع نشده است. در واقع باید گفت انبیا و رسولان حق داشتند چیزی درباره تثلیث نگویند. در دنیای مشرکان تثلیث‌های زیادی وجود داشت، معروفترین تثلیث عبارت است از تثلیث هندوئیسم که مرکب از برهما (خالق) و یشنو (محافظ) و شیوا (ویران کننده) چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید چیزی درباره خدای مرکب از چندین شخصیت نمی‌بینیم. هیچ جا نمی‌بینیم که خداوند خود را به عنوان خدای مرکب از سه شخص معرفی کرده باشد، بلکه همیشه با یک خدای شخصی سر و کار داریم. کسی که می‌کوشد خدا را تقسیم کند، دیگر با آن "یگانه خدای واقعی" سر و کار ندارد بلکه با رب‌النوعی مواجه است که خود ساخته است. چنین رب‌النوعی می‌تواند دو یا سه چهره داشته باشد که در آن صورت بهتر آن است که از چندین خدا یا رب‌النوع سخن بگوییم.

در سالهای اخیر به طور خاص در کلیسای انجیلی مشاهده می‌شود که فمینیستها در اجلاسها و شوراهای گوناگون سخنان کفرآمیز درباره خدا می‌گویند، آنها از این که خدا به اصطلاح مذکر است و نه مؤنث، انتقاد می‌کنند، مرتب به عباراتی چون "خدای ذکور کتاب مقدس" یا "ده فرمان فقط برای مردان نوشته شده است" بر می‌خوریم، هم چنین عنوان می‌شود که "نظر به این که زنان عضوی ندارند که ختنه پذیر باشد، پس نمی‌توانستند عضو فعال جماعت یهودی باشند" از ملاحظه این امر که مردم چنین فریب می‌خورند و به خدا کفر می‌گویند دچار وحشت می‌شویم.

حدود چهار هزار سال پیش خدای زنده با ابراهیم عهد بست و این وعده را به او داد: «... و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲ : ۳) ابراهیم یک شخص محوری برای ادیان یهود، مسیحیت و اسلام است. در زمانی موسی، یعنی حدود ۳۶۰۰ سال پیش خداوند خدا بر کوه سینا نازل شد و آن ده فرمان را داد. هیچ کدام از ادیان فوق‌الذکر این واقعه را زیر سؤال نمی‌برند. از آن زمان به بعد اسرائیل به عنوان شاهد یگانه خدای راستین در میان اقوام مشرکی که آنها را احاطه کرده بود مقرر شد. حدود ۲۰۰۰ سال پیش مسیح ظاهر شد، او به وسیله روح القدس تولید شد و از مریم باکره متولد شد. بر طبق پیدایش ۳ : ۱۵ مسیحیان در مورد این موضوع مشکلی ندارند. از دیدگاه مسلمانان عیسی بزرگترین پیغمبر است، ولی آنها او را به عنوان منجی عالم نمی‌پذیرند. این مطلب درباره یهودیان صدق نمی‌کند، ولی روزی فرا می‌رسد که آنها به مسیح ایمان می‌آورند. زیرا همان طوری که برادران یوسف در دومین ملاقات او را شناختند، اسرائیل نیز در دومین ظهور مسیح، وی را خواهد شناخت. (پیدایش ۴۵ : ۱ - ۱۵ ، اعمال ۷ : ۱۳)

حدود ۱۴۰۰ سال پیش محمد ظهور کرد تا برادران خود را از بت پرستی بیرون کشیده به پرستش خدای واحد حقیقی یعنی ... مهم است که مردم به شناخت درستی از خدا و مکاشفه‌ای که از خویش ارائه می‌دهد برسند. تنها با کسب

چنین شناختی است که انسان وارد نقشه الهی می‌شود. یهودیان، یا به عبارت دقیق‌تر اغلب یهودیان، مکاشفه شخصی خدا را شناختند، مسیحیان از این مکاشفه سوء تعبیر کردند، در حالی که مسلمانان آن را درک نکرده‌اند. می‌توان با دلایلی محکم این مسئله را ثابت کرد. در صورتی که همان خدایی که با ابراهیم و موسی صحبت کرد و از طریق مسیح سخن گفت و به ادعایی محمد را مخاطب قرار داد همان باشد، پس باید هماهنگی‌ای در بین آن چه که گفته، نوشته و آموزش داده می‌شود از ابتدا تا به انتها وجود می‌داشت.

ما به عنوان افراد سده بیستم باید از خود بپرسیم که چه کسی در حقیقت، کلام خدا را به خوبی درک کرده و چه کسی به درک نادرستی از آن نائل شده است؟ حقیقت آن است که ادیان امروزی از نقشه و هدف خدا برای بشریت غافل هستند. اکثر مردم به مفهوم و هدفی که در پشت مکاشفات پی در پی الهی نهفته است پی نبرده‌اند، این مسئله درباره مکاشفه‌ای که خدا در مسیح از خویش ارائه داد نیز صدق می‌کند. معادل واژه فارسی خدا در کتاب مقدس اصلی عبری الوهیم (Elohim) است. در کتاب مقدس آمده است: «در ابتدا، الوهیم آسمان و زمین را آفرید...» (پیدایش ۱: ۱) واژه الوهیم یا خدا، گویای قدرت بی‌نهایت او است. و "خدا را به عنوان معبود" معرفی می‌کند. در باب نخست پیدایش، ما تنها با واژه الوهیم رو برو می‌شویم. ولی در پیدایش ۲: ۴ با عبارت خداوند خدا (Yahweh - Elohim) که برگردان اصطلاح عبری یهوه - الوهیم است مواجه می‌شویم. این اصطلاحات مفهوم و هدف مکاشفه ذات اقدس را بازگو می‌کنند. عبارات و اصطلاحات گوناگون گویای گوناگونی صفات متنوع پروردگار هستند. واژه الوهیم از لحاظ معنی مفرد است، ولی گویای نوعی چندگانگی در صفات باری تعالی است، زیرا خدا چندین صفت دارد. او هم آفریننده است، هم محافظ، هم داور، هم پادشاه و غیره.

در کتاب مقدس عبری با واژه الوهیم (Elohim)، اله (Elah) و ال (El) مواجه می‌شویم. برگردان فارسی این اصطلاحات خدا یا ایزد است. مسئله آن است که خدا در چه مقام یا با چه عنوانی سخن می‌گوید و خود را مکشوف می‌کند. در کتاب مقدس عباراتی چون ال علیون (El Elyon) (خدای حضرت اعلی، پیدایش ۱۴: ۸) ال شادای (El Shadda) (خدایی که تقویت می‌کند، قادر مطلق، پیدایش ۱۷: ۱) ال عولام (El Olam) (خدای سرمدی، پیدایش ۲۱: ۳۲) و ال گیبور (El Gibbor) (خدای قدیر، اشعیا ۹: ۶) به کار برده شده‌اند. جای تأسف است که مترجمان نتوانسته‌اند مفاهیمی را که پشت اصطلاحات فوق‌الذکر نهفته است منتقل کنند. این مسئله باعث شده است تا به راحتی نتوانند به شناخت صحیحی از خدا برسند، چون کلماتی که به عنوان معادل در زبان مقصد برگزیده شده دارای همان مفهوم موجود در زبان اصلی نیستند.

پیش از نزول شریعت، پدران قوم واژه الوهیم را درباره خدا به کار می‌بردند. خدا برای اولین بار خطاب به موسی از اسم یهوه (Yahweh) استفاده کرد: «و خدا به موسی خطاب کرده و ی را گفت: من یهوه هستم. و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود یهوه نزد ایشان معروف نگشتم.» (خروج ۶: ۲ - ۳) خدا می‌خواست عهد را با همه قوم بنی‌اسرائیل منعقد کند و بدین ترتیب خداوند خدا نام عهد خود یعنی یهوه (واژه عبری آن YHWH) را مکشوف کرد. هر جا در عهد عتیق با اصطلاح خداوند خدا مواجه می‌شویم باید بدانیم که در متن اصلی اصطلاح یهوه - الوهیم (Yahweh - Elohim) به کار رفته است. در واقع یهوه تجلی مرئی الوهیم است.

واژه الوهیم گویای حضور چندگانگی ذات اقدس است. این مطلب درباره اسم یهوه نیز صدق می‌کند، ما با اصطلاحات زیر در مورد یهوه برخورد می‌کنیم: یهوه یرا (Yahweh - Jir) (خداوند مهیا خواهد کرد، پیدایش ۲۲: ۷ - ۱۴) یهوه رافا (Yahweh - Rapha) (خداوند شفا می‌بخشد، خروج ۱۵: ۲۶) یهوه نیسی (Yahweh -

(Nissi) خداوند راهنما)، یهوه شالوم (Yahweh – Shalom) (خداوند سلامتی است، داوران ۶ : ۲۴) یهوه رعی (Yahweh - R'ai) (خداوند شبان من است، مزبور ۲۳)، یهوه صدقینو (Yahweh – Tsidkenu) (خداوند عدالت ما، ارمیا ۲۳ : ۶) یهوه شمه Shammah-Yahweh (خداوند اینجا است، حزقیال ۴۸ : ۳۵) یهوه صبايوت Sabaoth-Yahweh (خداوند لشکرها، اول سموئیل ۱ : ۳) در صورت لزوم و مطابق با اراده خود، خدا از ابتدا خود را خداوند (یهوه) معرفی می‌کرد.

خداوند پیش از آن که نام خود را آشکار کند هویت خود را به موسی بازگو کرده بود: «خدا به موسی گفت: هستم آن که هستم. و گفت: به بنی‌اسرائیل چنین بگو: اهیة (هستم) مرا نزد شما فرستاد. و خدا باز به موسی گفت: به بنی‌اسرائیل چنین بگو، یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده، این است نام من تا ابدالآباد. این است یادگاری من نسلأ بعد نسل.» (خروج ۳ : ۱۴ – ۱۵) اسم یهوه به نوعی هستم را در بر می‌گیرد، یهوه بیانگر ابدی بودن خداوند می‌باشد. او همیشه آن "هستم" است و زمان، مکان و شکل تجلی او تغییری در این باره ایجاد نمی‌کند.

در زمانی که خدا بدن روحانی خود را ترک می‌کند و جسم انسانی می‌پوشد. (تن می‌گیرد) و نام عهد خود در عهد جدید یعنی یشوع (Yashuah) را بر خود می‌نهد، او هم چنان همان اهیة (هستم) باقی می‌ماند. یشوع به معنی "یهوه نجات دهنده" است به همین خاطر تا آخرین باب کتاب مقدس از او به عنوان هستم صحبت می‌شود. «من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم.» (مکاشفه ۲۲ : ۱۳)

تنها کسی می‌تواند مکاشفه خدا در عهد جدید را درک کند که شناختی از کیفیت تجلی خدا در عهد عتیق داشته باشد. در حقیقت با همان خدا و همان یهوه سر و کار داریم ولی با این تفاوت که خدا در عهد عتیق در بدنی روحانی ظاهر شد در حالی که ظهور خداوند در عهد جدید در بدنی جسمانی و گوشتی صورت گرفت.

ولی خدا در ذات خود روح است. (یوحنا ۴ : ۲۴) احدی او را به عنوان روح ندید. (یوحنا ۱ : ۱۸ ، اول یوحنا ۴ : ۲) به همین علت از او به عنوان خدای نادیدنی یاد می‌شود. (اول تیموتاوس ۱ : ۱۷ ، ۶ : ۱۶) هر کس در عهد عتیق خدا را دید، وی را به عنوان یهوه دید، در حالی که در عهد جدید هر کس بخواهد خدا را ببیند باید او را به شکل خداوند عیسی یعنی همان عمانوئیل ببیند. (عمانوئیل یعنی خدا با ما است.) و به این صورت است که پدر خود را در پسر آشکار می‌کند. خدا که روح است به صورت خداوند در یک جسم انسانی آمد. هر عنوانی که در رابطه با خدا به کار رفت در رابطه با خداوند نیز استفاده شد.

در عهد عتیق چیزی درباره رابطه پدر، پسر نمی‌بینیم، فقط می‌توان ملاحظه کرد که انبیا از ظهور این رابطه خبر داده بودند، هیچ نبی‌ای خطاب به خدا نگفت: «ای پدر ما که در آسمانی.» (متی ۶ : ۹) در طول چهار هزار سال عهد عتیق هیچ کدام از پیغمبران چیزی خطاب به پسر خدا نگفت. از مصاحبتی در میان پدر و پسر نیز چیزی در آن دوره نمی‌بینیم. علت این امر این بود که چنین رابطه‌ای وجود نداشت. همان طوری که در این تأمل عنوان شد قوم اسرائیل تنها قومی بودند که با خدا رابطه برقرار کردند و به سویی او معطوف شدند.

در پیدایش ۱ : ۲۷ ملاحظه می‌کنیم که خدای نادیدنی به دو صورت خود را معرفی کرده است. در زمان آفرینش، خدای حق یک بار به شکلی شبیه بشر وارد صحنه می‌شود و به همین دلیل است که نوشته شد: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید...» (پیدایش ۱ : ۲۷) و بار دیگر ما چنین می‌خوانیم: «و زمین تهی و بائر بود و تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.» (پیدایش ۱ : ۲) ولی با این وجود به فکر کسی نرسید که از وجود

چند شخص صحبت کند. در واقع باید گفت که ما از ابتدا با تجلیات گوناگون پروردگار مواجه می‌شویم. در زبان الهیاتی به این پدیده تنوفانیا (Theophanie) گفته می‌شود. پروردگار در عهد جدید به صورت بشر وارد عمل شد.

فصل نهم: شهادت خدا درباره خویش

در کتاب مقدس، ما نخست با شهادتی از خود خدا روبرو می‌شویم، و در وهله دوم شهادت انبیا که فرستندگان باریتعالی هستند مد نظر قرار می‌گیرد، و در آخر متوجه شهادت رسولان می‌شویم. خدا در عهد عتیق در بدنی روحانی تجلی یافت و از تجلی و ظهور خویش در بدن انسان (جسم) خبر داد. در عهد جدید می‌توانیم شاهد تحقق این وعده باشیم و از کیفیت آن مطلع شویم. لازم است که نگرش و ایمان یهودیان را مد نظر بگیریم تا بتوانیم به نگرشی اصیل از پروردگار نائل شویم. ارانه شهادت درباره تنها خدای واقعی صرفاً و منحصرأ به قوم اسرائیل سپرده شده بود. خداوند خود را به عنوان خدای قادر مطلق به ابراهیم، اسحاق و یعقوب معرفی کرد. درباره موسی می‌توان گفت که پروردگار روبرو با وی صحبت کرد (خروج ۳۳ : ۱۱) خدا در عهد عتیق به واسطه انبیاء یهودی (با مردم) صحبت کرد.

از آنجا که حق تقدّم با خدا است، اجازه بدهیم او خویشتن را با عباراتی چند معرفی کند:

- ✓ «و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت: من هستم یهوه (Yahweh)، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم. تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد.» (خروج ۲۰ : ۱ - ۳)
- ✓ «این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست.» (تثنیه ۴ : ۳۵)
- ✓ «هذا امروز بدان و در دل خود نگاهدار که یهوه خداست، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست.» (تثنیه ۴ : ۳۹)
- ✓ «الآن ببینید که من خود، او هستم. و با من خدای دیگری نیست...» (تثنیه ۳۲ : ۳۹)
- ✓ «... تا دانسته، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد. من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست.» (اشعیا ۴۳ : ۱۰ - ۱۱)
- ✓ «تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سواي من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی.» (اشعیا ۴۵ : ۶)
- ✓ «اما من از زمین مصر (تا حال) یهوه خدای تو هستم و غیر از من خدای دیگر را نمی‌شناسی و سواي من نجات دهنده‌ای نیست.» (هوشع ۱۳ : ۴)

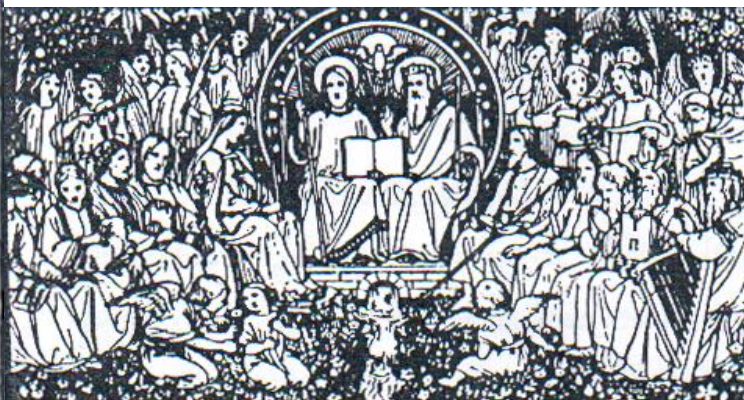
ما چند قسمت از عهد جدید را نیز ارانه خواهیم داد که نقل قولهای فوق را تأیید می‌کنند:

- ✓ «... بشنو ای اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است.» «... آفرین ای استاد، نیکو گفتی، زیرا خدا واحد است و سواي او دیگری نیست.» (مرقس ۱۲ : ۲۹ و ۳۲)
- ✓ «زیرا واحد است خدا...» (رومیان ۳ : ۳۰)
- ✓ «لکن ما را يك خداست یعنی پدر...» (اول قرنتیان ۸ : ۶)
- ✓ «اما متوسط از يك نیست، اما خدا يك است.» (غلاطیان ۳ : ۲۰)
- ✓ «باري پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم وحید را اکرام و جلال تا ابدالآباد باد. آمین.» (اول تیموتاؤس ۱ : ۱۷)
- ✓ «زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان يك متوسطی است...» (اول تیموتاؤس ۲ : ۵)
- ✓ «تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می‌کنی!...» (یعقوب ۲ : ۱۹)
- ✓ «یعنی خدای واحد و نجات دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد الآن و تا ابدالآباد. آمین.» (یهودا ۲۵)

آیات عهد عتیق که از طریق انبیا جاری شدند و آیات عهد جدید که به واسطه رسولان بیان شدند، به اتفاق، شهادت واحدی ارائه می‌دهند. ما حتی یک بار با اصطلاحاتی چون تثلیث یا دوگانگی خدای واحد در کتاب مقدس برخورد نمی‌کنیم. به همین صورت در کتب مقدسه نیز هیچ جا اصطلاحی با عنوان پسر ابدی به چشم نمی‌خورد. در صورتی که دکترهای کلیسا، تعلیم کتاب مقدس را می‌پذیرفتند و به شناخت ذات اقدس نائل می‌شدند، ما با این همه کتاب و عناوینی چون "حقیقت درباره تثلیث اقدس" مواجه نمی‌شدیم. شهادت کتب مقدسه حکایت از آن دارد که تثلیث وجود خارجی نداشته، ندارد و تا ابد نیز نخواهد داشت. خدا یکی است، ولی خویشتن را با عنوان پدر، پسر و روح القدس مکشوف کرده است. خدا مرجع نهایی و کل در کل است، هر آن چه از او صادر شود در رابطه با او قرار می‌گیرد و به او مربوط است، چه پسر خدا باشد، چه کلمه خدا، چه روح خدا و غیره. پسر، کلمه و روح از خدا نشأت می‌گیرد. زیرا او آن یگانه بیهوده است. او منشأ، نقطه آغاز، مرجع و کل در کل است.

در عهد جدید نیز چنین آمده است: «لکن ما را یک خدا است یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.» (اول قرن‌تین ۸ : ۶) در این آیه، آن حقیقتی که بر اساس آن تنها یک خالق و یک عمل خلقت است به صورت واضح و بدیع مورد تأکید قرار می‌گیرد، اگر چه خالق خود را در یک جا خدا معرفی می‌کند و در جای دیگر به عنوان خداوند.

"خدا در سه شخص" با این تصاویر در بسیاری از نشریات و کتب معرفی می‌شود. شما در این تصاویر چه چیزی می‌بینید. یک شخص یا سه شخص، از قرار معلوم در یکی از این تصاویر پدر عسای سلطنتی در دست دارد، پسر با صلیبی در دست دیده می‌شود، در حالی که روح القدس به صورت یک کبوتر نشان داده شده است. در تصویر دیگر سه شخص الوهیت با ظاهری یکسان نشان داده می‌شوند.



فصل دهم: بدن روحانی خدا

در ازلیت بی‌نهایت، خدا تنها بود، خدا روح بود. در آن پری روحانی و نورانی و اصیل، خدا اول تنها بود. کسی او را در این حالت ندید. بهتر آن است که ما از جایی که در آن عمل پروردگار سخن رفته است یعنی از "در ابتدا" شروع کنیم: «در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید.» (پیدایش ۱ : ۱) در عهد جدید درباره آن چه که اتفاق افتاد چنین آمده است: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.» (یوحنا ۱ : ۱) در این آیه می‌بینیم که چطور آن که خویشتن را مکشوف می‌کند از پری نورانی اصیل خارج می‌شود و به عنوان یهوه - لوگوس (Yahweh - Logos) شروع به عمل می‌کند. او عمل می‌کند و قادر است هیأت خود را تبدیل کند و بدین ترتیب بود که بعدها کلمه جسم شد، و به صورت پسر در آمد.

خداوند به عنوان یهوه در کنار الوهیم به ما نشان داده می‌شود، این بدین مفهوم است که خدا در خارج از حالت روح و پری نورانی ازل تجلی می‌یابد. به همین خاطر درباره لوگوس چنین گفته می‌شود: «همان در ابتدا نزد خدا بود.» (یوحنا ۱ : ۲) و نیامده است که کلمه در ازل بی‌نهایت [در خارج از زمان - مترجم] به نزد خدا بود بلکه بر واژه ابتدا و آغاز تأکید می‌شود. برای آن که همگان بدانند که در اینجا صحبت از یهوه است، درباره لوگوس چنین نوشته شده است: «همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت...» (آیه ۳) لازم است در این باره آن چه که در کولسیان ۱ : ۱۶ آمده است را مورد توجه قرار دهیم: «زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آن چه در آسمان و آن چه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوآت، همه به وسیله او و برای او آفریده شد.» در نقطه آغاز روند آفرینش، زمین تهی (توهو Tohu) و بایر (بوهو Bohu) بود، به عبارتی هیچ شکلی نداشت و هیچ زندگی بر آن نبود و تاریکی زمین را پر کرده بود. وقتی خدا عمل آفرینش خود را شروع کرد روح خدا بر لجه‌ها قرار گرفت. کلمه (لوگوس) و روح از ابتدا، در زمان آفرینش و در زمان فدیة، همواره با هماهنگی کار کرده‌اند. آفرینش به واسطه کلام گفته شده، محقق شد، ولی پیدایش زندگی تنها با همکاری روح میسر می‌شود. خدا گفت و شد. او گفت: «روشنایی بشود.» (پیدایش ۱ : ۳) و روشنایی پیدا شد. هر چه از دهان خدا صادر شد، محقق شد. قدرت آفرینندگی منحصرأ در کلمه خدا نهفته است.

همان طوری که اشاره شد، خدا در ابتدا از پری اصلی خویش به عنوان یهوه به شکلی روحانی متجلی شد. ما در چند آیه پایین‌تر می‌خوانیم که خدا گفت: «پس خدا آدم را به صورت خود آفرید. او را به صورت خدا آفرید...» (پیدایش ۱ : ۲۷) صورت خدا به آدمی می‌ماند: «و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کیود بود و بر آن شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود.» (حزقیال ۱ : ۲۶، مکاشفه ۴ : ۲)

خدا يك شخص است. او به این صورت در باغ عدن راه می‌رفت و با نخستین انسانها صحبت می‌کرد. در پیدایش ۱۸ : ۱ - ۲ شرح ملاقات او با ابراهیم چنین است: «و خداوند در بلوطستان ممري، بر وي ظاهر شد، و او در گرمای روز به در خیمه نشسته بود. ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده‌اند...» گفت و گوی معروف بین خداوند و ابراهیم در آن زمان صورت گرفت که می‌توانیم آن را در کتاب مقدس بخوانیم. بعد آن دو فرشته‌ای که خداوند را همراهی می‌کردند راهی سدوم شدند. (پیدایش ۱۹) مسئله تجلی خدا در يك بدن روحانی در سرتا سر عهد عتیق تأیید می‌شود. یعقوب با او کشتی گرفت، یعقوب او را گرفت و (فرشته) ضربه‌ای به ران او زد و یعقوب لنگ شد. (پیدایش ۳۲ : ۲۲ - ۲۳ و هوشع ۱۲ : ۴ - ۶) در واقع، خداوند خدا برای کسانی که خود را به آنها مکشوف می‌ساخت و می‌سازد بزرگترین حقیقت بود و هست.

نکته دوم در شرح خلقت آن است که، فرشتگان نیز صورتی شبیه به انسان دارند. کتاب مقدس بارها به این مسئله اشاره می‌کند. دانیال چنین به ما می‌گوید: «... نگاه شبیه مردی نزد من بایستاد. و آواز آدمی را از میان (نهر) اولای شنیدم که ندا کرده، می‌گفت: ای جبرائیل این مرد را از معنی این رؤیا مطلع ساز.» (دانیال ۸: ۱۵ - ۱۶) او در باب ۹: ۲۱ چنین شهادت می‌دهد: «چون هنوز در دعا متکلم می‌بودم، آن مرد جبرائیل که او را در رؤیای اول دیده بودم...»

این واقعیت که خود خداوند و همین‌طور فرشتگان ظاهری شبیه به انسان دارند از مفهوم زیادی برخوردار است و باید آن را توضیحی قاطع برای پیدایش ۱: ۲۶ تلقی کرد: «و خدا گفت: آدم را به صورت ما و موافق شبیه ما بسازیم...» از آغاز فرشتگان گرداگرد خدا بودند و آنها بدنی شبیه خدا داشتند. او به ایوب چنین گفت: «وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری... و کیست که ریسمان کار را بر آن کشید؟ پایه‌هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه‌اش را نهاد، هنگامی که ستارگان صبح با هم ترنم نمودند و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟» (ایوب ۳۸: ۴ - ۷) کلام خدا به ما ثابت می‌کند که لشکریان آسمانی در زمان آفرینش زمین حضور داشتند، به عبارتی زمانی که خدا می‌گوید: «انسانی شبیه ما بسازیم.» طرف خطاب پروردگار فرشتگان بودند.

تفسیری مبنی بر آن که خدا شخصیت‌های الوهیت (تثلیث) را مخاطب ساخته، درست نیست. هیچ نبی و رسولی آیه بالا را بدین شکل تعبیر نکرده است. زمانی که اشعیا نبی جلال خدا را در رؤیا دید، وی ملاحظه کرد خداوند (یک خداوند واحد) بر تخت نشسته و لشکریان آسمانی او را احاطه کرده‌اند. سپس صدای خداوند را شنید که چنین می‌گفت: «آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت: که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» (اشعیا ۶: ۸)

میکایای نبی واقعه‌ای مشابه را نقل می‌کند: «او گفت: پس کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکریان آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند.» (دوم تواریخ ۱۸: ۱۸) زمانی که پروردگار خواست به بنای برج بابل پایان دهد چنین گفت: «اکنون نازل شوم و زبان ایشان را مشوش سازیم...» (پیدایش ۱۱: ۷) در موارد فوق‌الذکر خدا داشت با فرشتگان خود که همواره گرداگردش و به صورت جمعی حضور داشتند صحبت می‌کرد.

انبیاء عهد عتیق و رسولان عهد جدید هیچگاه صیغه‌های جمع افعال را برای خداوند به کار نبردند. راز بزرگ خدا که احدی از آدمیان قادر به توجیه و توضیح آن نیست، از این قرار است که خداوند خدا در عهد جدید، خود را از خویش خالی ساخت تا در بدنی از گوشت و خون داخل شده، انسان شود. آدم نخست در بدنی روحانی یعنی به صورت پروردگار آفریده شده بود. (پیدایش ۱: ۲۷) در باب دوم پیدایش ملاحظه می‌کنیم که خدا بدنی خاکی برای آدم بسرشت.

بدین صورت آدم یکی از موجودات زمینی و نفس زنده شد. (آیه ۷). زمانی که آدم در بدن روحانی بود، حوا در او نیز بود. (پیدایش ۱: ۲۷) بعد از این واقعه بود که بدنی جسمانی به آدم داده شد و حوا از پهلوی وی برداشته شد. به همین ترتیب زمانی که خدا در بدن روحانی خویش بود کلیسا در داخل او بود. ولی زمانی که خداوند در بدن جسمانی خود ظاهر شد، کلیسا نیز از خداوند بیرون کشیده شد. آدم در بدن روحانی خود هبوط نکرد، بلکه زمانی هبوط کرد که در داخل بدن جسمانی خویش قرار گرفته بود. پس لازم بود که از حالت هبوط شده خود، فدی شده به حالت نامیرایی باز گردانده شود.

به خاطر همین است که خداوند به شباهت ما در آمد تا با بدن جسمانی خویش بهای فدیه ما را پرداخت کند و ما دوباره پسران و دختران پروردگار بشویم. آغازی جدید و نو شروع شد، خلقت تازه‌ای صورت گرفت و عیسی نخست‌زاده این آفرینش شد. (کولسیان ۱ : ۱۵، دوم قرنتیان ۵ : ۱۷)

فصل یازدهم: جلال خداوند

خداوند خدا نخست مانند شعله‌ای از آتش در بوته خاردار بر موسی ظاهر شد. (خروج ۳) او سپس در آتش همراه با رعد و برق و صدای شیپورها بر کوه سینا نازل شد و همه قوم صدای پر قدرت و رسای حضرت حق را شنیدند. (خروج ۱۹ - ۲۰) «و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت. و خدای اسرائیل را دیدند، و زیر پاهایش مثل صنعتی از یاقوت کیود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا. و بر سروران بنی اسرائیل دست خود را نگذارد. پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند.» (خروج ۲۴ : ۹ - ۱۱) همه قوم این واقعه را تجربه کردند. خدای زنده بر روی زمین درباره خویش شهادت داد. دسته‌ای از افراد این قوم توانستند مستقیم به پیشگاه او وارد شوند و خداوند خدا را به شکلی مرئی و توصیف پذیر ببینند.

کمی بعد از آن واقعه موسی بار دیگر به کوه بالا رفت تا خداوند خدا را ملاقات کند: «و چون موسی به فراز کوه بر آمد، ابر کوه را فرو گرفت، و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت. و شش روز ابر آن را پوشانید، و در روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا در داد. و منظر جلال خداوند، مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل بر قلّه کوه بود.» (خروج ۲۴ : ۱۵ - ۱۷) هر بار صحبت از "جلال خداوند" است باید "شکینه (Shekinah)" را مد نظر داشته باشیم.

شکینه واژه‌ای عبری است که در مورد ابر مرئی و نور درخشان و با شکوه به کار می‌رود. شکینه تجلی فوق طبیعی حضور خدا است. خدا به این شکل در طول ۴۰ سال حرکت در بیابان بر اسرائیل ظاهر می‌شد و بر خیمه اجتماع نزول می‌کرد تا با موسی سخن گوید. در روز، شکینه به یک ابر می‌ماند، در حالی که شبانگاه به صورت یک ستون آتشین که با نور پر قدرت خود پرتو می‌افکند دیده می‌شد. مردان دیگر خدا نیز جلال این شکینه را دیده‌اند: «و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند ابر، خانه خداوند را پر ساخت. و کاهنان به سبب ابر نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه خانه خداوند را پر کرده بود.» (اول پادشاهان ۸ : ۱۰ - ۱۱) اشعیاء نبی، خداوند را بر تخت خود دید و صدای سزافین به گوش او رسید که چنین ندا می‌کردند: «و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت: قدّوس قدّوس قدّوس یهوه صباپوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» (اشعیاء ۶ : ۳) حزقیال نبی نیز خداوند را دید و درباره این رویداد چنین آمده است: «و از منظر کمر او به طرف بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم. و از منظر کمر او به طرف پایین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم. مانند نمایش قوس قزح که در روز باران در ابر می‌باشد، هم چنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود...» (حزقیال ۱ : ۲۷ - ۲۸) گذر از عهد عتیق به عهد جدید با چنان ظرافت و دقتی انجام شد که کسی جز خدا نمی‌توانست این چنین عالی و کامل این روند را به پیش ببرد. خدا انسان شد و همان "شکینه" نزول فرمود: «ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و به غایت ترسان گشتند.» (لوقا ۲ : ۹) همین امر در تبدیل هیأت خداوند عیسی مشاهده می‌شود: «و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشان بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که این است پسر حبیب من که از وی خوشنودم. او را بشنوید! ... و چون ایشان از کوه بر زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برخیزد، زهار این رویا را به کسی باز نگوید.» (متی ۱۷ : ۵ و ۹)

خداوند در دعای کهناتی چنین می‌گوید: «و الآن تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.» (یوحنا ۱۷ : ۵) پیش از آن که کیهان به وجود آید، او به عنوان لوگوس - یهوه (Logos -Yahweh) از خدا - الوهیم صادر شد و این همان جلالی بود که در کوه تبدیل هیأت یشوع (Yashuah) تجلی یافت. این همان تبدیلی است که به عنوان امید زنده در راه و سلوک فدیة شدگان قرار داده شد: «و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنان که ما یک هستیم.» (آیه ۲۲) خداوندگار ما با این عبارت کمال نهایی ما را توصیف می‌کند: «ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.» (آیه ۲۴) ما نیز قبل از بنیاد عالم مشمول محبت خدا و برگزیده شده بودیم. (افسسیان ۴ : ۱ - ۵)

فصل دوازدهم: زاده (صدور) از خدا

مسیح با لقب "ابتدای خلقت خدا" نیز معرفی می‌شود. (مکاشفه ۳ : ۱۴) آدم پسری بود که خدا خلق کرده بود، در حالی که عیسی زاده شده است. عبارت پسر یگانه خدا در یوحنا ۱ : ۱۸ دیگر مورد قبول اغلب مترجمین نیست، اسکافیلد (Selon Scofeild) مترجم معروف کتاب مقدس معتقد است به جای "پسر یگانه" بهتر آن است که عبارت "خدای یگانه زاده شده" به کار رود آدم به عنوان یکی از مخلوقات به صورت خدا آفریده شد، اما عیسی صورت خود ذات خدا بود. آدم شباهت خداوند خدا را داشت، ولی ذات و طبیعت الهی را نداشت. آدم از خدا صادر نشده بود بلکه به دست خدا آفریده شده بود. ولی خدا می‌خواست صاحب پسران و دخترانی شود که از او صادر شده و ذات او را داشته باشند و طبیعت او را تجلی دهند. عیسی آن یگانه زاده، از خدا صادر شد و از او نژاد پسران خدا شروع می‌شود. او نخست زاده است.

یهوه خود خدا بود، او همان "من هستم - ایهه" می‌باشد، یعنی کسی که از ازل هست. یا به عبارتی لوگوس (Logos) بود. او همان کسی است که عمل می‌کند و حضور فعال دارد و بعد کلمه، انسان شد. اکثر الهیدانان نتوانستند قلب این حرکت را درک کنند، آنها به این واقعیت اساسی پی نبرده‌اند که همان طور که یهوه از پری اصلی خدا - الوهیم خارج شد، به همین ترتیب عیسی که همان یهوه است از پدر صادر شد: «... اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام...» (یوحنا ۸ : ۴۲) «زیرا خود پدر شما را دوست می‌دارد، چون که شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم.» (یوحنا ۱۶ : ۲۷) «زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی.» (یوحنا ۱۷ : ۸)

وقتی این راز برای شاگردان آشکار شد چنین گفتند: «الآن دانستیم که همه چیز را می‌دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور می‌کنیم که از خدا بیرون آمدی.» (یوحنا ۱۶ : ۳۰)

در عهدهای عتیق و جدید همواره سخن از يك خداوند است. خداوند در عهد عتیق در يك بدن روحانی دیده می‌شود و در عهد جدید در بدن جسمانی. اصلاً در عهد عتیق صحبت از يك پسر نیست که در کنار خدا بوده باشد و سپس بر زمین يك پسر خدا شده باشد. این فرضیه مسخره است، عیسی از خدا صادر شد. او توسط روح به عنوان پسر تولید شد. عیسی با پروردگار هم ذات است. زندگی خدا در او بود زیرا خود وی خدا بود. از خدا تنها خدا صادر می‌شود و او تنها به روش خویش تولید می‌کند. از طریق (عیسی مسیح) است که همه پسران و دختران پروردگار در ذات الهی او شریک می‌شوند. (دوم پطرس ۱ : ۴)

الهیات بیشتر در پی آن است که رابطه بین پدر و پسر و رابطه بین روح القدس و پسر را بیان کند. حاصل این تلاش این است که آنها را در مقابل يك دیگر قرار می‌دهد. ممکن نیست چنین باشد، زمانی که فلسفه وارد می‌شود، دایره‌ای جادویی به وجود می‌آید که خروج از آن امکان پذیر نیست. ولی "الهیات" کتاب مقدسی عبارت است از تحقق نقشه ابدی خدا برای بشریت. این نقشه به واسطه خداوند ما عیسی مسیح محقق می‌شود. هدف الهیات کتاب مقدسی این نیست که مکاشفه خدا برای نجات ما را تبیین کند. بلکه هدف تبیین رابطه‌ای است که خدا خواهان ایجاد آن با ما است. او برای ما کیست؟ ما در مقابل او چه رفتاری داریم؟ این پرسش برای ما حائز اهمیت است. خدا رابطه خود را با بشریت بیان کرده است!

آموزه معروف به "اعتراف نامه نیقیه" غیر کتاب مقدسی است. در این اعتراف نامه آمده است: "... یگانه پسر خدا، که پیش از بنیاد عالم زاده شد و خدا است از خدا، نور از نور، خدای واقعی که از خدای واقعی زاده شد، او آفریده

نشد... (F. Hauss, Vater der christenheit, S40) به عبارتی ادعا می‌شود که خدا، پسر را در آسمان تولید کرد. چطور می‌توان این مسئله را متصور شد. کجای کتاب مقدس به این مسئله اشاره شده است؟ ما چیزی دال بر این ادعا نمی‌یابیم.

پدر به واسطه روح، پسر را بر زمین تولید نمود. (متی ۱) بدین ترتیب یک نژاد جدید الهی شروع شد. عیسی از نظر روح خود، پسر خدا بود، ولی از لحاظ جسم، او انسان بود. وی با این کار خواست بشریت را به حالت الهی انتقال دهد. لازم بود او انسان بشود تا بتواند مرگ را بچشد، ولی این هم لازم بود که خدا باشد تا بر مرگ، دنیای مردگان و شیطان چیره شود: «و بالا جماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان، مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.» (اول تیموتاؤس ۳ : ۱۶) پولس این نیاز را در خویش حس نکرد که در خصوص این راز توضیح دهد. این اعتراف که «بالا جماع سر دینداری عظیم است...» برای او کافی بود.

زایش پسر در ازل صورت نگرفت، در زمان عهد عتیق نیز این امر رخ نداد، بلکه همان طوری که دقیقاً عنوان شده است، زایش پسر در زمان عهد جدید محقق شد. به همین خاطر است که اصطلاح "امروز" در وعده مزمور باب ۲ به کار رفته است، هر چه در نبوت عهد عتیق بود به آینده ربط داشت. ما در عهد جدید شاهد تحقق این وعده نبوتی هستیم. بی‌دلیل نیست که از واژه "فرمان خدا" در این آیات سخن به میان رفته است: «فرمان را اعلام می‌کنم: خداوند به من گفته است: تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم.» (مزمور ۲ : ۷) سپس در این باره عبرانیان ۱ : ۵ را می‌خوانیم: «زیرا به کدام یک از فرشتگان گفت که تو پسر من هستی. من امروز تو را تولید نمودم. و ایضاً من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود؟»

در رساله عبرانیان واژه "امروز" برای ما به عنوان یک روز خاص معرفی می‌شود: «باز روزی معین می‌فرماید چون که به زبان داوود بعد از مدت مدیدی امروز گفت، چنان که پیش مذکور شد که امروز...» (عبرانیان ۴ : ۷) این "امروز" همان روز نجات است، زیرا می‌گوید: «در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. اینک الحال زمان مقبول است، اینک الآن روز نجات است.» (دوم قرنتیان ۶ : ۲، اشعیا ۴۹ : ۸) نویسنده عبرانیان از ایمانداران عهد عتیق می‌گوید که تا به آخر ایمان خود را حفظ کردند و با عبارت زیر به خوانندگان رساله چنین هشدار می‌دهد: «بلکه هر روزه هم دیگر را نصیحت کنید مادامی که امروز خوانده می‌شود، مبدا احدی از شما به فریب گناه سخت دل گردد.» (عبرانیان ۳ : ۱۳) در تمامی دوران فیض که از "اپیفانیا" (Epiphanie) مسیح شروع می‌شود و در پاروسیا (Parousie) وی خاتمه می‌پذیرد، ما در روز نجات یعنی در "امروز" عهد جدید به سر می‌بریم.

در رومیان ۱ : ۳ - ۴ درباره پسر چنین آمده است: «درباره پسر خود که به حسب جسم از نسل داوود متولد شد، و به حسب روح قدوسیت، پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح.» رستاخیز دلیل رد ناپذیری از این واقعیت است که عیسی همان پسر موعود است که مزمور باب ۲ را محقق می‌کند: «پس ما به شما بشارت می‌دهیم، بدان وعده‌ای که به پدران ما داده شد، که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می‌باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنان که در زبور دوم مکتوب است که تو پسر من هستی من امروز تو را تولید نمودم.» (اعمال ۱۳ : ۳۲ - ۳۳)

زمانی که جبرائیل فرشته، پیغام الهی ظهور مسیح موعود را به مریم داد: «مریم به فرشته گفت: این چگونه می‌شود و حال آن که مردی را نشناخته‌ام؟ فرشته در جواب وی گفت: روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی

بر تو سایه خواهد افکند، از آن جهت آن مولود مقدّس، پسر خدا خوانده خواهد شد.» (لوقا ۱ : ۳۴ - ۳۵) طبق شهادت کتب مقدّسه این خدا نیست بلکه مریم است که پسر را به دنیا می‌آورد.

منظور کتاب مقدّس از نقل داستان مریم این نیست که احترام و تحسین ما را نسبت به مریم جلب کند، بلکه هدف کار خدا این بود که به ما نشان دهد که هیچ مردی در آفرینش الهی دخالت نداشته است. پسر انسان کاملاً منشأ الهی داشت، مریم حامل طبیعی جوهری آسمانی بود که به واسطه روندی فوق طبیعی شکل گرفته بود. هیچ عمل مذهبی‌ای نمی‌تواند جایی عمل خدا را بگیرد، در متی ۱ : ۲۰ آمده است: «... زیرا که آن چه در وی قرار گرفته است از روح القدس است.» واضح است که روح القدس شخص دیگری نیست بلکه روح خدا، زیرا عیسی هیچگاه "پسر روح القدس" خوانده نشد. هر چند که توسط روح القدس تولید شد، اما پسر خدا بود. در آیه ۲۲ آمده است که این حادثه، در واقع تحقّق کلام خدا است که از طریق اشعیا نبی خبر داده شده بود: «بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند...» (اشعیا ۷ : ۱۴) در رابطه با پسر چنین آمده است: «از من درخواست کن و امتها را به میراث تو خواهم داد. و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید.» (مزور ۲ : ۸) نجات ما تنها از طریق تجلّی پدر در پسر میسر شده است، او با این کار رهاننده ما شد و ما می‌توانیم نجات بیابیم. به همین خاطر ایمان به پسر خدا، یگانه و تنها شرط برخورداري از نجات و رهایی است. زیرا تنها در مسیح بود که خدا با بشریت آشتی کرد و در او بود که خشم الهی خاتمه یافت. ایمان به پسر به مفهوم دقیق، یگانه ایمان به پدر است: «کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد.» (اول یوحنا ۲ : ۲۳) هر کس الوهیت پسر را انکار کند، نمی‌تواند خدا را به عنوان پدر خود داشته باشد.

سراینده مزور با لحنی واحد از یهوه و پسر می‌گوید: «خداوند (یهوه) را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید! پسر را ببوسید مبادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی فروخته می‌شود. خوشا به حال همه آنانی که بر او توکل دارند.» (مزور ۲ : ۱۱ - ۱۲) ایمان به پسر برای نجات ضروری است، زیرا که خدا به عنوان پدر، نجات را برای ما به ارمغان نیاورد بلکه به عنوان پسر. به همین خاطر چنین آمده است: «آن که به پسر ایمان آورده باشد. حیات جاودانی دارد و آن که به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.» (یوحنا ۳ : ۳۶)

خدا درباره خویش به ما تعلیم نمی‌دهد، بلکه خویشتن را به اشکال گوناگون مکتشف می‌کند. عبارات دگماتیک سده چهارم درباره پسر خدا حاصل تصوّرات بشر هستند. او از دیدگاه دسته‌ای "خدای زاده شده" است و به چشم دسته‌ای یک "خدای آفریده شده" در حالی که عده‌ای دیگر از وی به عنوان "خدای زاده شده از خدا" یاد می‌کنند و گویی این واقعه قبل از پیدایش عنصر زمان یعنی در ازلیت رخ داده است. خدایی که گویی از خدای دیگر "تولید شده" یا "زاده شده" یا "خلق شده" به چه درد ما می‌خورد؟ چنین خدایی وجود خارجی ندارد. زایش، طبق شهادت واضح کلام به پسر مربوط می‌شود. عیسی تنها پسری بود که کاملاً منشأ الهی داشت. او پسر خدا و مریم نبود بلکه یگانه پسر از خدا است. بسیاری از الهیدانان که تحت تأثیر دانش ژنتیک مدرن هستند، می‌گویند که یک تخمک مریم به واسطه روح القدس بارور شد! در این صورت شکی نیست که کروموزونهای آلوده به گناه تخمک، ساختار ژنتیکی الهی را متأثر می‌ساخت که باز آمیختگی پیش می‌آید. چنین اتفاقی رخ نداده است! عبارت یگانه زاده و مولود بدین مفهوم است که هر چه بود، حتی تخمک، منشأ الهی داشت.

تصاویر، مثالها و سخنان نبوتی عهد عتیق چشم اندازی از مکاشفه آن چه که در آینده به وقوع می‌پیوندد می‌باشند. شهادت عهد عتیق و به عبارتی هسته کلام گفته شده متشکل از این عنوان است که "... تا شهادت دهد بر چیزهایی که می‌بایست بعد گفته شود.» (عبرانیان ۳ : ۵) انبیا که با قدرت روح سخن می‌گفتند به آینده می‌نگریستند و برای آنها روشن بود که برای خود خدمت نمی‌کنند بلکه نبوت برای ما است. (اول پطرس ۱ : ۱۲) از آن زمانی که، او

که می‌گفت و عمل می‌کرد، خود، انسان شد ما با مکاشفه‌ی خدای تجلی یافته در مسیح سر و کار داریم، مکاشفه‌ای که کاملاً محقق شد. انبیا از پیش امور آینده را خبر داده بودند و رسولان از اموری که واقع شد و محقق شد به ما شهادت داده‌اند. او، که در کلام مکشوف شده بشارت داده شده بود سرانجام ظاهر شد و درباره‌اش حتی آمده است: «که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است.» (کولسیان ۲ : ۹)

چطور کلمات آسمانی به آموزه‌های بشری میدل شدند و مکاشفه با شکوه پروردگار در مسیح به صورت فلسفه تثلیث مطرح شد؟ این مسئله قابل درک نیست! پروفیسور امیل برونر (Emil Brunner) در این رابطه چنین نوشت: "مفهوم سه شخص چنان شک برانگیز و غیر مطمئن است که حتی آگوستین (Augustin) متوجه این مسئله شده بود. (Trinitate, V. 9 Vgl. De). به نظر می‌رسد که کارل بارت (Karl Barth) هم همین عقیده را داشته باشد. (Kirchliche Dogmatik, I, S. 703) نمی‌توان به فکر خود دستور داد که تو باید این سه شخص را به عنوان یک (خدا) در نظر بگیری، این گفته فایده‌ای ندارد. و نمی‌توان با اطمینان رابطه‌ای بین سه خدایی و یک خدایی برقرار نمود. درکی که از ذات Substance و مفهوم شخصیت داشتند بسیار محدودتر از آن بود که ما را به درک درستی از راز یکتایی خدا با توجه به تجلیات و مکاشفه او برساند. این مسئله باعث شد سه شخص را در کنار یک دیگر بگذارند و تفکر حاکم بر تاریخ نجات از اذهان ناپدید شود. مردم به پشت آن امر مافوق‌الطبیعه که بر ما مکشوف شد بیشتر توجه کردند و زندگی درونی این تثلیث کانون اعمال و مباحث مردم شد؟ و این همان چیزی است که در قالب آموزه تثلیثی کلیسا تضاد عمیقی با کتاب مقدس دارد. (E. Brunner, Dogmatik, Band I, S. 243 – 244)

انبیا و رسولان هیچگاه با تثلیث آشنا نبودند، لذا هیچگاه در کتاب مقدس از یک خدای سه گانه، صحبت نکردند. چطور سه نفر که متحد شده‌اند می‌توانند یک خدای واحد باقی بمانند؟ این آموزه نه تنها با طبیعت کتاب مقدس بیگانه است بلکه باید گفت که با یک آموزه مشرکانه سر و کار داریم. یگانه خدای راستین و ابدی به سه شکل خویشتن را آشکار کرد: در آسمان به عنوان پدر، بر زمین در پسر و در ایمانداران به واسطه روح القدس. این است شهادت کلام. انبیا و رسولان که با خدا تجربه‌ای شخصی داشتند، او را دیده و شناخته‌اند، آنها خدا را همان طور که خود را بر آنها مکشوف نمود، مطرح کردند. الهیدانان تصویر غلطی از خدا ارائه دادند و از یکی، سه ساختند.

اکثر قریب به اتفاق دانشمندان الهیات قبول دارند که کتاب مقدس با تعلیم تثلیث بیگانه است ولی با این وجود آنها از این آموزه پشتیبانی می‌کنند. چطور این مسئله ممکن است؟

آن چه خداوند گفت همواره و همیشه اعتبار دارد: «... کسی پسر را نمی‌شناسد به جز پدر و نه پدر را هیچ کس می‌شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواهد بدو مکشوف سازد.» (متی ۱۱ : ۲۷)

فصل سیزدهم: نام خداوند

پس از این که خداوند خدا ده فرمان را ابلاغ کرد به امری مهم در همان باب اشاره کرد: «... در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم، نزد تو خواهم آمد، و تو را برکت خواهم داد.» (خروج ۲۰ : ۲۴) تنها در آنجایی که خداوند خدا نام خود را بر آن نهاده است می‌توان به نام خدا در روح و راستی وی را عبادت کرد. از آغاز مردانی بودند که مکاشفه خدا را داشتند و با نام او آشنا شده بودند: «و برای شیت نیز پسری متولد شد و او را انوش نامید. در آن وقت به خواندن اسم یهوه شروع کردند.» (پیدایش ۴ : ۲۶) خروج ۳۳ : ۱۱ - ۲۳ توضیحاتی درباره اهمیت مکاشفه خدا و مکاشفه نام او به ما می‌دهد. در جایی که خداوند سخن می‌گوید و به انسان اجازه می‌دهد نصیبتی از فیض او داشته باشد، نام خویش را نیز مکشوف می‌کند. خداوند رو در رو با موسی سخن می‌گفت. او خواست جلال خدا را ببیند و پروردگار به او چنین پاسخ داد: «... من تمامی احسان خود را پیش روی تو می‌گذارم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می‌کنم...» (خروج ۳۳ : ۱۹) خدا پنهان و ناشناخته نمی‌ماند، او خود را به عنوان کسی که خویش را مکشوف می‌سازد معرفی می‌کند تا نام خود را آشکار سازد.

اهمیت مکاشفه خداوند غیر قابل بیان است. پروردگار به موسی چنین گفت: «هارون و پسرانش را خطاب کرده بگو: به این طور بنی‌اسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید: یهوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید. یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند. یهوه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد، و نام مرا بر بنی‌اسرائیل بگذارند، و من ایشان را برکت خواهم داد.» (اعداد ۶ : ۲۳ - ۲۷)

در هیچ دورانی کسی تنها با استفاده از عناوین خدا، وی را مخاطب نساخت بلکه همواره باید نام خداوند را به زبان می‌آورد. مشاهده می‌شود که مردم چه در زمانی که او را می‌خواندند و چه در زمانی که کاری را انجام می‌دادند نام خداوند را به زبان می‌آوردند. این مسئله درباره هر دو عهد صادق است.

این "قانون اساسی" خدا است، یعنی خدا را تنها می‌توان در جایی جست و یافت و عبادت کرد که در آنجا خود و نام خویش را آشکار کرده باشد: «بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزیند تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلبید و به آنجا بروید.» (تثنیه ۱۲ : ۵)

سلیمان در دعای تقدیس هیکل خدا چنین دعا کرد: «آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هر چه آن غریب از تو استدعا نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است.» (اول پادشاهان ۸ : ۴۳) «بنابراین قوم من اسم مرا خواهند شناخت. و در آن روز خواهند فهمید که تکلم کننده من هستم، هان من هستم.» (اشعیا ۵۲ : ۶) او همان کسی است که موسی در موردش گفته بود: «خدا به موسی گفت: ... اهیه (هستم) مرا نزد شما فرستاد.» (خروج ۳ : ۱۴) با همین سخنان خدا خویش را در کوه سینا به قوم معرفی کرد: «و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت: من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم.» (خروج ۲۰ : ۱ - ۲) در صحیفه اشعیا نبی با این تأکید رو به رو می‌شویم: «کیست که این را عمل نموده و به جا آورده، و طبقات را از ابتدا دعوت نموده است؟ من که یهوه و اول و با آخرین می‌باشم من هستم.» (اشعیا ۴۱ : ۴) «من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بتهای تراشیده نخواهم داد.» (اشعیا ۴۲ : ۸) «من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهنده‌ای نیست ... شما شهود من هستید و من خدا هستم.» (اشعیا ۴۳ : ۱۱ - ۱۲) «خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صباوت که ولی ایشان است چنین می‌گوید: من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست.» (اشعیا ۴۴ : ۶) «... من یهوه هستم و همه چیز ساخته‌ام...» (اشعیا ۴۴ : ۲۴) «من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی ... من یهوه هستم و دیگری نی.» (اشعیا ۴۵ : ۵ - ۶) «... من

او هستم! من اول هستم و آخر هستم! به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید... (اشعیا ۴۸ : ۱۲ - ۱۳)

در همه دوره‌های عهد عتیق، مردم نام خداوند را می‌شناختند و او را به این اسم می‌خواندند و جلال می‌دادند. در گذر از عهد عتیق به عهد جدید، به وضوح بیان شده است: «... و نام او را عیسی خواهی نهاد...» (متی ۱ : ۲۱) او به عنوان منجی و نجات دهنده به دنیا آمد، او مسیح (ماشیح) خداوند بود (لوقا ۲ : ۱۱) با این وجود، او طبق سنت نام خویش را در روز هشتم در زمان ختنه دریافت کرد. (لوقا ۲ : ۲۱)

در عهد جدید نیز تنها صورتهای مختلف مکاشفه خدا به بشر مثلاً به عنوان پدر در آسمان، پسر بر زمین و در کلیسا به عنوان روح القدس حائز اهمیت نیست، بلکه لازم است بدانیم که نام خداوند اهمیت منحصر به فردی دارد. زیرا نجات و رهایی بر این نام یگانه استوار است. تنها به این نام است که می‌توانیم چیزی از خدا بخواهیم. خدا بر روی زمین برای نجات ما تنها در یک مکان خویشتن را مکشوف کرد، یعنی در عیسی مسیح خداوند ما. هر کس بخواهد خدا را پیدا کند باید او را در مکانی که یافت می‌شود بجوید. هر کس بخواهد خدا را ببیند او را در جایی که در آن خویشتن را آشکار ساخت خواهد دید و هر کس بخواهد از او بشنود تنها می‌تواند در مکانی که در آن می‌توان او را شنید، از وی بشنود. یعنی در مکانی که خدا نام خویش را مکشوف کرد. "تنها مکان ملاقات شخصی پروردگار با بشر و بشریت با خدا در عیسی مسیح خداوند است."

تبدیل نام یهوه (Yahweh) به یهوه (Yhovah) و یشوع (Yashuah) به یشوع (Jeshuah) توسط مفسرین قابل توجیه نیست. نباید تغییری در اعراب عبری نام خداوند (YHWH) ایجاد کرد، چیزی که در عهد عتیق بود باید حقیقت در عهد جدید پیاده شود. نباید به دلخواه تغییراتی در آن ایجاد کرد. یاه (Yah) شکل کوتاه یهوه است. ال (El) نیز شکل کوتاه الوهیم - خدا Elohim است. اصطلاح هللو - یاه (Hallelu - Yah) به معنی جلال بر یهوه است، یشع - یاهو (Jesha - Yahu) به معنی "یهوه نجات دهنده است" می‌باشد، یشوع (Yah - shuah) به معنی یهوه - منجی می‌باشد. یهوه خویشتن را به عنوان خدای اسرائیل معرفی کرد. اسرائیل (Isra - El) به معنی مبارزه با خدا است، اسماعیل (Isma - El) به معنی خدا شنیده و عمانوئیل (Emmanu - El) به معنی خدا با ما است و غیره. خداوند در جایی نام خود را آشکار می‌سازد که خویشتن را مکشوف کند و تنها در این نام است که می‌توان خدا را عبادت کرد.

در عهد جدید خداوندگار ما عیسی مسیح، به طور خاص بر این خصیصه "من هستم" تأکید کرده است. "هستم" در عهد عتیق در رابطه با خدا به کار می‌رفت: «من نان حیات هستم.» (یوحنا ۶ : ۴۸) «... من نور عالم هستم...» (یوحنا ۸ : ۱۲) دو آیه از باب ۸ یوحنا اهمیتی بس ویژه دارند. خداوند ما چنین گفت: «از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود خواهید مرد.» (یوحنا ۸ : ۲۴) «یهودیان بدو گفتند: هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟ عیسی بدیشان گفت: آمین آمین به شما می‌گویم که پیش از آن که ابراهیم پیدا شود من هستم.» (یوحنا ۸ : ۵۷ - ۵۸) «من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من مرا می‌شناسند.» (یوحنا ۱۰ : ۱۴) «... من قیامت و حیات هستم...» (یوحنا ۱۱ : ۲۵) «من تاك حقیقی هستم...» (یوحنا ۱۵ : ۱) و غیره و غیره.

خداوند ما کل در کل است. به همین خاطر او می‌توانست آن چه که بود، هست و خواهد بود را با عبارت "من هستم" بازگو کند. بخشهایی از کتاب اشعیا نبی که در آنها صحبت از یهوه (Yahweh) است و خداوند خویشتن را به

عنوان اول و آخر، بسیار گویا معرفی می‌کند، امکان می‌دهد که از عهد عتیق به عهد جدید قدم گذاشته، با دیدگاهی تازه به آیاتی که در آنها، آن قیام کرده و فدیة دهنده خویشتن را معرفی می‌کند، نگاه کنیم: «... ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده...» (مکاشفه ۱ : ۱۷) «من هستم الف و یا، اول و آخر، می‌گویند آن خداوند خدا که هست و بود و می‌آید قادر علی‌الاطلاق.» (مکاشفه ۱ : ۸) قبل از او خدایی نبود و پس از او هیچ خدایی نخواهد بود. تنها يك خدای قادر علی‌الاطلاق وجود دارد.

پسر چنین گفت: «من به اسم پدر خود آمده‌ام...» (یوحنا ۵ : ۴۲) او چنین دعا می‌کرد: «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم...» (یوحنا ۱۷ : ۶) پسر در رابطه با خاصان خود می‌گوید: «... اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم...» (یوحنا ۱۷ : ۶) از آنجایی که خداوند در عیسی، یکی از خاکیان شد، نام خود را تنها به کسانی که با وی ملاقاتی شخصی داشته و تجربه‌ای با خداوند پیدا کرده‌اند، آشکار می‌کند. این مطلب به طور خاص در ملاقاتی که خداوند با پولس داشت به چشم می‌خورد: «گفت: خداوند تو کیستی؟ خداوند گفت: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی.» (اعمال ۹ : ۵) خداوند در جای دیگر چنین دعا می‌کند: «... ای پدر قدوس اینها را در اسمی که به من داده‌ای نگاهدار...» (یوحنا ۱۷ : ۱۱) [در اینجا از ترجمه قدیم فارسی فاصله گرفته و از ترجمه‌های جدید پیروی کرده‌ایم - مترجم] به عبارتی پدر و پسر يك نام واحد دارند. عیسی با تأکید می‌گوید: «و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید...» (یوحنا ۱۷ : ۲۶) او امروز نیز همین کار را می‌کند، به عبارت دقیق‌تر نام عیسی را می‌شناسانند. هر جا که مردم با معنی الهی این نام آشنا نیستند، سنت دینی غیر کتاب مقدس برقرار می‌شود. «پس شما به این طور دعا کنید: ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.» (متی ۶ : ۹) همان طور که ملاحظه می‌شود نام پدر نام پسر است: «... به مقدار آن که اسمی بزرگ‌تر از ایشان به میراث یافته بود.» (عبرانیان ۱ : ۴)

زندگی جاوید تنها در این نام نهفته است. (یوحنا ۲۰ : ۳۱) بخشش گناهان تنها به نام او دریافت می‌شود. (اعمال ۱۰ : ۴۳) در اصل هر چه خدا به ما می‌دهد و هر کاری که می‌کند، از طریق نام عیسی صورت می‌گیرد. زیرا در نام عیسی بود که پروردگار خویشتن را آشکار ساخت و به همین ترتیب، هیچ يك از خادمان او عناوین یا فرمولی را به کار نبردند بلکه از نام وی استفاده کردند. به گفته کلام، این مطلب درباره ایمانداران همه اعصار کلیسا نیز صدق می‌کند: «و آن چه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را به وسیله او شکر کنید.» (کولسیان ۳ : ۱۷)

روزی فرا می‌رسد که در آن هر زانویی در نام یسوع - عیسی (Jesus - Yashuah) خم می‌شود. و هر زبانی اعتراف خواهد کرد که او همان خداوند - یهوه است (فیلیپیان ۲ : ۱۰ - ۱۱) مکاشفه ۲۱ : ۳ - ۷ چنین می‌گوید: «و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول در گذشت. و آن تخت نشین گفت: الحال همه چیز را نو می‌سازم. و گفت: بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است. باز مرا گفت: تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشم آب حیات، مفت خواهم داد. و هر که غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود.»

آیاتی که در ادامه خواهد آمد دو نکته را برای ما آشکار می‌کند: این که فدیة خدا ما خدا بود. اما انسان، در زمانی که عیسی به عنوان انسان معرفی می‌گردد از وی چون فرستاده‌ای صحبت می‌شود و در زمانی که از نجات دهنده به عنوان خداوند خدا صحبت می‌شود، این طور عنوان می‌شود که او خود آمده است. هر دو تعریف و تصویر صحیح هستند، زیرا هدف از طرح هر کدام از آنها توجیه ویژگی‌های بشری و الهی منجی است.

بلافاصله پس از هبوط، خداوند اولین وعده خویش را دربارهٔ ذریت آینده زن که بنا بود سر مار را بکوبد به بشریت داد. او به مار گفت: «و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم، او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنهٔ وی را خواهی کوبید.» (پیدایش ۳ : ۱۵) هر خواننده کتاب مقدس به خوبی می‌داند که منظور از ذریت زن، ماشیح (Messie) یعنی مسیح است. به همین خاطر، مسیح هیچگاه بر خلاف بقیه، مریم را مادر خود صدا نکرد، بلکه همواره به او "زن" گفت. (یوحنا ۲ : ۴) [برخلاف زبان فارسی واژه زن در زبان عبری و یونانی هیچ گونه بار منفی ندارد. - مترجم]

«عصا از یهودا دور نخواهد شد. و نه فرمان فرمایی از میان پاهای وی تا شیلو بیاید. و مر او را اطاعت امتها خواهد بود. کرهٔ خود را به تاج و کرهٔ الاغ خویش را به مو بسته. جامهٔ خود را به شراب، و رخت خویش را به عصیر انگور می‌شوید.» (پیدایش ۴۹ : ۱۰ - ۱۱) «ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد و بر الاغ و بر کرهٔ بچهٔ الاغ سوار است.» (زکریا ۹ : ۹) در متی ۲۱، مرقس ۱۱، لوقا ۱۹ و یوحنا ۱۲ آمده است که عیسی به عنوان پادشاه و سوار بر کرهٔ الاغ، در روز عید نخل وارد اورشلیم شد و وعده کتاب مقدس بدین صورت محقق شد. در مکاشفه ۵ : ۵ از وی به عنوان شیر سبط یهودا صحبت می‌شود: «نبی‌ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آن چه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد.» (تثنیه ۱۸ : ۱۸ - ۱۹) در انجیل چهارگانه، از مسیح به عنوان نبی و پسر انسان صحبت می‌شود. پطرس در موعظهٔ خود در اعمال ۳ : ۲۲ - ۲۳ مردم را به این آیات ارجاع می‌دهد و می‌گوید: «زیرا موسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما بر خواهد انگیخت. کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید، و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد.» مسیح، به عبارتی خدا - نبی بود و به همین خاطر بر همهٔ کسانی که می‌خواهند در حضور خدا بمانند لازم است این سخنان را به جا آورند، زیرا خدا خود حرف نهایی را روی زمین زد و نبوت‌های انبیا را محقق ساخت. «پس انسان چیست که او را به یاد آوری، و بنی‌آدم که از او تفقد نمایی؟ او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی. او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی، و همه چیز را زیر پای وی نهادی.» (مزمور ۸ : ۴ - ۶) هماهنگی کامل موجود بین نبوت‌های عهد عتیق و تحقق آنها در عهد جدید شگفت‌آور است: «که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد، و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید. از این جهت خدا نیز او را به غایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید. تا به نام عیسی هر زانویی از آن چه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است خم شود، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.» (فیلیپیان ۲ : ۶ - ۱۱)

"او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخرهٔ نجات من. من نیز او را نخست‌زاده خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان." (مزمور ۸۹ : ۲۶ - ۲۷) «زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش

معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست‌زاده از برادران بسیار باشد.» (رومیان ۸ : ۲۹) «و هنگامی که نخست‌زاده را باز به جهان می‌آورد می‌گوید که جمیع فرشتگان خدا او را پرستش کنند.» (عبرانیان ۱ : ۶) «که در وی فدیة خود یعنی آموزش گناهان خویش را یافته‌ایم. و او صورت خدای نادیده است، نخست‌زاده تمامی آفریدگان.» (کولسیان ۱ : ۱۴ - ۱۵) «پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است، چیزهای کهنه در گذشت، اینک همه چیز تازه شده است.» (دوم قرن‌تیا ۵ : ۱۷) «و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست‌زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است...» (مکاشفه ۱ : ۵)

«بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند» (اشعیا ۷ : ۱۴) «اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بر وی ظاهر شده، گفت: ای یوسف پسر داوود، از گرفتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آن چه در وی قرار گرفته است، از روح‌القدس است و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهایی. و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد.» (متی ۱ : ۲۰ - ۲۲)

«زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داوود و بر مملکت وی انتها نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الآن تا ابدالابد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صباوت این را به جا خواهد آورد.» (اشعیا ۹ : ۶ - ۷)

آن کودکی که برای ما مولود شد و آن پسری که به ما عطا شد، به عنوان خدای قدیر و پدر سرمدی نیز معرفی می‌شود. همان طوری که اشاره شد، لازم بود دو جنبه الهی و بشری منجی را اخبار نمایند تا مردم بتوانند به حوزه فعالیت این دو طبیعت پی ببرند. خدا به واسطه اشعیا باز چنین گفت: «دستهای سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید. به دل‌های خائف بگویید: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما با انتقام می‌آید. او با عقوبت الهی می‌آید و شما را نجات خواهد داد.» (اشعیا ۳۵ : ۳ - ۴)

خدا هیچگاه نگفت که در آسمان پسری در کنار خود داشته که برای انسانها فرستاده است. او خود آمد و در پسر رهایی را برای ما به ارمغان آورد. علامت شناسایی این حادثه از این قرار بود: «آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوش‌های کران مفتوح خواهد گردید. آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید...» (اشعیا ۳۵ : ۵ - ۶) این دقیقاً همان چیزی بود که اخبار شده بود و در خدمت عیسی مسیح خداوند محقق شد: کوران بینا شدند، کران شنوا شدند، افلیجان خرامان گشتند و لاله‌لب به سخن گفتن گشودند. (لوقا ۷ : ۲۲)

در اشعیا ۴۰ چنین به ما گفته شد: «صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند (Yahweh) را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما (Elohim) در صحرا راست نمایید... ای صهیون که بشارت می‌دهی به کوه بلند بر آی! و ای اورشلیم که بشارت می‌دهی آوازت را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که هان خدای شما است! اینک آدونای - یهوه (ADONAI - Yahwih) با قوت می‌آید و بازوی وی برایش حکمرانی می‌نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می‌آید.» (۴۰ : ۳ ، ۹ ، ۱۰) یهوه (Yahweh) عهد عتیق همان ישوع (Jashuah) عهد جدید است. خدا به عنوان پدر در بالای سر ما قرار گرفت، به عنوان پسر در میان ما آمد و به واسطه روح‌القدس خویشتن را در ما مکشوف ساخت. بدین شکل بود که او نقشه نجات بخش خویش را برای فدیة شدگان خود محقق ساخت.

فصل پانزدهم: عیسی خداوند است

امروزه در گردهماییهای کاریزماتیک و در فعالیتهای بشارتی جو خاصی ایجاد شده و مرتب بر این مسئله تأکید می‌شود که "عیسی خداوند است." با این حال جای تردید است که خداوندی مسیح را همان طوری که کتاب مقدس می‌گوید، پذیرفته باشند. کسی که فریاد می‌کند "عیسی خداوند است" و در عین حال به این امر ایمان ندارد که اعتراف فوق، خدا بودن مسیح را می‌رساند، به راستی خداوند خدا را نشناخته است. وقتی که از عیسی چون انسان صحبت می‌شود، ما به راستی وی را به عنوان انسانی به نزد خدا می‌بینیم. او در این حالت مقام نبی و پسر انسان را دارد. او در این مقام از خود نمی‌تواند کاری بکند: «... آمین آمین به شما می‌گویم که پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد مگر آن چه ببند که پدر به عمل آورد ... من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنان که شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاد.» (یوحنا ۵ : ۱۸ - ۲۹) باید یادآور شد که صحبت از این نیست که دو شخص در درون الوهیت در مقابل یک دیگر قرار گرفته‌اند که یکی بر کلیه مسائل وقوف دارد و یا دیگری ندارد. یکی قدرت دارد و دیگری ندارد. کسی که در اینجا صحبت می‌کند عیسی انسان است، او به عنوان مسیح در پی آن نیست که اراده خود را به عمل آورد بلکه اراده خدا را.

به همین ترتیب، کتاب مقدس عیسی را به عنوان خداوند معرفی می‌کند و از وی چنین نقل شده است: «پس عیسی پیش آمده بدیشان خطاب کرده، گفت: ... تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است.» (متی ۲۸ : ۱۸) در واقع عیسی در صورت بشری خود به عنوان انسان، نبی، شفیع، پسر انسان و متوسط معرفی می‌شود که کنار خدا جای گرفته است. کلام خدا نیز او را در این حالتها معرفی می‌کند. این همان چیزی است که استیفان دیده بود: «اما او از روح القدس پر بوده، به سوی آسمان نگرست و جلال خدا را دید و عیسی را به دست راست خدا ایستاده و گفت: اینک آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می‌بینم. آنگاه به آواز بلند فریاد بر کشیدند و گوشه‌های خود را گرفته، به یک دل بر او حمله کردند.» (اعمال ۷ : ۵۵ - ۵۶) استیفان جلال مافوق الطبیعة الهی یعنی شکینه (Shekinah) را دید. در همان جلال است که پسر انسان باز خواهد گشت: «اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست.» (متی ۲۵ : ۳۱)

با در نظر گرفتن این مطالب، بر ما است که یک بار دیگر به شناختی حقیقی از او برسیم و بیان کنیم که عیسی تنها یک خداوند نیست بلکه خداوند است. در زمان تولد او چنین گفته شد: «که امروز برای شما در شهر داوود، نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد ...» (لوقا ۲ : ۱۱) زمانی که پولس می‌گوید: «... احدي جز به روح القدس عیسی را خداوند نمی‌تواند گفت.» (اول قرنتیان ۱۲ : ۳) منظور او دقیقاً همین است. همواره صحبت از همان روح (آیه ۴) همان خداوند (آیه ۵) و همان خدا (آیه ۶) است. این امر تا آخرین کتاب یعنی مکاشفه مشاهده می‌شود.

«... قدوس قدوس قادر خدای مطلق که بود و هست و می‌آید.» (مکاشفه ۴ : ۸) «ای خداوند، مستحق که جلال و اکرام و قوت را بیایی ...» (مکاشفه ۴ : ۱۱)

با وجود گوناگونی القاب و اصطلاحاتی که مربوط به بافت موجود هستند، همواره صحبت از یک خدا و یک خداوند می‌شود: «و فرشته‌ای بناوخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند: سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابدالابد حکمرانی خواهد کرد.» (مکاشفه ۱۱ : ۱۵)

باب ۱۲ مکاشفه از خدا و از مسیح او در یک بافت صحبت می‌کند: «و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید: اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می‌کند به زیر افکنده شد.» (مکاشفه ۱۲ : ۱۰)

ما در انتها به طور دقیق با هویت آن کس که وارد ملکوت خود می‌شود، آشنا می‌شویم: «و گفتند: تو را شکر می‌کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را به دست گرفته، به سلطنت پرداختی.» (مکاشفه ۱۱ : ۱۷) گروه غالب شدگان، ایستاده بر دریای بلور، با این عبارات سرود بره را می‌سرایند: «... عظیم و عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راه‌های تو ای پادشاه امتها.» (مکاشفه ۱۵ : ۳)

در باب ۱۶، صدایی از مذبح بیرون آمده و می‌گوید: «و شنیدم که مذبح می‌گوید: ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوریهایی تو حق و عدل است.» (مکاشفه ۱۶ : ۷)

این راز عظیم فراتر از درک ذهن بشر است و وی نمی‌تواند از آن سر در آورد. این وضع هم چنان می‌ماند زیرا خواست خدا این است که ما نتوانیم این را درک کنیم، بشکافیم، توجیه کنیم و یا سر در بیاوریم. خدا خواهان آن است که تا ابد احترام و ترس شایسته‌ی وی را داشته باشیم.

مسیح یعنی عیسی چون یک مرد عادی به دنیا آمد. وی مانند دیگر بچه‌ها در هیکل اورشلیم به خداوند یهوه (Yahewh) تقدیم شد. (لوقا ۲ : ۲۲ - ۲۴)

شمعون او را در آغوش گرفت: «... و خدا را متبارک خوانده، گفت: الحال ای خداوند بنده خود را رخصت می‌دهی، به سلامتی بر حسب کلام خود.» (لوقا ۲ : ۲۸ - ۲۹)

طبق نبوت اشعیا ۹ : ۵ - ۶ این مولود، این پسر: «... عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد.» پسر به عنوان انسان گفت که پدر از من بزرگتر است. (یوحنا ۱۴ : ۲۸) وقتی که به عنوان خداوند سخن می‌گوید، توضیح می‌دهد که او و پدر یک هستند (یوحنا ۱۰ : ۳۰) پدر در آسمان است و پسر بر زمین است و لازم است همه بدانند که: «... پدر در من است و من در او.» (یوحنا ۱۰ : ۳۸) وقتی او می‌گوید که پدر در کنارش است یا در پدر است، باید گفت که همه این عبارات صحیح هستند، حتی زمانی که پسر می‌گوید: «... کسی که مرا دید، پدر را دیده است...» (یوحنا ۱۴ : ۹)

پطرس در تشریح خدمت عیسی مسیح این عبارات را به کار برد: «ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوت و عجایب و آیاتی که خدا در میان شما از او صادرگردانید، چنان که خود می‌دانید، این شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کشتید، که خدا دردهای موت را گسسته، او را برخیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد.» (اعمال ۲ : ۲۲ - ۲۴) او انسان بود و چون انسان در بدن جسمانی خویش جان داد تا بر مرگ چیره شود، تا ما نیز از این تن فانی آزاد شویم، تبدیل شویم و بدن رستاخیز یافته را دریافت کنیم. پطرس رسول در ادامه می‌گوید: «زیرا که داوود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می‌گوید: خداوند (Yahweh) به خداوند (Adoni) من گفت بر دست راست من بنشین تا دشمنان را پای‌انداز تو سازم. پس جمیع خاندان اسرائیل یقین بدانند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است.» (اعمال ۲ : ۳۴ - ۳۶)

پولس رسول خود می‌گوید: «بلکه حکمت خدا را در سری بیان می‌کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدر فرمود.» یعنی آن کس را که به صلیب مضروب شد به عنوان خداوند جلال یاد می‌کند و تصریح می‌کند که هیچ یک از رؤسای این جهان وی را نشاخشند: «... زیرا اگر (حکمت خدا را) می‌دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند.» (اول فرنیان ۲ : ۷ - ۸)

او در اول قرننثیان ۶ : ۱۴ باز می‌گوید: «و خدا خداوند را برخیزانید و ما را نیز به قوت خود خواهد برخیزانید.» هر کس به مسیح ایمان می‌آورد، به نزد آن کودک که گویی در آخور یا آغوش مادر خود است نمی‌آید، بلکه پیش خداوندی که مصلوب شده، مرده و قیام فرموده است می‌آید. این خداوند پس از صعود به عنوان روح به ما معرفی می‌شود. ما تا به حال تنها در یوحنا ۴ : ۲۴ خوانده بودیم که خدا روح است و پرستندگان باید در روح و راستی عبادتش کنند، ولی در آیات زیر نیز خداوند به این صورت معرفی شده است: «اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است.» (دوم قرننثیان ۳ : ۱۷) و در ادامه: «لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال (Shakinah) خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنان که از خداوند که روح است.» (آیه ۱۸)

آن چه که از نظر گروهی تصویری ناهماهنگ می‌باشد به نظر گروهی دیگر بسیار هماهنگ و به غایت کامل و باشکوه به نظر می‌رسد. پولس در دوم قرننثیان ۴ : ۵ - ۶ از جلال و کبریایی مسیح که صورت خدا است می‌گوید: «زیرا به خویشتن موعظه نمی‌کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند ... زیرا خدایی که گفت تا نور از ظلمت درخشید، همان است که در دل‌های ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد.»

فصل شانزدهم: هر کس عیسی را اعتراف کند... آیا اعترافی درست است یا نه؟

در جنبشهای بیداری و بشارتهای بزرگ کلیساهای پروتستان و جماعت‌های مستقل، اعتراف و اقرار به نام عیسی اهمیت ویژه‌ای دارد. در فعالیت‌های بشارتی بزرگ، مبشران از کسانی که جلو می‌آیند تا خویشتن را بسپارند، می‌خواهند که اعترافی را دربارهٔ مسیح تکرار کنند. سپس واعظ به همهٔ کسانی که جلو آمده‌اند اطمینان می‌دهد که از این پس به مسیح تعلق دارند. ما کنکاشی را که دربارهٔ موضوعات دیگر انجام داده‌ایم در مورد این مقوله بس مهم نیز انجام خواهیم داد. به عبارتی مسائل را از زاویهٔ کتاب مقدس بررسی خواهیم کرد، زیرا همهٔ کسانی که عیسی را به عنوان پسر خدا اقرار می‌کنند، هنوز به طور کامل در حضور خدا عادل شمرده نشده‌اند. اعتراف و اقرار شخصی ما مبنی بر آن که عیسی مسیح پسر خدا است، اهمیت حیاتی برای نجات ما دارد. ولی ملاحظه می‌شود که دشمن و بدخواه خدا، یعنی شیطان، باز توانسته است با "حقیقتی ناکامل" مردم را به سمت گمراهی کامل سوق بدهد. وی برای این کار از عبارات کتاب مقدس استفاده کرده است. ما سه بخش کتاب مقدس را که در آنها شیطان صحبت مشابه‌ای می‌کند نقل قول می‌کنیم. واقعیت آن است که دیوزدگان نیز چنین اعترافات را به زبان آورده‌اند: «در ساعت فریاد کرده، گفتند: یا عیسی پسر خدا ما را با تو چه کار است؟...» (متی ۸ : ۲۹) مرقس انجیل نگار چنین به ما می‌گوید: «و ارواح پلید چون او را دیدند، پیش او به روی در افتادند و فریاد کنان می‌گفتند که تو پسر خدا هستی.» (مرقس ۳ : ۱۱) لوقا می‌نویسد: «آه ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدوس خدا... و دیوها نیز از بسیاری بیرون می‌رفتند و صیحه زنان می‌گفتند که تو مسیح خدا هستی...» (لوقا ۴ : ۳۴ و ۴۱) ما یک مرد خدا را می‌بینیم که به بیماری چنین می‌گوید: «... به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!» (اعمال ۳ : ۶) و این در حالی است که بر اساس آیات فوق‌الذکر روح‌های ناپاک نیز نام عیسی را به زبان می‌آورند و حتی از عبارات صحیحی چون "عیسی ناصری" و "پسر خدا" استفاده می‌کردند.

زمانی که کسی تجربه‌ای شخصی با عیسی که مسیح است نداشته باشد، یا دارای رابطه‌ای شخصی با وی نباشد، اعتراف چنین فردی هیچ ارزشی ندارد. لازم است که مکاشفه‌ای از آسمان در پشت این اعتراف باشد. اقرار به این اصل که عیسی همان مسیح است باید با سلوک در کنار مسیح همراه باشد. این مطالب در مورد اطاعت نیز صدق می‌کند: «آن که به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آن که به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.» (یوحنا ۳ : ۳۶)

اعتراف زبان باید نشأت گرفته از ایمانی قلبی باشد: «لکن چه می‌گویید؟ این که کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می‌کنیم، زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت.» (رومیان ۱۰ : ۸ - ۹) پولس این مطلب را با این عبارت عنوان می‌کند: «... ایمان آوردم پس سخن گفتم...» (دوم قرن‌تیا ۴ : ۱۳) اعترافی که در پشت آن، ایمان به مسیح و ایمان به کلام مسیح نباشد، پوچ و بی‌فایده است. یوحنا رسول می‌گوید: «کیست آن که بر دنیا غلبه یابد؟ جز آن که ایمان دارد که عیسی پسر خدا است.» (اول یوحنا ۵ : ۵) در پایان داستان آزمایش عیسی، شیطان که بر کنگرهٔ هیکل در حضور خداوند قرار گرفته بود، چنین به وی گفت: «... اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.» (لوقا ۴ : ۹)

همگان می‌توانند اعتراف کنند که عیسی مسیح پسر خدا است، چه فرزندان حق باشند و چه ابنای ابلیس. مسیحیان هر گروهی و حتی خود ضد مسیح می‌توانند به این امر اعتراف و اقرار کنند، ولی اعترافی ارزش دارد که مربوط به شهادت همهٔ کتاب مقدس باشد و اعتراف کننده در مسیر ایمان و اطاعت شخصی از پروردگار قرار گرفته باشد. کسی که به این شکل اعتراف می‌کند، باید قبلاً مکاشفه‌ای مستقیم دربارهٔ عیسی مسیح یافته باشد.

دانشمندان علم تفسیر در مورد اول یوحنا باب ۴ با مشکل بزرگی مواجه می‌شوند: «به این، روح خدا را می‌شناسیم: هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خدا است، و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجال که شنیده‌اید که او می‌آید و الآن هم در جهان است.» (آیات ۲ - ۳) این آیات مفهومی بس عمیق‌تر و فراتر از آن چه به نظر می‌رسد، دارند. زیرا ما به قلمرو شناخت واقعی وارد می‌شویم، یعنی این یهوه (Yahweh) است که به عنوان یسوع (Yashuah) (یهوه نجات دهنده) در جسم آمد، او به عنوان مسیح برگزیده خدا، در جسم ظاهر شد که خداوند خدا است.

يك اعتراف سطحي و لفظي لبها يا يك اعتراف نامه که از (حفظ) تکرار می‌کنند، نه تنها کافی نیست، بلکه انسان را از هدف منحرف می‌کند. یوحنا در ادامه یادآور می‌شود که هر روحی که به این شکل، عیسی را اقرار نمی‌کند، از خدا نیست، بلکه روح ضد مسیح را دارد. کسی که عیسی متمایز از آن چه کتاب مقدس معرفی می‌کند، اعلام کند، با این کار نشان می‌دهد که هیچ شناختی از حق ندارد. حقیقت از این قرار است که یهوه (Yahweh) عهد عتیق همان عیسی (Yashuah) عهد جدید است. کلام خدا با اقتدار کامل الهی به ما می‌گوید که هر کس این امر را منکر شود، روح ضد مسیح را دارد.

پولس با نگاهی عمیق‌تر موضوع ظهور پروردگار در جسم، یعنی انسان شدن کلمه را شرح می‌دهد: «... خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم فتوا داد، تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه به حسب جسم بلکه بر حسب روح رفتار می‌کنیم.» (رومیان ۸ : ۳ - ۴)

انسان زمانی هبوط کرد که در بدن جسمانی خود قرار گرفته بود و به همین خاطر لازم بود فدیة دهنده در چهار چوب عالم طبیعت به دنیا بیاید تا نجات فراهم شود. او باید در جسمی شبیه جسم گناه آلود ظهور می‌کرد. این ادعا هم که مریم بدون گناه بود، از روح ضد مسیح متأثر است. مسیح، مقدس، بی‌گناه و بی‌لکه بود. (اول پطرس ۱ : ۱۹) او باید در جسمی مانند جسم گناه می‌آمد تا برای ما گناه شود. (دوم قرنتیان ۵ : ۲۱) و ما و خلقت هبوط کرده و اسیر گناه را بیرون بکشد. لازم بود عیسی به احکام عادلانه شریعت گردن نهد و لعنتی را که بر ما بود خود بر گردن بگیرد. (غلاطیان ۳ : ۱۳)

قضیة "لقاح مطهر مریم" نیز بی‌پایه و بی‌اساس است. مریم بخشی از این خلقت هبوط شده بود. او چون سایر انسانها طبیعتی آلوده به گناه داشت. ولی وی در همان وضعیت مورد استفاده خدا قرار گرفت، تا در خویش، آن یگانه معصوم و مقدس را بپذیرد. به عبارتی مظلوف مقدس و الهی در يك ظرف گناه آلود و ناپاک ریخته شد. این مسئله درباره سایر انسانها که در گناه به دنیا آمده‌اند و پذیرای مسیح می‌شوند نیز، صدق می‌کند. آنها نیز این گنج خزینة آسمانی را در این ظرف خاکی نگه می‌دارند و حمل می‌کنند. ظرف اهمیت ندارد بلکه مظلوف: «لیکن این خزینة را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوت از آن خدا باشد نه از جانب ما.» (دوم قرنتیان ۴ : ۷)

کسی که بدون درک عمیق تکرار می‌کند عیسی پسر خدا است. و با این وجود تصور دلخواهی از این مسئله دارد، موضوع را به درستی هضم نکرده است. کسی که سرسری می‌گوید ایمان دارم که عیسی در جسم آمده است. اصلاً شهادت کلام را بیان نکرده است. عیسی بی‌گناه و بی‌خطا بود، لذا شیطان بر او حق نداشت. ولی برای همگان گناه شد تا بدین وسیله کفارة گناه پرداخت شود. به عبارت دیگر عیسی به خاطر گناهان ما مطابق با حکم عادلانه آسمانی مجازات شد. به همین خاطر لازم بود عیسی در راه ما جان دهد تا فدیة شده و از اسارت مرگ آزاد شویم: «زیرا که مزد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح.» (رومیان ۶ : ۲۳)

از راه دیگری نیز می‌توان آموزه ضد مسیح و سر آن را تشخیص داد. یوحنا رسول در رساله دوم خود در آیه ۷ چنین می‌نویسد: «زیرا گمراه‌کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی‌کنند. آن است گمراه‌کننده و دجال.» جالب آن است که در این اعتراف نامه دروغین که به رسولان منتسب است چیزی درباره بازگشت جسمانی عیسی مسیح عنوان نشده است. فقط آمده است "او بر خواهد گشت تا زندگان و مردگان را داوری کند." ولی موضوع این است که داوری آخر هیچ ارتباطی با بازگشت مسیح ندارد.

پس از صعود عیسی به شاگردان چنین گفته شد: «ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.» (اعمال ۱ : ۱۱) عیسی مسیح قیام کرده، بدن قیامت را داشت و با آن می‌توانست بخورد و بنوشد. تو می‌توانست دست بر زخم‌های او بگذارد. (یوحنا ۲۰ : ۲۷) "عیسی بدیشان گفت: «ای بچه‌ها نزد شما خوراک هست؟ ... آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و هم چنین ماهی را.» (یوحنا ۲۱ : ۵ و ۱۳) هر کس به بازگشت مسیح جنبه صرفاً روحانی و معنوی می‌دهد، از روح ضد مسیح متأثر است و آموزه‌ای دجالی منتشر می‌کند. در یوحنا ۱۴ آمده است که خداوند رفت تا جایی برای خاصان خود آماده کند و بر خواهد گشت تا آنها را با خود بردارد، و بدینسان است که آن چه در اول قرن‌تین ۱۵ از ۵۱ به بعد و در اول تسالونیکیان ۴ : ۱۳ - ۱۷ آمده است تحقق می‌پذیرد.

البته این مسئله تنها در آیات فوق‌الذکر عنوان نشده است. درک نقشه نجات آسمانی به گونه‌ای که بر انبیا و رسولان مکشوف شده بود، در طول تاریخ کلیسا از دست رفت، زیرا انبیا و رسولان راستینی که ادامه دهنده و عظم آنها باشند وجود نداشتند. آموزه ضد مسیح بشر را به نفی رجعت جسمانی عیسی مسیح سوق می‌دهد، در حالی که به گفته کلام او به عنوان داماد آمده، عروس خود را بر خواهد داشت. (متی ۲۵) در این به اصطلاح اعتراف نامه ایمانی رسولان چیزی درباره حوادث مربوط به قیامت اول عنوان نشده است. در این قیامت کسانی که در مسیح خوابیده‌اند در بی‌فسادی قیام خواهند کرد و آن دسته از ایمانداران که زنده هستند، تبدیل شده، بدن قیامت را دریافت خواهند کرد و همه با هم به پیشواز خداوند خواهند شتافت. (اول قرن‌تین ۱۵ و اول تسالونیکیان ۴) ضمناً درباره ضیافت عروسی بره (مکاشفه ۱۹) و پادشاهی هزار ساله نیز چیزی عنوان نشده است. (مکاشفه ۲۰)

همان عیسی مسیح که به آسمان بالا رفت، پیش از آغاز مصیبت بزرگ و نزول داوری الهی بر کره خاکی برگشته، متعلقان به خود را بر خواهد داشت. به هر صورت مطالب فوق‌الذکر به ما نشان می‌دهند که نه تنها اعترافی سنتی به زبان به هیچ وجه کافی نیست، بلکه باید مکاشفه‌ای راستین داشته باشیم که عیسی مسیح خداوند ما است. در شهادت ما از عیسی مسیح این دو نکته باید مطابق با کتاب مقدس عنوان شود: [عیسی] پسر خدا است و [عیسی] خداوند است. شهادت ما درباره ظهور نخستین او (اول یوحنا ۴) و بازگشت او (دوم یوحنا آیه ۷) باید هماهنگ با کلام باشد.

پیلطس گفت: «... اینک آن انسان!» (یوحنا ۱۹ : ۵) در کتب مقدسه جنبه بشری خداوند و زندگی او از تولد تا زمان مرگ تشریح شده است. هضم این مسئله برای بسیاری سخت است. خداوند همانند دیگر انسانها به دنیا آمد و در قنقار گذاشته شد. (لوقا ۲ : ۷) او خورد و نوشید، خسته شد و خوابید، دعا کرد و گریست. عیسی در لحظه جان دادن فریاد برآورد: «... ای پدر به دستهای تو روح خود را می سپارم. این را بگفت و جان را تسلیم نمود.» (لوقا ۲۳ : ۴۶) او جایگزین همه ما شد و به جایی ما عملاً جدایی از پروردگار را تجربه کرد و گفت: «خدای من خدای من چرا مرا ترک کردی؟» (متی ۲۷ : ۴۶) خدا ما را ترک کرده بود، ولی او جایی ما را گرفت و گناهان و خطایای ما را بر خویش حمل کرد. و در همان لحظه خدا یعنی روح از او رویگردان شد.

به یقین زمانی که در لحظه ای بعد، نیزه پهلوی او را سوراخ کرد، خون مقدسش برای ما ریخته شد و این کلام تحقق پذیرفت که: «... خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصلحه می داد...» (دوم قرنیتیان ۵ : ۱۹) پس دو حادثه متمایز رخ داده است: ابتدا جدایی از خدا و سپس آشتی و صلح با او.

این حادثه به خاطر ما انسانهای گناهکار رخ داد: «... خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، بر گناه در جسم فتوا داد.» (رومیان ۸ : ۳) کتاب مقدس بارها و بارها از کیفیت ظهور این برگزیده اعظم اخبار کرده بود: «لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاینده شد و زیر شریعت متولد، تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیة کند تا آن که پسر خواندگی را بیابیم.» (غلاطیان ۴ : ۴ - ۵)

خداوند خدا (برای ما) خادم شد: «لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد، و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.» (فیلیپیان ۲ : ۷ - ۸) او به عنوان خادم در رابطه با انجام خواست خدا به ما معرفی می شود. نقشه نجات به طور دقیق در کتاب اشعیا تشریح می شود. نبوتهای این کتاب گویا هستند. در این نوشته ها به مفهوم "خادم" پی می بریم: «اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او می نهم تا انصاف را برای امتهای صادر سازد.» (اشعیا ۴۲ : ۱) همان آیه در متی ۱۲ : ۱۷ - ۲۱ نقل شده است، در آنجا آمده است: «تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعیا نبی گفته شده بود...» ملاحظه می کنیم که این نبوت در خدمت مسیح تحقق پذیرفت.

ما در متی باب ۳ می خوانیم که چطور پروردگار تأیید خویش را برای عیسی مسیح انسان فرستاد: «اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب بر آمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می آید. آنگاه خطابی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خوشنودم.» (متی ۳ : ۱۶ - ۱۷) بدن مسیح فناپذیر بود، به همین خاطر لازم بود روح بر آن بدن نازل شده و خواستار تبدیل آن شود تا وارد نامیرایی گردد. در همان لحظه او برای خدمت گمارده شد. پطرس در اعمال ۱۰ : ۳۸ به این امر شهادت می دهد. در متی ۱۷ : ۲ - ۵ تبدیل هیأت بشری او به الوهیت، شرح داده شده است. خدا آن چه را که در باب ۳ گفته بود تکرار می کند و می افزاید: «... از وی خوشنودم. او را بشنوید.» پسران و دختران راستین خدا به او گوش می دهند، به انجیل عیسی مسیح ایمان می آورند، تعمید کتاب مقدسی می گیرند و مانند آن نخستزاده، روح القدس را می یابند. این چنین است که خدا مسرت خود را نسبت به آنها شهادت می دهد.

انسان به شباهت خدا خلق شد. او از اختیار برخوردار بود، ولی از اختیار خود برای انتخاب راه اشتباه استفاده کرد که این باعث گمراهی و هبوط او شد. از آنجایی که خدا انسان را "خطا پذیر" خلق کرده بود، او خود وظیفه و مسؤلیت تحقق نجات بشر را بر عهده گرفت. در آفرینش جدید که به واسطه مسیح محقق شد، مهر تأیید الهی همان

طور که به نخست‌زاده قرار گرفته بود بر همهٔ پسران و دختران خدا قرار گرفت. آنها از حالت هبوط خارج شده و در وضعیت الهی قرار داده شده‌اند. در سرانجام این روند مشخص خواهد شد که همهٔ پسران و دختران خدا از اختیار و حق انتخاب برخوردار بوده و خود تصمیم گرفته، عزم کردند تا مانند نخست‌زاده، ارادهٔ خدا را به عمل بیاورند: «... لیکن نه به خواهش من، بلکه به ارادهٔ تو.» (متی ۲۶ : ۳۹) «در به جا آوردن ارادهٔ تو ای خدای من رغبت می‌دارم...» (مزمور ۴۰ : ۸)

«و شما را که سابق از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است، در بدن بشری خود به وسیلهٔ موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی‌عیب و بی‌ملامت حاضر سازد.» (کولسیان ۱ : ۲۱ – ۲۲) «پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز هم چنان در این هر دو شریک شد تا به وساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند.» (عبرانیان ۲ : ۱۴ – ۱۵) این همان پیغام زیبایی انجیل عیسی مسیح، خداوند و فدیة دهندهٔ ما است.

ما در عهد عتیق با سایه‌ای از نقشهٔ نجات مواجه می‌شویم که عبارت است از قربانیهای مختلف، عبادات و نمادها. زمانی که انسان از خدا جدا شد، دیگر برای او امکان پذیر نبود به حضور خدا برسد. او به قربانی، کفاره، شفیع، متوسط یا کاهن اعظم نیازمند شد. در ابتدا افرادی سر کار آمدند که با اقدامات خود ظهور مسیح را نوید می‌دادند. ابراهیم به واسطهٔ تقدیم پسر خود اسحاق (پیدایش ۲۲) نشان داد که پسر خدا باید می‌آمد تا به خاطر خطایای ما کشته شود. اسحاق، چوبی را که قرار بود بر آن به عنوان قربانی تقدیم شود خودش حمل کرد، این مسئله ما را به یاد مسیح می‌اندازد که او نیز همان چوبی را که بر آن مصلوب شد حمل کرد. تا زمان خروج از مصر، خداوند ذریت ابراهیم را به عنوان قوم، مخاطب می‌ساخت. ولی از زمان فدیة و آزادی آن (خروج ۱۲) خدا آنها را به عنوان جماعتی مخاطب می‌سازد. موسی به عنوان شفیع و متوسط در موقعیتهای گوناگون عمل کرد. او کلام خدا را مستقیم به قوم خدا منتقل می‌کرد: «... خدا حاکم و نجات دهنده مقرر فرموده، به دست فرشته‌ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد.» (اعمال ۷ : ۳۵ – ۳۶)

مسیح باید، هم نبی می‌بود، هم میانجی، هم شفیع، هم کاهن اعظم و غیره. موسی به واسطهٔ روح مسیح برای قوم شفاعت می‌کرد و می‌گفت: «الآن هر گاه گناه ایشان را می‌آموزی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته‌ای، محو ساز.» (خروج ۳۲ : ۳۲) قوم در دل موسی جا داشت و به همین خاطر، برای آن شفاعت می‌کرد.

یک بار در سال کاهن بزرگ وارد قدس‌الاقداس می‌شد و به حضور خدا می‌رفت، تا در وهلهٔ اول برای خود و سپس برای قوم کفاره را تقدیم کند. (عبرانیان ۹ : ۷) در آیهٔ ۱۱ دربارهٔ مسیح چنین آمده است: «لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنهٔ نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگ‌تر و کامل‌تر و ناساخته شده به دست، یعنی که از این خلقت نیست ... بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت.» این فدیة به واسطهٔ این امر امکان پذیر شد که مسیح خویشتن را به عنوان قربانی بی‌عیب تقدیم خدا کرد: «پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده ظاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟» (آیهٔ ۱۴)

به یقین در کتاب ایوب جامع‌ترین تعریف شفیع آمده است. اگر چه ایوب فریاد کرد که: «و من می‌دانم که ولی (فدیة دهنده) من زنده است!» (ایوب ۱۹ : ۲۳ – ۲۷) و یقین داشت که روی خدا را می‌بیند، لیکن این الیهو بود که قدم جلوتر گذاشته ضرورت وجود یک شفیع را خاطر نشان ساخت: «اگر برای وی یکی به منزلهٔ هزار فرشته یا متوسطی باشد، تا آن چه را که برای انسان راست است به وی اعلان نماید، آنگاه بر او ترحم نموده، خواهد گفت: او را از فرو رفتن به هاویه برهان، من کفاره‌ای پیدا نموده‌ام. گوشت او از گوشت طفل لطیف‌تر خواهد شد. و به ایام جوانی خود

خواهد برگشت.» (ایوب ۳۳ : ۲۳ - ۲۵) توجه داشته باشیم که تنها سخن از شفیع و کفّاره نیست، بلکه صحبت از رهایی تام انسان است. این رهایی شامل تن، جان و روح است. در زمان نخستین قیامت، فدیة شدگان از تازگی و طراوت جوانی برخوردار خواهند شد، آنها از هر لحاظی کامل خواهند شد. و هیچ عیبی بر آنها نخواهد بود. از نوزاد و پیرمرد نیز خبری نخواهد بود، زیرا همه فدیة شدگان یک سن خواهند داشت و از گناه و بیماری و پیری دیگر اثری نخواهد بود. ایوب تصویر مردی را ترسیم می‌کند که واقف است که می‌تواند روی خدا را ببیند، او می‌گوید: «نزد خدا دعا کرده، او را مستجاب خواهد فرمود، و روی او را با شادمانی خواهد دید. و عدالت انسان را به او رد خواهد نمود.» (ایوب ۳۳ : ۲۶) این همان عدالت کاملی است که خدا در مسیح به ما داد. این حرکت به قدری ارزش دارد که عبارت زیر شامل حال انسان می‌شود: «پس در میان مردمان سرود خوانده، خواهد گفت: گناه کردم و راستی را منحرف ساختم، و مکافات آن به من نرسید. نفس مرا از فرو رفتن به هاویه فدیة داد. و جان من نور را مشاهده می‌کند.» (ایوب ۳۳ : ۲۷ - ۲۸)

ما در عهد جدید ایمان آورده‌ایم، لذا به یک کاهن بزرگ نیز نیازمند هستیم: «زیرا رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند هم درد ضعفهای ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه.» (عبرانیان ۴ : ۱۵)

ما به میانجی و متوسط نیز نیاز داشتیم: «زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که عیسی مسیح باشد، که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین.» (اول تیموتاؤس ۲ : ۵)

«و چنان که در آدم همه می‌میرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت.» (اول قرنتیان ۱۵ : ۲۲) «انسان اول، از زمین است، خاکی، انسان دوم، خداوند است، از آسمان. چنان که خاکی است، خاکیان نیز چنان هستند و چنان که آسمانی است آسمانیها هم چنان می‌باشند. و چنان که صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت.» (اول قرنتیان ۱۵ : ۴۷ - ۴۹) در آیه فوق عیسی به عنوان آدم آسمانی و آدم واپسین معرفی می‌شود و این وعده نیز به ما داده می‌شود که بدنی آسمانی مانند بدن مسیح خواهیم داشت. در هر جایی از کلام که عیسی مسیح را به نزد خدا می‌بینیم، او به عنوان انسان، وظیفه‌ای در مورد تحقق رهایی و رستگاری بشریت انجام می‌دهد. زیرا ضروری بود چنین کند.

ما وی را در نقشهای مختلف می‌بینیم، به عنوان پسر خدا، پسر انسان، پسر داوود، پادشاه و نبی، کاهن اعظم، میانجی، شفیع، برّۀ خدا، کلمۀ خدا، راه خدا، نان خدا و غیره و غیره. آموزۀ "تنها عیسی" (Jesus Only) به اندازه آموزۀ تثلیث فاقد پایه کتاب مقدسی است. انبیا و رسولان چیزی دال بر صحت این آموزه یا آموزۀ "تثلیث" نگفته و ننوشته‌اند. علت این امر ساده است. خدا می‌خواست رابطه خویشاوندی الهی را با انسان برقرار کند تا او پدر ما شود و ما فرزندان. به همین خاطر است که عیسی نخست‌زاده در بین برادران بسیار شد. (رومیان ۸ : ۲۹) عیسی پس از رستخیز خود به مریم مجدلیه چنین گفت: «... مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.» (یوحنا ۲۰ : ۱۷) همان طوری که پسر از روح مولود شد ما نیز باید تجربه تولد جدید را از روح داشته باشیم. این شرط لازم برای ورود به ملکوت است که عیسی مطرح کرد: «... آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید ... آن چه از جسم مولود شد، جسم است و آن چه از روح مولود گشت روح است.» (یوحنا ۳ : ۳ و ۶) «زیرا آن چه از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد، و غلبه‌ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ما است.» (اول یوحنا ۵ : ۴) همه مراسم و روشهای مذهبی بی‌اساس هستند، زیرا خدا است که باید عمل کند و در غیر این صورت هیچ اتفاقی نمی‌افتد. ولی خدا تنها می‌تواند در کسانی عمل کند که کاری را که او برای نجات آنها در پسر کرد بپذیرند.

«اما او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می‌بینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقه موت را بچشد. زیرا او را که به خاطر وی همه و از وی همه چیز می‌باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می‌گرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به دردها کامل گرداند. زان رو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می‌باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند. چنان که می‌گوید: اسم تو را به برادران خود اعلام می‌کنم و در میان کلیسا تو را تسبیح خواهم خواند.» (عبرانیان ۲ : ۹ - ۱۲، مزمور ۲۲ : ۲۲) منجی قیام کرده شاگردان خویش را برادر صدا می‌کرد در حالی که توما او را «ای خداوند من و ای خدای من» (یوحنا ۲۰ : ۲۸) خطاب کرد.

عیسی مسیح به عنوان میانجی نزد پدر خواهد ماند تا زمانی که پسران و دختران خدا به کاملیت برسند: «ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید، و اگر کسی گناهی کند، شفيعی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل. و اوست کفارة به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز.» (اول یوحنا ۲ : ۱ - ۲) همین رسول در جایی دیگر می‌نویسد: «ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم، و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد زیرا که او را نشناخت. ای حبیبان، الآن فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آن چه خواهیم بود، لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنان که هست خواهیم دید.» (اول یوحنا ۳ : ۱ - ۲)

پولس نیز از این مرحله نهایی سخن می‌گوید: «زیرا مادامی که همه دشمنان را زیر پاهای خود ننهد، می‌باید او سلطنت بنماید.» (مزمور ۱۱۰ : ۱) «دشمن آخر که نابود می‌شود، موت است. زیرا همه چیز را زیر پاهای وی انداخته است.» (مزمور ۸ : ۶) «... اما چون می‌گوید که همه را زیر انداخته است، واضح است که او که همه را زیر او انداخت مستثنی است. اما زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید، تا آن که خدا کل در کل باشد.» (اول قرنتیان ۱۵ : ۲۵ - ۲۸) نمی‌توان واضح‌تر از این مسئله را عنوان کرد. زمانی که وظیفه پسر تمام می‌شود و پسران و دختران خدا به صورت وی تبدیل شده، برای ابدیت به شباهت او در می‌آیند و به کاملیت می‌رسند و دشمنان و مرگ نیست می‌شوند، آن موقع خدا دوباره کل در کل خواهد بود. در ابدیت دیگر سخن از پدر و پسر و روح القدس نخواهد بود همان طوری که در اول نبود، بلکه وضعیتی که پیش از آغاز زمان بود، دوباره برقرار می‌شود یعنی خدا کل در کل خواهد بود. آمین.

فصل هجدهم: تعمید

همان طوری که ملاحظه خواهیم کرد، کتاب مقدس همه اطلاعات لازم در مورد تعمید کتاب مقدسی را به ما می‌دهد. تعمید در همه دنیای مسیحیت مرسوم است، ولی متأسفانه اغلب به طرز غلط و انحرافی این فریضه را انجام می‌دهند. به همین خاطر، ما مسئله تعمید کتاب مقدسی را بر طبق کلام مو شکافی کرده، نشان خواهیم داد که دستور تعمید به چه صورتی است و چطور در ابتدای کلیسای عهد جدید اجرا می‌شد. شاید برای عده‌ای تکان دهنده باشد وقتی ببینند افرادی که به ظاهر خدا را خدمت می‌کنند راه اشتباهی را در پیش گرفته‌اند. البته در زمان کنونی اغلب مردم می‌دانند که کلیساهای سنتی و مستقل همیشه به گفته کتاب مقدس بسنده نمی‌کنند بلکه بیشتر به تصمیمات و اصولی وفادار هستند که فرقه‌های آنها قبول کرده و معتبر می‌دانند.

خداوند ما گفت: «هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد...» (مرقس ۱۶ : ۱۶) اولین شرطی که خداوند برای گرفتن تعمید می‌گذارد عبارت است از ایمان. همان طوری که در رومیان ۱۰ : ۱۷ به ما گفته شده است، ایمان از وعظ است و وعظ از کلام خدا. به همین خاطر، حکم بشارت و وعظ مقدم است و پس از آن از تعمید ایمانداران صحبت می‌شود. ترتیب این روند در نخستین وعظ پطرس مشاهده می‌شود: «پس ایشان کلام او را پذیرفتند، تعمید گرفتند...» (اعمال ۲ : ۴۱) لازم است ابتدا مردم به وعظ کلام گوش بدهند و سپس با یک تصمیم شخصی درباره مسیح تصمیم بگیرند.

مثال زیر نشان می‌دهد که ایمان شخصی، شرط لازم برای یافتن تعمید کتاب مقدسی است. فیلیپ مبشر به وسیله روح خدا برای بشارت به نزد خواجه سرای حبشی فرستاده شد، که سوار بر ازابه خود از سفر اورشلیم باز می‌گشت و نبوت‌های اشعیاء نبی را می‌خواند. فیلیپ به او بشارت داد، این مرد بلافاصله از وی پرسید: «... اینک آب است! از تعمید یافتن چه چیز مانع می‌باشد؟» مرد خدا می‌دانست که ایمان ضروری است، لذا گفت: «... هر گاه به تمام دل ایمان آوری، جایز است. او در جواب گفت: ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خدا است. پس حکم کرد تا ازابه را نگاه دارند و فیلیپس با خواجه سرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد.» (اعمال ۸ : ۳۶ - ۳۸) در زمان خدمت یحیی تعمید دهنده و خداوند و رسولان، تعمید تنها از طریق فرو رفتن کامل در آب صورت می‌گرفت. تعمید دهنده و تعمید گیرنده، هر دو وارد آب می‌شدند. همین مسئله در زمان تعمید عیسی مسیح نیز رخ داد: «اما عیسی چون تعمید یافت، فوراً از آب برآمد...» (متی ۳ : ۱۶) تعمیدگیرنده‌ای که وارد آب نمی‌شود و در آب فرو برده و خارج نمی‌شود، تعمید مورد نظر مسیح و رسولان را نیافته است و به عبارت دیگر تعمید به شکلی غیر از این صورت، تعمید کتاب مقدسی نیست. شاگردان به خوبی منظور این حرف خداوندشان را درک کرده بودند، وقتی که او گفت: «هر که ایمان آورده، تعمید یابد...» (مرقس ۱۶ : ۱۶) در کتاب مقدس و در سده‌های نخستین میلادی، جایی اشاره نشده است که در میان شاگردان مسیح نوزاد یا شیر خواره‌ای تعمید یافته باشد. کتاب مقدس هیچ اشاره‌ای به پدر تعمیدی یا مادر تعمیدی نکرده است، هم چنین در هیچ جایی از کلام عنوان نشده که نوزادی ناآگاهانه از گناه اولیه آزاد شده و فرزند خدا شده باشد. اصطلاح "گناه اولیه" حتی یک بار هم در کتاب مقدس نیامده است و صحبتی از تولدی تازه از راه تعمید هم نشده است. هر کس کلام خدا را به عنوان حقیقت بپذیرد، اجازه خواهد داد خود کلام، وی را در این باره متقاعد سازد، زیرا کلام خدا یگانه مرجع ایمان است.

همان طوری که از اولین وعظ پطرس و دیگر نمونه‌های کتاب مقدس بر می‌آید، توبه و بازگشت به مسیح پیش از تعمید صورت می‌گیرد. (اعمال ۲ : ۳۸) یک نوزاد چیزی درباره این مسائل نمی‌داند، از آنجا که نوزاد با گناه آشنا نیست، لذا نمی‌تواند توبه کند. آب پاشی روی نوزاد، اصلاً تعمید نیست. هم چنین این فرضیه که تعمید عهد جدید جای خسته عهد عتیق را گرفته است، معتبر نیست، زیرا هیچ جای کتاب مقدس بدین مسئله اشاره نشده است.

دسته‌ای از دانشمندان الهیات دنبال "راه فراری" برای توجیه "تعمید نوزادان" هستند. آنها بدین منظور به اعمال ۱۶ : ۳۲ اشاره می‌کنند و می‌گویند که زندانیان شهر فیلیپیه با همه اهل خانه خود تعمید گرفت، لذا این مسئله شامل حال بچه‌ها نیز می‌شود. ولی نمی‌توان با استفاده از این داستان چنین مسئله‌ای را توجیه کرد. پیش از تعمید آنها، کلام چنین توضیح می‌دهد: «آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند.» (اعمال ۱۶ : ۳۲) به عبارتی صحبت از خانه‌ای است که افراد حاضر در آن چون کلام را به واسطه و عطف شنیدند، تعمید گرفتند.

در باره "تعمید نوزادان" به این مسئله نیز اشاره می‌شود که خداوند عیسی گفت: «... بگذارید که بچه‌های کوچک نزد من آیند...» (مرقس ۱۰ : ۱۴) ولی در ادامه نمی‌خوانیم که مسیح آب روی بچه‌ها پاشیده باشد بلکه آنها را در آغوش گرفت، بر آنها دست گذاشته و برکتشان داد.

دسته‌ای از مردم هیچ ارزشی برای تعمید قائل نیستند، آنها به این سخن پولس اشاره می‌کنند: «زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم...» (اول قرنتیان ۱ : ۱۷) این آیه حکم مأموریت خداوند را منسوخ نمی‌کند، بلکه روی این نکته تأکید می‌شود که پولس بیشتر به عطف و تعلیم کلام پرداخته و وظیفه تعمید را به دیگر برادران می‌سپارد.

مورخان کلیسا متوجه این نکته شده‌اند که در مسیحیت اولیه و در سده‌های نخستین، نوایمانان تنها به نام عیسی مسیح تعمید می‌گرفتند و بعدها به شکلی که توسط کلیسای روم مرسوم شد یعنی، "به نام پدر و پسر و روح القدس" صورت گرفت. (Dr. J. J. Herzog, Abriss der gesamten Kirchengeschichte, Bd I, S. 29; K. D Schmid, Grundriss der Kichengeschichte, S. 73) و حکم تعمید متی ۲۸ : ۱۹ یعنی: «پس رفته، همه امتها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید.» را رسولان به خوبی درک کردند و به خوبی نیز اجرا نمودند. این حکم پس از زمان رسولان نیز به طور صحیح اجرا شد. خواننده دقیق به خوبی متوجه خواهد شد که در اینجا سخن از يك فرمول نیست بلکه از يك اسم که در زمان تعمید خوانده می‌شود. «... ایشان را به اسم ... تعمید دهید.» به همین خاطر آنها طبق این حکم که دریافت کرده بودند به نام خداوند عیسی مسیح تعمید می‌دادند.

خدا خویشتن را به عنوان پدر و پسر و روح القدس مکشوف ساخته است. این امر در نام پیمان خداوند در عهد جدید یعنی، یسوع = عیسی (Yashuah = Jesus) صورت گرفته است. لذا فرزندان عهد جدید باید به این نام تعمید یابند. خدا پدر ما است، لذا در دعا می‌گوییم: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.» در اینجا صحبت از نام او است، نامی که در آن باید تعمید گرفت، پس اسم پدر در تعمید خوانده می‌شود.

شهادت مربوط به دوره رسولان واضح و روشن است. پس از افاضه شدن روح القدس، پطرس در اولین و عطف به افرادی که در درون خود متأثر شده بودند، چنین گفت: «... توبه کنید و هر يك از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آموزش گناهان تعمید گیرید...» (اعمال ۲ : ۳۸) این عبارت باعث می‌شود نوایمانان بر پایه کلیسای اولیه استوار شوند و ترتیب کتاب مقدسی به آنها گفته شود، یعنی اول توبه و بعد به آنها گفته می‌شود که چگونه باید تعمید بگیرند.

پطرس از راه مکاشفه فهمیده بود منظور از اسم کدام است و همین نام را به زبان آورد. بدین ترتیب بود که در ابتدای کلیسا، روش تعمید رسولان بر قرار و مرسوم شد.

فیلیپ در سامره انجیل را بشارت داد و آنانی را که ایمان آورده بودند تعمید داد و کلام چنین به ما شهادت می‌دهد: «زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و پس.» (اعمال ۸ : ۱۶) از آنجایی که دو یا سه شهادت در مورد مسائل کتاب مقدسی لازم است، نیاز است ببینیم پولس چگونه تعمید

می‌داد: «چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند.» (اعمال ۱۹ : ۵) خواه در اورشلیم، خواه در سامره و خواه در شهر افسس، ملاحظه می‌کنیم که پطرس، فیلیپس و پولس به نام خداوند عیسی مسیح تعمید دادند. تنها روح‌القدس می‌تواند این مسئله را مکتوف کند. برای درک بهتر، به مثال زیر توجه کنید، زمانی که یک معلم می‌پرسد ۳x۳ چند می‌شود، دانش آموزان نباید بگویند سه ضرب در سه می‌شود سه ضرب در سه و آن را تکرار کنند، آنها باید نتیجه محاسبه خود را بگویند. پذیرفتنی نیست که دنیای کلیسایی از متی ۲۸ : ۱۹ چون فرمولی جادویی استفاده کند و طوطیوار بدون این که نتیجه این عبارت را بگوید، آن را تکرار کند. پطرس، پولس و سایر رسولان و دیگر مردان خدا در سده‌های اول راه حل و نتیجه این مسئله را می‌دانستند و نام مورد نظر را به زبان می‌آوردند.

زمانی که شاگردان عیسی با خواندن نام خداوند عیسی مسیح تعمید می‌دادند، دقیقاً حکم متی ۲۸ : ۱۹ را اجرا می‌کردند و صد در صد رهنمودهای استاد را به کار می‌بستند. کسی که به این شکل تعمید نیافته باشد به راستی به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید نگرفته است. فرضیه مبني بر این که پدر و پسر و روح‌القدس نام هستند، حتی اگر موافق تأکید دگماتیکی الهیاتی باشد، باز هم بی‌اساس است. نام خدا "پدر" نیست، بلکه خدا پدر است، نام خدا "پسر" نیست بلکه او "پسر" است. او روح است ولی خویشتن را در نام عهدی که خود انتخاب کرد، مکتوف ساخت.

راز نام (اقدس) در این نکته نهفته است. در این باره مکاشفه‌ای لازم است. تعمید، جنبه فرعی ندارد، زیرا از خداوند ما خواسته شد تعمید بگیرد. وی از دست یحیی تعمید دهنده تعمید گرفت و تأیید آسمانی را دریافت کرد. در کتاب مقدس به جایی بر نمی‌خوریم که در آن کسی به نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید گرفته باشد.

جای بسی شگفتی است که چطور کلیساهای پروتستان ملی که گرایش‌های مختلفی دارند و حتی کلیساهای آزاد، روش کاتولیکی تعمید را قبول کرده‌اند. ایمانداران معتقد به کتاب مقدس باید به خاطر داشته باشند که هر کس به قول خود "به نام پدر و پسر و روح‌القدس" تعمید گرفته باشد از بدعتی که کاتولیکها در این خصوص ایجاد کرده‌اند، پیروی می‌کند و به عبارتی به روش کاتولیکی تعمید گرفته است. عقیده کاردینال آگوستین بنا (Augustin Bea) یسوعی، باید به ما کمک کند تا بهتر به عواقب چنین تعمیدی پی ببریم. یک نویسنده می‌نویسد: "به گفته بنا (Bea)، پاپ، پدر همه ایمانداران است، به عبارتی او پدر ایمانداران انجیلی‌ای که تعمید معتبر گرفته‌اند نیز است. بنابراین مسیحیان انجیلی تنها به یک رجعت پر محبت و پر اشتیاق به آغوش کلیسای مادر نیازمندند و بس. (O.Markmann, Irrtumer der katholischen kirche, S. 22) نیازی نیست توضیح اضافی‌ای درباره مفهوم "تعمید معتبر" بدهیم، از قرار معلوم کلیسای روم تعمید به نام خداوند عیسی مسیح را به عنوان تعمید معتبر رد می‌کند و آن را یک ارتداد می‌داند.

نوعی "ناآگاهی روحانی" باعث شد تا رهبران پروتستان از هر گرایشی که باشند، به آغوش مادر خود برگردند تا مورد مهر و محبت او قرار بگیرند. این حرکت به واسطه شورای جهانی کلیساها و حرکت اکومنیک صورت می‌گیرد. دسته‌ای قطره قطره می‌ریزند، گروهی دیگر آب می‌پاشند و حتی بعضیها با استفاده از فرمول معروف تعمید گیرنده را سه بار در آب فرو می‌برند. در مورد جریان توبه پولس در کلام آمده است: «... و برخاسته تعمید گرفت.» (اعمال ۹ : ۱۸) در رساله به رومیان جریان تعمید چنین بیان شده است: «با نمی‌دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟ پس چون که در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آن که به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم.» (رومیان ۶ : ۳ - ۴)

کسی که با دقت به بافت تعمید توجه کند، به زودی در خواهد یافت که این تنها یک عمل ظاهری نیست، بلکه شخص مورد نظر باید پیش از تعمید از طریق توبه و پشیمانی، تجربه بازگشت به مسیح را داشته باشد. به علاوه او باید به این یقین برسد که گناهان او به واسطه ایمان به عمل عیسی مسیح بخشیده شده‌اند. وقتی که شخص از چنین

تجربه‌ای برخوردار شد، يك بار در آب فرو داده می‌شود. فرو رفتن در آب نشانه تدفین با عیسی مسیح است. تعمید یابنده با این اقدام نشان می‌دهد که بعد از این همگام با مسیح وارد حیات تازه‌ای می‌شود، زیرا به این مسئله ایمان آورده که با مسیح مصلوب شده و همراه او مرده است. تازگی و تولد تازه به واسطه تعمید تحقق نمی‌یابد بلکه چنان که آمده است: «نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی‌ای که از روح القدس است، که او را به ما به دولت‌مندی افزوده نمود، به توسط نجات دهنده ما عیسی مسیح.» (تیطس ۳ : ۵ - ۶)

تعمید راستین بر روی افرادی که تازگی یافته و از نو متولد شده‌اند، صورت می‌گیرد. پولس رسول به کولسیان چنین نوشت: «و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید.» (کولسیان ۲ : ۱۲) او در باب بعدی چنین می‌گوید: «پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آن چه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته. زیرا که مرید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است.» (کولسیان ۳ : ۱ و ۳) پطرس رسول از تعمید به عنوان "امتحان ضمیر صالح به سوی خدا" یاد می‌کند و برای توصیف آب تعمیدی که ایمانداران در آن فرو برده می‌شود، از تصویر کشتی نوح استفاده می‌کند: «که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات می‌بخشد (نه دور کردن کثافت جسم بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا) به واسطه برخاستن عیسی مسیح.» (اول پطرس ۳ : ۲۱)

پطرس در زمان موعظه خود در خانه کرنیلیوس، درباره عیسی چنین گفت: «و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آموزش گناهان را خواهد یافت.» (اعمال ۱۰ : ۴۳) او سپس در آیات ۴۷ و ۴۸ چنین می‌پرسد: «... آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون ما نیز یافته‌اند. پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند...» انسان به واسطه ایمان به عمل فدیة تام، بخشش گناهان خویش را دریافت می‌کند. شخص با تعمید به نام عیسی مسیح نشان می‌دهد که مسیح را پذیرفته است: «زیرا همگی شما به وسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید. زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر گرفتید.» (غلاطیان ۳ : ۲۶ - ۲۷) پولس چنین به کلیسای افسس نوشته است: «يك خداوند، يك ایمان، يك تعمید.» (افسسیان ۴ : ۵) امروزه علاوه بر این که گرایشات گوناگونی در ایمان مشاهده می‌شود، روشهای متفاوت تعمید نیز وجود دارد، و شناختها درباره خداوند نیز ناهمگونند.

درباره تعمید کتاب مقدسی، لازم است که به پیوستگی و هماهنگی کلام در این مورد توجه بشود و روش کلام خار شمرده نشود. تا زمانی که کلیسای خدای زنده روی زمین است، آموزه‌هایی که در زمان کلیسای اولیه مرسوم و برقرار بودند، دارای اعتبار خواهند بود. روش تثلیثی تعمید، که در زمان نهادینه شدن "کلیسای دولتی" مرسوم شد، و در زمان تحمیل مسیحیت به دیگر مردمان به کار بسته شد، روشی غیر کتاب مقدسی است. تنها يك تعمید اصلی وجود دارد، و هر چه که با آن فرق داشته باشد، تحریفی بیش نیست، حتی اگر به ظاهر به متی ۲۸ : ۱۹ تکیه کنند. رسولان این حکم را به درستی درک کرده و به شکل درستی نیز اجرا کرده‌اند.

بسیاری از اعمال غلط و مضر با استفاده از فرمول "به نام پدر و پسر و روح القدس" در محافل مسیحی غرب انجام می‌شوند. نفرین انسانها و حیوانات از این قبیل اعمال است که در روح گرایی (Spiritisme) مرسوم است و "به اسم پدر و پسر و روح القدس" صورت می‌گیرد. افرادی که می‌خواهند وارد لژهای ماسونیک شوند، سوگند نامه‌ای به "نام پدر و پسر و روح القدس" ادا می‌کنند. هر کس مسؤول جانها باشد، می‌داند که احضار ارواح و روح گرایی چه گرفتاریهای وحشتناکی برای انسانها به وجود می‌آورد. ولی زمانی که افراد درگیر این اعمال را سؤال پیچ می‌کنید، در پاسخ می‌گویند: «ولی این چیزها به نام خدا انجام می‌شود.» آنها متوجه نمی‌شوند که این کار فقط يك کلاه شرعی است

که برای فریب افراد به کار می‌رود. به این ترتیب، مردم بدون این که خود آگاه باشند، وارد قلمرو نفوذ شیطان می‌شوند. این جهل مذهبی بسیار واضح است. این روش‌های جادویی ناشی از درکی نادرست از الوهیت - تثلیث و برداشتی نا به جا از حکم تعمید خداوند می‌باشند.

با خواندن قدیمی‌ترین ترجمه لوتر، اصلاحگر بزرگ، می‌توان درک کرد که تا چه حد روش تعمید غلط در اذهان مردم ریشه دوانده بود. وی به روش آن زمان عبارات فوق را به صورت آزاد ترجمه کرده بود. در ترجمه وی آمده بود: آنها را در نام پدر و پسر و روح‌القدس تعمید خواهید داد. ترجمه فعلی صحیح‌تر منظور متن اصلی را می‌رساند: «آنها را به نام ...» برای کسانی که به ظرایف زبان آشنایی دارند، تفاوت در میان دو ترجمه بسیار مشهود است. هر کسی می‌تواند کاری را به نام یک شرکت، دولت و غیره انجام بدهد، ولی در [آئین تعمید] شخص فدییه شده آگاهانه در نام فدییه دهنده در بر گرفته می‌شود.

این عهدهی است که تنها می‌تواند در نام پیمان [خدا] در عهد جدید منعقد شود که همان عیسی است. همان طوری که عروس نام شوهر خود را می‌گیرد، به همین ترتیب همه کسانی که به عروس تعلق دارند نام داماد را بر خود می‌گیرند. و به نوبه خود عهد را تأیید می‌کنند. پطرس در ادامه می‌گوید: «و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.» (اعمال ۴: ۱۲) اهمیت نام خداوند و رابطه آن با تعمید در این بافت آشکار می‌شود، بدین ترتیب که پطرس در زمان موعظه خود در پنطیکاست به وعده کتاب یونیل در عهد عتیق اشاره می‌کند و چنین می‌گوید: «و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.» (یونیل ۲: ۳۳ و اعمال ۲: ۲۱) یونیل نبی از یهوه سخن می‌گفت، هر کس نام یهوه را بخواند رستگار خواهد شد. به یقین منظور پطرس خداوند، یعنی یهوه است و یهوه خویشتن را به عنوان رهاننده در "یه - شوع" (Yah - Shuah) مکشوف ساخته است. تعمید در این نام، به عنوان یگانه تعمید معتبر برای پیمان نو یعنی عهد جدید اهمیت دارد. لذا داشتن این تعمید برای ایمانداران راستین ضروری است.

در کلام نیامده است "به نامها" در صورتی که پدر و پسر و روح‌القدس، هر کدام اسم باشند، چنین ساختاری از لحاظ دستوری صحیح‌تر بود. ولی خدا را شکر که "اسم" به صورت مفرد آمده است: "و ایشان را به اسم اب و این و روح‌القدس تعمید دهید." طبق شهادت رسولان این نام عبارت است از خداوند عیسی مسیح. ولی جای بسی تأسف است که در این مورد نیز شناختی واقعی [در دیگر کلیساها] یافت نمی‌شود، به گونه‌ای که هر کدام از آنها برای سنت‌های غیر کتاب مقدسی اهمیت ویژه‌ای قائل بوده و از آنها دفاع می‌کنند. یکی از علل این وضعیت این است که نام یه - شوع (Yah - shuah) به یسوس یا عیسی (Jesus) تبدیل شده است. این مسئله باعث شده است که در گذر زمان مردم با اتکا به یک سنت مشکوک سه عنوان "اصلي" یگانه خدای راستین را جایگزین نام او کنند. در صورتی که مردم امروزه، مانند مردم روزگار پنطیکاست پپرسند که چگونه می‌توانند رستگار شوند، باید همان جواب را داد که پطرس در آن روز داد: «... توبه کنید و هر یک از شما به اسم عیسی مسیح به جهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح‌القدس را خواهید یافت ...» (اعمال ۲: ۳۸ - ۴۱)

هیچ کس حق ندارد انجیل عیسی مسیح را تبدیل کند. مفسرین مطرح، مدعی آن هستند که تعمید کتاب مقدسی به نام خداوند عیسی یک ارتداد است. شایسته است در اینجا این پرسش را مطرح کنیم که بدعت یا ارتداد به چه معنی می‌باشد؟ راستی یا دروغ؟ اصل یا بدل؟ بر خواننده بالغ است که تصمیم بگیرد که از خداوند و رسولان پیروی کند یا از رهبران مذهبی‌ای که توسط خدا تعیین و تأیید نشده‌اند. این رهبران نه مشروعیت الهی دارند و نه با وی هماهنگ هستند: «خداوند چنین می‌گوید: بر طریقها بایستید و ملاحظه نمایید و درباره طریقهای قدیم سوال نمایید که طریق نیکو

کدام است تا در آن سلوک نموده، برای جان خود راحت بیابید، لیکن ایشان جواب دادند که در آن سلوک نخواهیم کرد.» (ارمیا ۶ : ۱۶)

فصل نوزدهم: شام خداوند

ابتدا به اختصار مفهوم فصیح در عهد عتیق را بررسی می‌کنیم. عشای ربانی در زمان مراسم يك شام فصیح برقرار شد. در آن روز خداوند به رسولان خود گفت: «...به شهر، نزد فلان کس رفته، بدو گوید: استاد می‌گوید وقت من نزدیک شد و فصیح را در خانه تو با شاگردان خود صرف می‌نمایم.» (متی ۲۶ : ۱۸) در زمان صرف شام، یهودا با خداوند دست در يك قاب گذاشت، به همین خاطر عیسی در آیه ۲۳ می‌گوید: «... آن که دست با من در قاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید!»

مرقس انجیل نگار با جزئیات بیشتری این داستان را نقل می‌کند: «و چون غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: بگیرید و بخورید که این جسد من است. و پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت: این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می‌شود.» (مرقس ۱۴ : ۲۲ - ۲۴) هیچ قسمت کتاب مقدس به اندازه این بخش مورد تعبیر اشتباه قرار نگرفت. در آیه‌ای که در بالا نقل کردیم، برقراری و انعقاد پیمان نو (عهد جدید) قریب‌الوقوع است. خون مسیح در زمان این شام فصیح ریخته نشد بلکه کمی بعد از آن بر صلیب جلجتا ریخت. در زمان شام، خون الهی هنوز در بدن فدیه دهنده بود و نه در جام! ما باید آیات مربوط به انعقاد عهد عتیق را بررسی کنیم تا به ارتباط آنها با شام خداوند و بستن پیمان نو در عهد جدید پی ببریم.

خداوند خدا دستورات و فریضه‌های خود را به موسی داده بود. و او نیز آنها را نوشت و به قوم منتقل کرد: «و کتاب عهد را گرفته، به سمع قوم خواند. پس گفتند: هر آن چه خداوند گفته است، خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت. و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشیده، گفت: اینک خون آن عهدي که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است.» (خروج ۲۴ : ۷ - ۸) قوم عهد عتیق، رهایی و آزادی از بردگی را زمانی تجربه کردند که طبق دستور الهی، هر خانه برّه را قربانی کرده و گوشت را سرخ نموده و خون برّه را بر هر دو قائمه و سر در مالیده بودند. این نشانه‌ای بود که فرشته ویرانگر باید به آن احترام می‌گذاشت. در هر خانه‌ای که زیر حمایت خون بود، ممکن نبود که نخست زاده‌اش کشته شود. ما درباره نهادینه شدن شام فصیح در خروج ۱۲ : ۱ - ۱۳ چنین می‌خوانیم: «... و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه‌هایی که در آنها می‌باشید، و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد.» (آیه ۱۳) همه نخست زادگان اسرائیل از مرگ رهایی یافتند و خون برّه آنها را در مقابل موج هلاکت کننده ایمن داشت. پیمانی که خداوند با قوم خویش بسته بود، به واسطه ریخته شدن خون برّه برقرار شد. ما در آیه ۱۴ درباره فصیح چنین می‌خوانیم: «و آن روز، شما را برای یادگاری خواهد بود، و در آن، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی، نسل بعد نسل عید نگاه دارید.» این یادگار رهایی بود، بدین مفهوم که آنها از قید بردگی آزاد شده و مورد حمایت خدا واقع شده‌اند.

در اینجا دو مسئله به چشم می‌خورد. اول مشاهده می‌کنیم که خونی که به پیمان قوم اسرائیل قدرت اجرایی می‌داد، باعث نجات جانهای فدیه شدگان شد، و در مرحله دوم در می‌یابیم که عیدی به مناسبت فدیه آنها و رهایی آنها از قید بندگی نهادینه شد. این دو مسئله در زمان شام عهد جدید نیز واقع و تأیید می‌شود.

با توجه به این امر لازم بود فدیه شدگان آمادگی خود را برای پیروی از تمام کلام خدا و به کار بستن آن اعلام کنند. بعد از این اعتراف بود که موسی بر آنها خون پاشید، که نشانه آشکار آن بود که جماعت فدیه یافته زیر حمایت

خون بودند. اسرائیل باید به یاد بود این حوادث عید فصح را نگاه می‌داشت. خداوند ما در لوقا ۲۲ چنین می‌گوید: «... اشتیاق بی‌نهایت داشتیم که پیش از زحمت دیدنم، این فصح را با شما بخورم... و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده به ایشان داد و گفت: این است جسد من که برای شما داده می‌شود، این را به یاد من به جا آرید.» (لوقا ۲۲ : ۱۵ و ۱۹)

در موقع شام خداوند، ایمانداران عهد جدید به فدیة تامی که به واسطه ریخته شدن خون پیمان نو برای قوم عهد جدید حاصل شده می‌اندیشند. کار مسیح جنبه نمادین داشت، وی می‌خواست در این مراسم حقایق را به تصویر بکشد، نانی که او شکست برای فصح آماده شده بود، به عبارتی یک نان فطیر بود. شرابی که او به شاگردان داد از مو بود. متی سخنان خداوند را چنین نقل می‌کند: «اما به شما می‌گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم.» (متی ۲۶ : ۲۹) همان طوری که نان آشکارا در موقع شام شکسته شد، به همین ترتیب بدن عیسی، شکنجه، مضروب و مصلوب شد. همان طوری که شراب در پیاله است، به همین ترتیب خون برة خدا برای بخشش گناهان ما ریخته شد.

نانی که ما با دستهای خود می‌شکنیم و می‌خوریم رنج نکشید، بلکه این خداوند است که در جسم خویش همه چیز را حمل کرد و برای کل بشریت درد و الم کشید. شراب نه تبدیل شد نه بر زمین پاشیده شد، بلکه شرکت کنندگان آن را در زمان شام خداوند نوشیدند. خون خداوند ما ریخته شد و او خود به عنوان کاهن بزرگ: «نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیة ابدی را یافت.» (عبرانیان ۹ : ۱۲) در آیه ۱۴ چنین آمده است: «پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتن را بی‌عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده ظاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید؟»

چیزی درباره تبدیل ماهیت نان و شراب عنوان نشده است. وقتی که خداوند نان در دست می‌گوید: «این است جسد من» (متی ۲۶ : ۲۶) نان آماده بود و نیازی نبود تبدیلی در مراسمی با صدای زنگوله صورت بگیرد. زمانی که خداوند می‌گوید: «این خون من است.» باز همین مسئله صدق می‌کند، و نیازی نبود تبدیل صورت بگیرد تا شراب به خون تبدیل شود. واضح است که خداوند عملاً گوشت تن خاکیش و خون خود را به خاصان خود نداد تا بخورند و بنوشند، بلکه آنها نمادهایی از خون و تن مسیح بودند.

در کتاب مقدس به این مسئله اشاره نشده است که گویی در مراسم شام خداوند، عیسی دوباره خویشتن را برای زندگان و مردگان قربانی می‌کند و در هویتی که به خدا تبدیل گشته است توسط انسانها خورده می‌شود. (چه چیز وحشتناکی است!) البته هرگز به چنین چیزی در کلام اشاره نشده است و این آموزه در تضاد مستقیم با تعلیم مسیح است: «لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید... از آن رو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالآباد... این است آن عهدی که بعد از آن ایام با ایشان خواهم بست... و گناهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد. اما جایی که آموزش اینها هست دیگر قربانی گناهان نیست.» (عبرانیان ۱۰ : ۱۲ - ۱۸) کسی که در این باب به پیش می‌رود و می‌خواند، با اندیشه حاکم بر تاریخ نجات آشنا می‌شود، یعنی ما به واسطه خون عیسی از راه تازه و زنده، حق ورود به قدس آسمانی را داریم، چیزی که در جلجتا روی داد و یک بار برای همیشه صورت گرفت. و این عمل نجات همه کسانی را که در مسیح هستند در بر می‌گیرد. آنها بخشش گناهان و زندگی جاوید را دریافت می‌کنند. در کتاب مقدس آمده است: «و چنان که مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است، هم چنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می‌باشند، ظاهر خواهد شد به جهت نجات.» (عبرانیان ۹ : ۲۷ - ۲۸)

مسیح هر روز و میلیونها بار خویشتن را قربانی نمی‌کند. این مسئله نه تنها محال است بلکه با گفته صریح کتاب مقدس نیز منافات دارد. اصطلاحات کاتولیکی "تبدیل ماهیت" و "مراسم قربانی" بدین مفهوم هستند که نان و شراب به راستی به جسد و خون مسیح تبدیل می‌شوند و در هر مراسم عشاء، قربانی شده، خورده و نوشیده می‌شوند. در صورتی که چنین چیزی به راستی رخ دهد بسیار وحشتناک خواهد بود، نه تنها برای گیاه خواران بلکه برای همه. ولی در این باره چیزی به نام تبدیل ماهیت وجود ندارد. زیرا در کلام خدا چنین وعده‌ای داده نشده است. در مسیحیت اولیه از این عقیده خرافی خبری نبود. در خیمه Tabernacle کاتولیکها فقط هوستیا (Hostie) است، و کشیش آن را بر لب شرکت کنندگان می‌گذرد، ولی هیچ کدام از آن شراب را نمی‌نوشیدند بلکه کشیش به نیابت از همه آن را می‌نوشد. در طول مراسم، صدای زنگوله در قربانگاه شنیده می‌شود و جمعیت با هم می‌گویند: "قدوس، قدوس، قدوس! Sanctus, Sanctus, Sanctus" بخور دود می‌شود، در جلوی محراب زانو می‌زنند و مردم عبادت می‌کنند. ولی زمانی که با کلام مقایسه می‌کنیم، در می‌یابیم که هیچ کدام ترتیب اعمال در کلیسای عیسی مسیح وجود نداشتند و به عبارتی مراسم فوق ربطی به کلیسای عیسی مسیح ندارند.

مراسم شام خداوند در کلیسای اولیه به طور بسیار ساده برگزار می‌شد. در آن زمان به این مراسم "شکستن نانها" نیز می‌گفتند و این آیین در خانه‌ها برگزار می‌شد: «و در تعلیم رسولان و مشارک ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می‌نمودند.» (اعمال ۲: ۴۲) دستوراتی که پولس در اول قرن‌تیان بابهای ۱۰ و ۱۱ می‌دهد، اهمیت زیادی دارند: «به خردمندان سخن می‌گویم: خود حکم کنید بر آن چه می‌گویم. پیاله برکت که آن را تبرک می‌خوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ و نانی را که پاره می‌کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نیست؟ زیرا ما که بسیاریم، یک نان و یک تن می‌باشیم چون که همه از یک نان قسمت می‌یابیم.» (اول قرن‌تیان ۱۰: ۱۵ - ۱۷) چه شهادت واضح و آشکاری است!

امروزه نیز، هر جماعت کتاب مقدسی، مراسم عشاء را به صورتی که در کلیسای اولیه بر پا می‌شد باید برگزار کند. نان مورد استفاده از آرد گندم است، این نان بدون خمیرمایه پخته می‌شود. بزرگی این نان بستگی به تعداد شرکت کنندگان دارد. شبان کلیسای محلی نان را بلند کرده، شکرگذاری می‌کند و آن را به نام خداوند مبارک می‌کند، سپس نان شکسته می‌شود و شیخها آن را بین شرکت کنندگان توزیع می‌کنند. هر کس تکه‌ای بر می‌دارد، زیرا هر کدام اعضای بدن خداوند را تشکیل می‌دهند. نان نشانه اتحاد بدن است، تکه‌های شکسته نشانه اعضای مختلف بدن هستند. این مسئله در اول قرن‌تیان ۱۰: ۱۷ شرح داده شده است. در طول این مراسم، ایمانداران راستین یعنی اعضای بدن مسیح، در ترسی مقدس با خداوند، یعنی بزة خدا که برای آنها مرد، مشارکت خاصی دارند، لازم است که آنها این مشارکت را با یک دیگر نیز داشته باشند.

پس از این که نان تقسیم شد، جام بلند کرده و تقدیس می‌شود. قبل از آن خداوند را به خاطر خون گرانبهای ریخته شده‌اش در جلجتا شکر و سپاس می‌گویند، سپس جام به همه تعارف می‌شود تا بنوشند. همان طوری که پولس گفته است این جام برکت و شراکت ایمانداران، یعنی خیل افرادی که به واسطه خون فدیة شده‌اند، می‌باشد. آنها با مسیح مصلوب و برخیزانیده شده‌اند. پولس در باب ۱۱ رساله به قرن‌تیان بر این مسئله تأکید می‌کند که آن چه را از خدا یافته است به دیگران منتقل می‌کند: «زیرا من از خدا یافتم، آن چه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و شکر نموده، پاره کرد گفت: بگریید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من به جا آرید.» (اول قرن‌تیان ۱۱: ۲۳ - ۲۴) این واقعتی که در آیه فوق تنها اشاره شده که "این است بدن من" بلکه تصریح شده است که: «این است بدن من که برای شما است.» از اهمیت خاصی برخوردار است، زیرا مسیح با بدن جسمانی خود قیام کرد و به آسمان رفت. تبیین این مسئله مستلزم آن است که به آباتی اشاره کنیم که به همین موضوع مربوط می‌شوند. در اینجا سخن از حیات الهی است که در زمین در خون مسیح قرار داشت: «در او حیات بود و حیات نور انسان بود.» (یوحنا ۱: ۴) «و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و

این حیات، در پسر اوست. آن که پسر را دارد حیات را دارد و آن که پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است.» (اول یوحنا ۵ : ۱۱ - ۱۲) «زیرا که جان جسد در خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده‌ام تا برای جانهای شما کفاره کند زیرا خون است که برای جان کفاره می‌کند. بنابراین بنی‌اسرائیل را گفته‌ام: هیچ کس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما مأوا گزیند خون نخورد.» (لاویان ۱۱ : ۱۲ - ۱۷)

اشتباه نکنید! در این مبحث سخن از خون به عنوان یک ترکیب شیمیایی نیست، بلکه موضوع مورد بحث عبارت از حیات خدا است، (که در مسیح - در زمان اقامت زمینی‌اش بود.) و باید در فدیة شدگان که به واسطه خون گرانبها با پروردگار آشتی کرده‌اند وارد شود. ما نباید این مسئله را از نظر دور کنیم که کسی که نصیبی در خون ریخته شده داشته باشد به خودی خود از حیاتی که در آن نهفته است نیز برخوردار می‌شود. حیات خدا در مسیح بود، لذا سخن از زندگی جاوید است، این همان اندیشه‌ای است که در کتاب مقدس هسته اصلی اعلام انجیل و شام خداوند را تشکیل می‌دهد.

در لاویان ۱۷ : ۱۲، خوردن خون به صراحت ممنوع می‌شود، همین مسئله در عهد جدید نیز تکرار می‌شود. ما در عهد جدید این ممنوعیت را در اعمال ۱۵ : ۲۹ می‌بینیم. در صورتی که جام شراب به راستی تبدیل ماهیت یافته و به خون تبدیل شود، ایمانداران به طور آگاهانه احکام الهی را زیر پا می‌گذارند. درک این مطلب، دید روحانی می‌خواهد و بدون آن نمی‌توان به معنی آن پی برد. در شام خداوند سخن از تبدیل ماهیت نیست، به عبارتی نان و شراب تنها نمادی مرئی هستند. این نمادها هدف و ماهیت کار خدا را تداعی می‌کنند تا این مسئله را در نظر داشته باشیم که ما به واسطه ایمان به عمل کفاره و به رهایی تام در صلیب، از حیات مسیح برخوردار شده‌ایم.

فدیة دهنده ما چنین می‌گوید: «من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطا می‌کنم جسم من است که آن را به جهت حیات جهان می‌بخشم ... چنان که پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، هم چنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می‌شود.» (یوحنا ۶ : ۵۱ و ۵۷)

ما برای این که بتوانیم درک درستی از مسئله به اصطلاح "تبدیل ماهیت" داشته باشیم، باید نخست به معجزه عیسی در قانا جلیل نگاه کنیم. در عروسی قانا، مسیح آب را به شراب تبدیل کرد و رئیس مجلس شخصاً از کیفیت بالای این شراب شگفت زده شد. این شراب که از آب بود، از شرابی که مردم پیشتر نوشیده بودند، بهتر بود. مردم تظاهر نمی‌کردند که شراب می‌نوشند بلکه شراب واقعی می‌نوشیدند. تا به حال شنیده نشده است که کسی با خوردن هوستیا این حس را کرده باشد که هوستیا به گوشت تبدیل شده است. واقعیت آن است که این مراسم بیشتر یک آیین سری است که هیچ گونه رابطه‌ای با مسیحیت ندارد.

از طرفی، نان عشاء نماد بدن مسیح است که به عنوان قربانی تقدیم شده است و از طرف دیگر همان نان نماد کلیسا یعنی بدن مسیح نیز است. بر طبق اول قرنیتیان ۱۰ : ۱۵ - ۱۷ این بدن مرئی است. پولس در این بخش رساله چنین تأکید می‌کند: «... بگیریید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می‌شود. این را به یادگاری من به جا آرید. و هم چنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: این پیاله عهد جدید است در خون من. هر گاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.» (اول قرنیتیان ۱۱ : ۲۴ - ۲۵)

هر کس نان بخورد، چیزی به جز مزة نان حس نمی‌کند. و به همین ترتیب کسی که شراب می‌نوشد، مزة شراب در دهان خود حس می‌کند. این عین واقعیت است.

خداوند جسم قیام کرد و به آسمان صعود نمود. کسی بر روی زمین این اختیار را ندارد که يك كلوچه یا يك تکه شیرینی را به بدن خداوند تبدیل کند، به علاوه ما با چنین تصوّراتی از اصل موضوع غافل می‌شویم. این مسئله عبارت است از حیات الهی که در بزة خدا بود. به عبارت دیگر ما باید این حیات را در خود دریافت کنیم تا در اعماق وجود ما جای بگیرد: «و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد.» (یوحنا ۱ : ۱۲) نمی‌توان روشن‌تر از این مسئله را بیان کرد.

جام نشانه پیمان تازه‌ای است که به واسطه ریخته شدن خون بزة قربانی شده، برقرار شده است. نیازی نیست نان و شراب به مسیح تبدیل شوند، بلکه مهم آن است که انسان کهنه به انسان جدید مبدل شود. این تبدیل به واسطه قدرت فدیّه و کلام و خون و روح خداوند صورت می‌گیرد، این شام برقرار شد تا ایمانداران بتوانند تا آخر زمان فیض، خاطرة ظهور عمل نجات بخش را گرامی بدارند: «زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید موت خداوند را ظاهر می‌نمایید تا هنگامی که باز آید.» (اول قرن‌تین ۱۱ : ۲۶) به این نکته توجه کنید که خداوند نگفت: "هر بار از این گوشت می‌خورید" بلکه «هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید ...» فقط می‌توان آن چیزی را نوشید که در جام ریخته شده باشد. روش مرسوم در کلیسای روم در چهار چوب اراده و کلام خدا نمی‌گنجد. مجادله درباره این که مفهوم "این است" و "این نشانه ... است" ضرورتی ندارد زیرا نیازی نیست که برای درک این مبحث از فلسفه مدد بجویم بلکه باید به دیدگاه خدا توجه کرد و موضوع را پرورش داد.

فصل بیستم : هبوط

در کلام خدا اغلب، برای بیان حقایق از مثالها و تصاویر استفاده می‌شود، به عبارتی همه چیز به صورت آشکار مطرح نمی‌شود. خدا چنین خواست، تا رازهای عمیق کلام و رأی الهی را تنها روح القدس بازگو و مکشوف کند. ما تنها زمانی به درک درستی از جریان هبوط در باغ عدن می‌رسیم که بتوانیم به مفهوم، دامنه و راه گریز از نتایج این هبوط پی ببریم. تنها در چنین شرایطی است که حرکت نجات بخش خدا به واسطه فدیة، برای ما مفهوم کامل پیدا می‌کند. معنی کلمه هبوط ما را برای درک چیزی که در باغ عدن رخ داد، یاری می‌کند.

خواست خدا این بود که انسان بر زمین سلطنت کند. این دعوت آدمی بود، ولی هبوط باعث شد بشر جایگاه رفیع خود را از دست بدهد. ما با درک هبوط، متوجه می‌شویم که چگونه انسانهای نخستین زیر سلطه شیطان قرار گرفتند. بدین ترتیب، رئیس این جهان توانست انسانها و زمین را زیر سلطه خود در بیاورد. دشمن از طریق مار وارد حوزه انسانها شد، هیچ کس نمی‌تواند بگوید که آدم و حوا چه مدتی با پروردگار مشارکت خالصی داشتند. آنها آن زمان دچار درد و زحمت نمی‌شدند، از گریه، بیماری و مرگ نیز خبری نبود. در بهشت آدم و حوا امنیت داشتند، زیرا در هماهنگی پر جلالی با خداوند خدا به سر می‌بردند و خداوند در پایان هر روز به دیدن آنها می‌آمد. زمین، آسمانی بود. و آن زمان که همه چیز به حالت اولیة خود باز گردد، زمین دوباره وضعیت نخستین خود را باز می‌یابد: «... اینک خیمه خدا با آدمیان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.» (مکاشفه ۲۱ : ۳)

لوسیفر کروی که در آسمان خویشتن را بر افراشته بود، از جایگاه خود ساقط شده، به عنوان دشمن خدا بر زمین آمده، فساد و ویرانی را با خود به ارمغان آورد. وی می‌خواست انسانهای خلق شده به شباهت خدا را از مشارکت با پروردگار و خداوند محروم سازد و آنها را به گمراهی و مرگ سوق بدهد. در حزقیال ۲۸ : ۱۲ آمده است که لوسیفر پیش از هبوط آدم در عدن بود. در متن فوق، خدا مستقیم شیطان را در پادشاه صور مخاطب می‌سازد. کتاب مقدس به ما می‌آموزد که شیطان می‌تواند انسانها و حتی جانوران را اسیر خود سازد. خداوند روحهای ناپاک را از دیوزدگان بیرون می‌کرد. (متی ۴ : ۲۴) در مرقس ۵ : ۹ می‌خوانیم که دیو شخصاً از دهان دیوزده صحبت کرد: «پس از او پرسید: اسم تو چیست؟ به وی گفت: نام من لجنون است زیرا که بسیاریم.» این مرد نه تنها زیر سلطه شیطان بود بلکه در قید بسیاری از روحهای شریر قرار داشت.

در باغ عدن درختان بسیاری بودند و در میان آنها درخت حیات و درخت معرفت نیک و بد نیز بودند. در ماجرای هبوط سخن از خوردن یک میوه معمولی و طبیعی نبود. هبوط به شکل دیگری رخ داد. به علاوه در پیدایش باب ۳ چیزی درباره سبب عنوان نشده است، بلکه تنها سخن از خوردن یک میوه است. ما در پیدایش ۳ : ۷ چنین می‌خوانیم: «آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته سترها برای خویشتن ساختند.» رخداد هولناکی بود، آنها مجبور شدند عریانی طبیعی خود را با برگهای درخت انجیر بپوشانند. آنها چشمان خویش را با چیزی نبسته بودند و دهان خود را نپوشانیدند بلکه قسمت پایین تن خود را با سترهای ساخته شده از برگ انجیر پوشانیدند.

ما در شرح حادثه‌ای که در باغ عدن رخ داد، با عبارات و مفاهیمی مانند: "به نظر خوش نما" (شهوت چشم) "اغوا شدن" و غیره مواجه می‌شویم. هر مرد و زنی می‌داند که وسوسه شدن به خاطر شهوت چشم، فکر و نفس، چه مفهومی می‌تواند داشته باشد. ما باید به گفته خود حوا توجه کنیم: «مار مرا اغوا نمود.» (فریفت) (آیه ۱۳) زن فوطیفار سردار مصری دید که یوسف خوش اندام و نیکو منظر است: «و بعد از این امور واقع شد که زن آقاییش بر یوسف نظر انداخته، گفت: با من هم خواب شو.» (پیدایش ۳۹ : ۷) او سپس برای بد نام کردن یوسف چنین ادعا کرد:

«... او نزد من آمد تا با من بخوابد...» (آیه ۱۴) زمانی که دختر یا مرد جوانی فریفته می‌شود، کار به خوردن بستنی یا لیوانی شیر نمی‌انجامد.

در خروج ۲۲ : ۱۶ مفهوم عمل فریب (اغوا) به صورت دقیق بیان شده است: «اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده، با او هم بستر شد...» پولس می‌داندست که در باغ عدن چه رخ داده بود، و گر نه نگرانی خود درباره کلیسا را با عبارات زیر عنوان نمی‌کرد: «زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی، زیرا که شما را به يك شوهر نامزد ساختم تا باکره‌اي عقیقه به مسیح سپارم. لیکن می‌ترسم که چنان که مار به مکر خود حوّا را فریفت، هم چنین خاطر شما هم از سادگی‌اي که در مسیح است، فاسد گردد.» (دوّم قرن‌تیان ۱۱ : ۲ - ۳) پولس درباره هبوط نیز چنین می‌نویسد: «و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.» (اوّل تیموتاؤس ۲ : ۱۴)

پس از هبوط انسان در گناه، خداوند خدا به حوّا (درست بعد از ارتکاب عمل) گفت: «... الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم، با الم فرزندان خواهی زایید...» (پیدایش ۳ : ۱۶) این اشارات ابهامی در مورد اصل قضیه باقی نمی‌گذارد. قرار نشد حوّا در درد و ناراحتی غذا بخورد، در صورتی که وی با خوردن میوه‌اي معمولی خطا کرده بود، درست آن بود که به این شکل مجازات می‌شد. تا به حال پیش نیامده است که زنی به صرف خوردن يك میوه بچه‌دار شود. خداوند خدا می‌داندست چه اتفاقی رخ داده و به چه صورتی باید مجازات بکند. به همین خاطر، تا به امروز هر زنی در شرایط معمولی با درد بچه‌هاي خود را به دنیا می‌آورد، خداوند چنین مقرر کرد و این مسئله خاطرة هبوط را تداعی می‌کند.

کسی که به این عبارت بسنده می‌کند، یعنی "مار مرا اغوا نمود که خوردم" باید امثال ۳۰ : ۲۰ را نیز بخواند: «هم چنان است طریق زن زانیه، می‌خورد و دهان خود را پاک می‌کند و می‌گوید، گناه نکردم.»

خداوند مار را نفرین کرده گفت: «... چون که این کار را کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد.» (پیدایش ۳ : ۱۴) به عبارتی تا به آن لحظه مار ایستاده راه می‌رفت، چون در غیر این صورت این حکم، بی‌مفهوم بود. ولی آیه زیر اهمیت زیادی برای درک موضوع دارد: «و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم، او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.» (پیدایش ۳ : ۱۵) طبق شهادت خداوند خدا صحبت از دو ذریت است، ذریت مار و ذریت زن. در سر تا سر کلام ذریت به مفهوم نسل است.

شیطان که يك روح هبوط شده و فاقد جنسیت است، نه می‌تواند بیافریند و نه صاحب فرزند شود. به همین خاطر بود که وی از جانوری ناطق که در آن زمان نزدیک‌ترین موجود به انسان بود، استفاده کرد. در باب ۳ پیدایش، می‌بینیم که مار و حوّا به راستی با هم گفت و گو کرده‌اند. ما در این بخش از کلام پرسش و پاسخ رد و بدل شده را می‌خوانیم. دلایلی که مار آورد به طور کامل آورده شده‌اند. تنها بعد از لعنت بود که مار به يك خزنده تبدیل شد و شکل اصلی خود را از دست داد. (پیدایش ۳ : ۱۴)

در باغ عدن مکالمه با این پرسش معروف شروع شد: «آیا خدا حقیقت گفته است؟...» امروزه نیز مار قدیمی از همین ترنند استفاده می‌کند تا انسان را نسبت به کلام حق مشکوک سازد. پس، مار حوّا را به دام انداخت و درباره کلام فلسفه بافی کرد و آن را استادانه تحریف کرد. او سپس دروغ بزرگ خود را عنوان کرد: «... هر آینه نخواهید مرد... چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید شد.» (پیدایش ۳ : ۴ - ۵) این يك حرف دلپذیر بود و حوّا نیز به دام افتاد. عبارتی مانند: "چشمان شما باز می‌شود" و "مانند خدا خواهید شد" به چه درد انسان خوردند وقتی که آنها از خدا جدا گشته و در معرض مرگ و فنا قرار گرفتند؟ از آن زمان به بعد، هر انسانی می‌تواند اعمال خود را بسنجد

و خوبی را از بدی و حقیقت را از دروغ تشخیص دهد. به همین خاطر است که در روز داوری انسانها درباره کردار و اعمال خود مسؤول بوده، داوری خواهند شد.

در کتاب مقدس یونانی، در پیدایش ۳ : ۱ چنین می‌خوانیم: "Ho Ophis ... که ترجمه آن مار است. طبق روایات قدیمی عبری، هیوط به یک آمیزش جنسی ربط پیدا می‌کند. یک مفسر چنین نوشت: "آن فرشته که بر مار سوار بود به حوا نزدیک شد و وی آبستن گردید و قانن را به دنیا آورد." (F. Braun, Blicke INS Wort, S. 67)

همان طوری که می‌دانید طبع و ویژگیهای هر انسانی به واسطه وراثت به او رسیده است. این خصوصیات درکروموزنها وجود دارند. اتحاد سلولهای جنسی باعث می‌شود ویژگیهای ژنتیکی از یک نسل به نسل دیگر منتقل شود. طبع گناه آلود مار (یعنی شیطان) از این راه وارد نسل انسانها شد. این یک طبع سرکش و خدا ستیز بود. شیطان که به واسطه ناطاعتی و عصیان، انسان را در دام مرگ گرفتار کرده بود، بر قدرت مرگ حاکم بود. لذا نیاز بود رهاننده در یک بدن جسمانی ظاهر شود. «... و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند.» (عبرانیان ۲ : ۱۴ - ۱۵)

خداوند با غلبه بر مرگ و قیام پیروزمندانه خویش، دو نوع کلید به دست آورد، کلیدهای مرگ و کلیدهای عالم مردگان (مکاشفه ۱ : ۱۸) خداوند چنین فرموده بود: «... بارور و کثیر شوید...» (پیدایش ۱ : ۲۸) او خود ازدواج را نهادینه کرده و اولین زوج را با هم پیوند داده بود. با شکستن قانون اولین پیوند بود که هلاکت وارد عالم شد. به عبارت دقیق‌تر اختلاطی مرگبار رخ داد. قانون این است که هر موجودی با هم نوع خود بپیوندد و زوج تشکیل بدهد. هر جانور باید موافق با جنس خود تکثیر شود. ولی ما با موجودی سر و کار داریم که حامل اختلاطی بر خلاف خواست پروردگار بود. شیطان به واسطه مار مسؤول چنین اختلاطی شد، اختلاطی که پیش از آفرینش اصلی وجود نداشت. مار، حوا را فریفت و اغفال کرد و بعد از آن جریان بود که حوا به آدم پیوست. خدا نمی‌توانست چنین وضعیتی را بپذیرد، زیرا اتفاقی که افتاده بود بر خلاف خواست اصلی او بود. چیزی که از خواست خدا حاصل نمی‌شود، قادر نیست تن به اراده پروردگار بدهد یا با آن هماهنگ شود.

آدم ناگهان دریافت که محبوبه‌اش حوا، آن کس که از او گرفته شده بود و به وی داده شده بود دیگر باکره نیست! چه وحشتناک بود! حوا اول به مار پیوست و سپس با آدم برای نخستین بار آمیزش کرد. به این صورت بود که هیوط انسان رخ داد. از این دو آمیزش که در فاصله کوتاهی از یک دیگر صورت گرفته‌اند، دو نفر متولد شده‌اند، قانن و هابیل.

امروز نیز اتفاق می‌افتد که "دو قلوهای" از پدران متفاوتی به دنیا بیایند. دو مورد معروف این پدیده در فرانسه و سوئد مشاهده شده‌اند. در استکهلم، خانم بیورلن (Bjoerlen) هم زمان یک بچه سیاه چرده و یک بچه مو بور با چشمانی آبی به دنیا آورد. آقای بیورلن شوهرش با دیدن نوزاد سیاه چرده حاضر نشد مسؤولیت بچه‌ای که از او نبود را متقبل شود. پس از مدتی مجادله قضایی، خانم بیورلن اعتراف کرد که با یک مرد سیاه پوست رابطه نزدیکی داشت. به عبارتی او در یک روز واحد هم با شوهرش آمیزش کرد و هم با معشوقه‌اش. در شهر مارسسی فرانسه نیز، خانم دووال (Duvalle) هم زمان دو بچه، یکی سفید پوست و دیگری سیاه پوست به دنیا آورد. کسی که پیدایش ۳ : ۱۵ را با دقت مطالعه می‌کند، در می‌یابد که خدا پس از هیوط به دو ذریت اشاره می‌کند. یعنی ذریت مار و ذریت زن، از آغاز سخن از دو نسل است. تفاوت این دو نسل به منشاء طبیعی آنها محدود نمی‌شود بلکه می‌توان از دو ذریت یا نسلی روحانی نیز سخن گفت.

جالب توجه آن است که در هیچ نسب نامه‌ای چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید، اشاره نشده است که قانن پسر آدم است. به همین ترتیب هیچگاه آدم به عنوان پدر قانن معرفی نشده است. لذا حوا مادر جمیع زندگان خوانده می‌شود، در حالی که آدم پدر جمیع زندگان نیست. (پیدایش ۳ : ۲۰) در صورتی که قانن به راستی پسر نخست‌زاده آدم بود، شایسته بود در نسب‌نامه‌ها جایگاه خاصی داشته باشد.

اگر چه حوا، پس از به دنیا آوردن پسر نخست‌زاده خویش می‌گوید: «مردی از یهوه حاصل کردم.» (پیدایش ۴ : ۱) اما باید به این مسئله توجه کرد که در آن زمان نه قابله‌ای بود و نه پزشکی. دردها وحشتناک بودند و آدم نمی‌دانست چگونه به داد او برسد. به همین خاطر حوا در زمان زاییدن به خداوند فریاد برآورد. درست بعد از آن در آیه ۲ چنین می‌خوانیم: «او بار دیگر برادر او هابیل را زایید...» در ترجمه رسمی خاخامها چنین می‌خوانیم: «و [حوا] ادامه داده برادر او را زایید.»

از قرار معلوم، یوحنا رسول می‌دانست در باغ عدن چه رخ داده بود، زیرا چنین می‌نویسد: «نه مثل قانن که از آن شریر بود و برادر خود را کشت...» (اول یوحنا ۳ : ۱۲) [در برخی ترجمه‌ها این آیه چنین ترجمه شده است: «و نه مانند قانن که زاده شریر بود و برادر خویش را کشت. اصطلاح از شریر (Ek tou ponhrou) این مسئله را می‌رساند، مقایسه شود با متی ۱ : ۲۰... از روح القدس (Ek pneumatos estin agiou) است - مترجم] ممکن نیست یوحنا، با به کار بردن اصطلاح شریر که به عنوان پدر قانن معرفی می‌شود، آدم را مد نظر داشته باشد. یوحنا به ایمانداران چنین می‌نویسد: «... از آنجا که بر شریر غالب شده‌اید...» (اول یوحنا ۲ : ۱۳ - ۱۴) زمانی که یوحنا واژه شریر را به کار می‌برد، منظورش شیطان است. در مکاشفه ۲۰ : ۲، شیطان به عنوان اژدها و مار قدیم و ابلیس معرفی می‌شود. ما با مطالعه کلام یاد می‌گیریم که منظور از شریر، یعنی متضاد خدا، کیست. خدا یکتا نیکو است. در دعای "ربانی" گفته می‌شود: «و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما را رهایی ده.» (متی ۶ : ۱۳) شیطان، آن بد خواه خدا همان شریر و بد کار است. به بیان دیگر هر چه بر خلاف خدا است، از شیطان سرچشمه می‌گیرد.

قانن فردی پر از رشک و حسد بود، او نخستین آدمکش و قاتل است. شیطان از اول قاتل بود. (یوحنا ۸ : ۴۴) او در آسمان کسی را نکشت، بلکه قتل در زمین صورت گرفت. نمی‌توان قانن را به آدم نسبت داد، زیرا آدم به صورت پروردگار قدوس آفریده شد. شریر از خدا نشأت نمی‌گیرد. شیطان با کمک مار، مستقیم وارد نژاد بشر شد تا انسانها را گمراه کرده، آنها را به سوی هلاکت هدایت کند. ضروری بود که خدا تن گرفته به زمین بیاید تا ما را از قید شیطان فدیة کند. زمانی که فدیة شدگان وارد میراث خود شوند، صاحب زمین خواهند شد، زیرا ارادة اصلی خدا این است. آنها به عنوان برگزیدگان دوباره در جایگاه خود قرار خواهند گرفت.

در یهودا ۱۴ آمده است که خنوخ هفتمین نفر بعد از آدم بود، قانن هیچ به حساب نمی‌آید، هابیل نیز قبل از این که فرزندی از خود به جا بگذارد کشته شد. به همین خاطر است که نسب‌نامه آدم به واسطه شیت دنبال می‌شود. در این باره نیز مشاهده می‌کنیم که کلام خدا کامل و دقیق است. نسب‌نامه فوق به این ترتیب است: آدم، شیت، انوش، قینان، مهللنیل، یارد و خنوخ. (پیدایش ۵ : ۵ - ۱۸ و لوقا ۳ : ۳۷)

همان طوری که دردهای زایمان زن، او را به یاد عهد شکنی اولیه می‌اندازد، به همین ترتیب ختنه نیز باید این امر را برای مرد تدایی کند. زمانی که خدا با ابراهیم و ذریت او عهد بست ختنه شرط عهد شد: «این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود.» (پیدایش ۱۷ : ۱۰) ختنه به عنوان عهده جاوید مقرر شد، هر کس تن به سنت نمی‌داد باید از قوم منقطع می‌شد، زیرا عهد خدا را زیر پا می‌گذاشت. (آیه ۱۸) موسی فراموش کرد پسر خویش را ختنه کند و خداوند خواست وی را بکشد: «آنگاه صفوره

سنگی نیز گرفته، غلغله پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته، گفت: تو مرا شوهر خون هستی!» (خروج ۴ : ۲۵)

در متی ۱۳، خداوند آشکارا از دو ذریت یا نسل روحانی سخن می‌گوید: «... آن که بذر نیکو می‌کارد پسر انسان است، و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو ابنای ملکوت و کرکاسها، پسران شیرینند.» (متی ۱۳ : ۳۷ - ۳۸) [در زبان یونانی و در زبان مبدأ این کتاب از يك کلمه برای بذر و ذریت استفاده می‌شود. - مترجم] عیسی به مردان سخت دل و زیر تسلط شیطان چنین گفت: «شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آن جهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ می‌گوید، از ذات خود می‌گوید، زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.» (یوحنا ۸ : ۴۴)

ذریت مار به اندازه ذریت زن حقیقی بود. قانن ذریت مار بود، در حالی که ذریت زن، همان مسیح بود. پولس با درک این مسئله در رساله خود به غلاطیان، درباره ذریت موعود زن می‌نویسد: «... و به نسل تو، که مسیح است.» (غلاطیان ۳ : ۱۶) «... تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد...» (آیه ۱۹) ما در عهد عتیق به این عبارت بر می‌خوریم: «... چون جان او را قربانی گناه ساخت. آنگاه ذریت خود را خواهد دید...» (اشعیا ۵۳ : ۱۰) هر ذریت یا تخم موافق جنس اصلی خود به بار می‌آید. این قانون خدا است. در اینجا است که مفهوم واژه عداوت روشن می‌شود: «و عداوت در میان تو و زن و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم...» (پیدایش ۳ : ۱۵) شیطان با کمک مار وارد حوزه بشریت شد تا نظام خدا را از بین ببرد. به همین دلیل، ضروری بود، پروردگار به واسطه زایش وارد قلمرو بشری شود تا عداوت و مرگ به عمل آمده را نیست و نابود کند. (افسسیان ۲ : ۱۳ - ۱۶) خداوند در جسم خود فدیة را محقق نمود تا دوباره در درون فدیة شدگان منزل کرده، ساکن شود. او فدیة شدگان را از حوزه نفوذی ابلیس خارج کرده، آنها را به ملکوت خدا منتقل کرد. خدا استحقاقات و قدرت شیطان را در هم شکست و در مسیح بر آن چیره شد. (کولسیان ۲ : ۱۵)

با توجه به این نکته که شیطان در جسم انسان نفوذ کرد و با ترفندهای خود وارد خون بشر شد، ضروری بود که پروردگار در جسم و خون ما نیز مشارکت داشته باشد، او این کار را با گرفتن شکلی انسانی در پسر انجام داد. زندگی ما و نجات جان ما به این حرکت خدا بستگی داشت. به همین دلیل است که در خارج از مسیح راهی برای آشتی با خدا و رهایی بشر، وجود ندارد. آشتی و فدیة تنها و منحصرأ از راه خون برة خدا امکان پذیر است. در فدیة دهنده خون یهودی جاری نبود بلکه خونی پاک و مقدس. خون مسیح، الهی بود و حیات الهی در آن قرار داشت.

نظریة تکامل بی‌اساس است. تکاملی صورت نگرفته است، دانشمندان معتقدند می‌توانند با قیاس و مطالعه چند جمجمه و اسکلت که پیدا کرده‌اند، آن را ثابت کنند. در درون يك مجموعه ممکن است چندین گونه با ظاهری متفاوت باشد، حتی ممکن است این تنوع در بشر نیز وجود داشته باشد. یهودا ۷ از (بشر دیگری) سخن می‌گوید. پولس در اول قرن‌تین ۱۵ : ۳۹ می‌نویسد: «هر گوشت از يك نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان، دیگر است و گوشت بهایم، دیگر و گوشت مرغان، دیگر و گوشت ماهیان، دیگر. [کلمات مورد نظر در یونانی sarx و عبری Bashar است، ترجمه این کلمات عبارتند از بشر، گوشت و جسم - مترجم]

باید فقدان يك حلقه را در ماجرای عدن جست و جو کرد، مار اصلی همان موجودی است که در انگلیسی بدان The missing link (حلقه گم شده) گفته می‌شود. دانشمندان هنوز به دنبال این حلقه گمشده هستند. به خاطر تنوع اشکال اسکلتها و جمجمه‌ها است که دانشمندان فهمیده‌اند که چنین گونه‌ای از بشر وجود داشت. محققان در این مورد به هیچ پاسخ قاطعی نرسیده‌اند، لذا به تحقیقات خود ادامه می‌دهند. پاسخ به این رازها تنها در این کتاب پر رمز یعنی کتاب مقدس یافت می‌شود.

یکی از گونه‌های بشر، حاصل آمیزش مار با حوا بود. این همان نسل قانن است. گونه دیگر، از فرزندان آدم و حوا تشکیل شد که شاخه اصلی این گونه از شیث است. آدم و حوا پسران و دختران بسیار داشتند و شیث با یکی از خواهران خود ازدواج کرد: «و ایام آدم بعد از آوردن شیث ۸۰۰ سال بود، و پسران و دختران آورد. پس تمام ایام آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد.» (پیدایش ۵: ۴ - ۵) سپس گونه‌ای دیگر که حاصل اختلاط دو نسل بود به وجود آمد. اولاد قانن که با اصطلاح "فرزندان آدمیان" در کتاب مقدس معرفی می‌شوند، هنوز کمی از جذابیت لوسیفر را داشتند. زمانی که مردان نسل شیث که به پسران خدا معروف هستند: «پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشان می‌گرفتند.» (پیدایش ۶: ۲) به خاطر این اختلاط است که خدا بر آن شد تا تیره بشری را منقرض کند، زیرا لازم بود مسیح از یک نسل پاک جسمانی به دنیا بیاید. به همین خاطر پس از طوفان نوح تنها یک نسل طبیعی بشری باقی مانده است. این نسل از آدم است. همه نژاد بشری که در سرتا سر زمین پراکنده‌اند از سام، حام و یافث که پسران نوح هستند، به وجود آمده‌اند. (پیدایش ۹: ۸ - ۹ اعمال ۱۷: ۲۶) ولی این دو تیره روحانی تا به آخر در میان ملل وجود خواهند داشت. پاسخ درباره این که چه کسی و چرا و چگونه به یکی از این دو تیره و نسل تعلق دارد بر عهده خداوند خدا است. ولی ما می‌توانیم خود را بیازماییم، هر کس به کلامی که از خدا صادر شده است، گوش می‌دهد، به آن ایمان می‌آورد و به کار می‌بندد، از ذریت، کلمه و روح خدا است. و هر کس که در درون خود کلام را رد کرده و بر خلاف آن سخن می‌گوید، هیچ پیوند و نسبتی با خداوند ندارد. دست کم این چیزی است که از رفتار چنین شخصی بر می‌آید. البته هنوز روز فیض است و هر کس بخواهد می‌تواند به عیسی مسیح خداوند روی آورد و او را دنبال کند.

شیطان از بالای کوهی بسیار رفیع، همه ممالک جهان و جلال آن را به خداوند ما نشان داد و بدو گفت: «... اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.» (متی ۴: ۸ - ۹) خداوند ما می‌دانست که باید خون خود را برای فدیة به زمین می‌ریخت تا با این کار آزادی کسانی که برای زندگی جاوید مقرر شده بودند را به دست آورد. خداوند به عنوان مالک اصلی، وسوسه یعنی شیطان را از خود راند و حاضر نشد پیشنهاد وی را بپذیرد.

یک مزمورسرا چنین سروده است: «ای خدا برخیز و جهان را داوری فرما زیرا که تو تمامی امتها را متصرف خواهی شد.» (مزمور ۸۲: ۸) پولس رسول با این عبارات این مسئله را عنوان می‌کند: «و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح، اگر شریک مصیبت‌های او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.» (رومیان ۸: ۱۷) این رویداد در پایان این عصر رخ خواهد داد. ما این امتیاز را داریم تا در عصری زندگی کنیم که در آن همه اسرار و رازهای کلام مکشوف شده‌اند، از جمله راز مربوط به حوادث باغ عدن.

فصل بیست و یکم: عادل شمردگی

با توجه به این که انسان محکوم شده بود، لازم می‌نمود عادل شمردگی او نیز مطرح شود. عادل شمردگی بدین مفهوم است که در روند قضایی، اتهام برداشته و باطل شود. عادل شمردگی بدین مفهوم نیست که کسی به خاطر نبود مدارک تبرئه شود بلکه بدین معنی است که جرمی متوجه طرف متهم نیست و به عبارتی دیگر تحت تعقیب نیست. داستان از این قرار است که متهم هیچ جرمی مرتکب نشده است و تنها به خاطر يك متهم کننده به دادگاه آمده است، ولی متهم کننده نتوانست کاری بکند، زیرا موفق نشد جرم متهم را اثبات کند. شکایت پس گرفته شد، و دادستان مجبور شد پرونده شکایت را ببندد زیرا دیگر پیگردی در کار نیست.

باید به این دو نکته اساسی توجه کرد، از طرفی انسان علیه خدا گناه کرده است لذا به بخشش (آمرزش) نیازمند است ولی عادل شمردگی در اندیشه الهی بدین ترتیب است که خدا در مسیح، فردی که بخشیده است را می‌بیند، از دید پروردگار چنان است که فرد مورد نظر هیچگاه گناهی مرتکب نشده است. يك ضرب‌المثل این دنیایی می‌گوید "بخشیده شد اما فراموش نشد." ما حتی اگر يك دیگر را با تمامی دل ببخشیم باز هم زمانی می‌رسد که گذشته را به یاد می‌آوریم. اما نزد خدا چنین نیست. او گناهان ما را می‌بخشد و دیگر به خاطر نمی‌آورد. هیچ کسی حق ندارد بر کسی که نزد خدا عادل شمرده شده است مدعی شود. کسی که گذشته را دوباره مطرح می‌کند مقصر است و بخشش و عادل شمردگی خود را باطل می‌کند.

با توجه به این که انسان ناخواسته در گناه متولد می‌شود، خدا محکومیت انسان را به گردن گرفت. خدا به خاطر عدالت خویش، این رأی محکومیت انسان را به واسطه شریعت صادر کرده بود. ولی او در رحمت خود به واسطه کفاره‌ای که در پسر محقق شد، عادل شمردگی کاملی برای انسان فراهم کرد. در کلام چنین آمده است: «و حال آن که به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ما شفا یافتیم.» (اشعیا ۵۳ : ۵)

پولس در رساله خود به رومیان مسئله عادل شمردگی کتاب مقدسی را تشریح و تبیین کرده است. او ضمن ارائه مطالب فراوانی در این باب نشان داد چگونه عادل شمردگی، به ما عطا شد تا بتوانیم از آن برخوردار شویم. او درباره انجیل عیسی مسیح، چنین نوشت: «زیرا از انجیل مسیح عار ندارم چون که قوت خدا است، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اول یهود و پس یونانی، که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنان که مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.» (رومیان ۱ : ۱۶ - ۱۷) نه تنها خدا ما را از مرگ و سرگردانی نجات داد، بلکه عادل شمردگی را به صورت تام به انسان عطا کرد و عدالت الهی خویش را به وی بازگرداند. دیگر نیازی نیست که انسان با اعمال و زحمات شخصی خود در صدد کسب عادل شمردگی باشد، زیرا که عدالت الهی به وی عطا شده است. عدالتی که انسان به واسطه اعمال خیر کسب می‌کند، از دید خدا بی‌ارزش است و تلاش برای کسب عادل شمردگی به این روش می‌تواند به بزرگترین مانع سلوک روحانی ما مبدل شود. در کتاب مقدس چنین نوشته شده است: «از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد...» (رومیان ۳ : ۲۰)

عمل قدرتمند و مطلق پروردگار باعث شد انسان از گم گشتگی و سرگردانی‌ای که بدان محکوم شده بود، رهایی یابد و دوباره به جایگاه اصلی خود در حضور خدا برگردد. این مطلب هسته پیغام خوش انجیل عیسی مسیح را تشکیل می‌دهد. خدا نه تنها ما را بخشید بلکه عادل شمرده و عدالت خویش را به ما عطا کرد: «یعنی عدالت خدا که به وسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند، و به فیض او مجانی عادل شمرده می‌شوند به وساطت آن فدیة‌ای که در عیسی مسیح است.» (رومیان ۳ : ۲۲ - ۲۴)

از این رو جایی برای اعمال یا تلاش شخصی برای کسب یک عادل شمردگی مخصوص به خود باقی نمی‌ماند. بر ما است که به پیغام الهی، یعنی انجیل عیسی مسیح، جایگاهی شایسته بدهیم. این پیغام که رهایی و سعادت را به ارمغان می‌آورد، باید به همه جای گیتی اعلام شود. بشریت با خدا آشتی داده شد: «برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد.» (رومیان ۳ : ۲۶) ایمان به بنیانگذار یا پیامبر یک دین یا یک مکتب، نمی‌تواند عادل شمردگی را به بار آورد، بلکه تنها با ایمان به عیسی مسیح است که انسان عادل شمرده می‌شود، زیرا خدا و انسان در مسیح با هم ملاقات کرده، آشتی کرده‌اند. روشهایی که مذهب در جلوی ما می‌گذارد ارزشی ندارند: «زیرا یقین می‌دانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می‌شود.» (رومیان ۳ : ۲۸)

از قرار معلوم، پولس چنان تحت تأثیر مکاشفه عادل شمردگی قرار گرفته بود که همه زوایای این تعلیم را تبیین کرد. از باب ۳ تا باب ۸ رومیان، نقشه خدا برای نجات بشر را مو شکافانه تبیین می‌کند. با خواندن این بخش از کتاب مقدس با چشم انداز و دامنه عمل نجات آشنا می‌شویم. هر کس تنها نیاز به آن دارد که عطیة الهی را قبول کند و شکر را به جا آورد. هر کس بر آن باشد که با اعمال خود به نزد خدا عادل شمرده شود، هیچگاه قادر نخواهد بود به مفهوم واقعی و کامل عمل تامی که خدا برای ما کرد، پی ببرد. تلاش شخصی‌ای که فرد انجام می‌دهد مانع آن می‌شود که فرد کار خدا را ببیند: «و اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود.» (رومیان ۴ : ۵)

در سرگذشت ابراهیم، درسی است که برای ما جنبه حیاتی دارد. ما در این شرح، در می‌یابیم که کسی مورد خطاب خدا قرار گرفته و وعده را دریافت نموده است. دیگر به خود و شرایط اطراف خود نگاه نمی‌کند بلکه با همه وجود خود به گفته خدا ایمان می‌آورد. با وجود این که چیزهای وعده داده شده، هنوز وجود ندارند، او آنها را می‌بیند و خدا را به خاطرشان شکر می‌کند. چنین شخصی در یقین ایمان زندگی می‌کند و به بیانی روشن‌تر اعتقاد راسخ دارد که خدا به وعده خویش عمل می‌کند.

در رومیان ۵ : ۱ چنین آمده است: «پس چون که به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم به وساطت خداوند ما عیسی مسیح» پولس رسول خاطر نشان می‌سازد که ما به واسطه ایمان، به موقعیت فیض نازل شده‌ایم و می‌توانیم در امید پر جلال خدا فخر کنیم اگر چه در نیاز و تحت آزار باشیم. رسول امتها در ادامه می‌نویسد: «پس چقدر بیشتر الآن که به خون او عادل شمرده شدیم، به وسیله او از غضب نجات خواهیم یافت.» (رومیان ۵ : ۹) او مرتب خاطر نشان می‌سازد که سخن از هر ایمانی نیست، بلکه تنها ایمان به عیسی مسیح مصلوب شده و خون مقدسش که ریخته شده و رهایی تام برای ما به ارمغان آورده، ارزشمند است و بس. پولس رسول با این عبارات خلاصه روند نجات را تشریح و تبیین می‌کند: «پس هم چنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، هم چنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات. زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، هم چنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید.» (رومیان ۵ : ۱۸ - ۱۹) همان طوری که ملاحظه می‌کنیم، از زمان آدم حکم مرگ شامل همه انسانها شد، لذا باید ایمان داشته باشیم که این حکم، لغو شده و ما به نزد خدا فیض یافته و کاملاً عادل شمرده شده‌ایم.

در باب ۶ رساله به رومیان، می‌بینیم که چگونه بر مثال مرگ مسیح متحد شده‌ایم و به چه صورتی با او مصلوب و دفن شده، برای زندگی تازه و الهی همراه خداوند قیام کرده‌ایم.

رومیان باب ۷ عجز و ناتوانی بشر را خاطر نشان می‌کند، انسانی که به خاطر گناه دچار احساس فریب خوردگی شده است و فشار سنگین یک شریعت سخت را بر دوش خود حس می‌کند. تنها در جایی که شریعت است، ممکن

است قانون شرع زیر پا گذاشته شود. در صورتی که خدا شریعت خود را به صورت احکام و فرایض در سینا نازل نمی‌کرد، ممکن نبود که انسانها بتوانند آن چه را که به دیده خدا درست است، تشخیص بدهند. به بیان دیگر، احکام داده شده‌اند تا انسانها متوجه تخطی و گناهان خود شوند. داور عادل هم چنان با اعطای شریعت، رأی به محکومیت انسان داد، در حالی که زمانی که به عنوان رهاننده آمد، فیض و رحمت را برای بشریت به ارمغان آورد: «... رحم بر داوری مفتخر می‌شود.» (یعقوب ۲ : ۱۳)

بدین ترتیب انسان متوجه اسارت و بردگی خود می‌شود و به این واقعیت پی می‌برد که در قید عادات، هوسها و شهوتها و غیره گرفتار است. احساس عجز و ناتوانی در این اسارت وحشتناک چنان است، که بشر فریاد می‌زند: «که آن چه می‌کنم نمی‌دانم زیرا آن چه می‌خواهم نمی‌کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم به جا می‌آورم ... زیرا می‌دانم که در من یعنی در جسمم هیچ نیکی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اما صورت نیکی کردن نی ... وای بر من که مرد شقی‌ای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟» (رومیان ۷ : ۱۵ - ۲۴) هر انسانی که به مسیح ایمان می‌آورد باید این فرایند را طی کند، در غیر این صورت بازگشتی در کار نخواهد بود.

پس از این مرحله آن چه که در باب ۸ تشریح شده جامعه عمل می‌پوشد، یعنی انسان يك واقعیت الهی را تجربه می‌کند. انسانی که به واسطه ایمان به مسیح و عمل نجات بخش تام او عادل شمرده می‌شود، می‌تواند با شادی فریاد کند: «پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند.» (رومیان ۸ : ۱) آنها با خدا آشتی کرده وارد استراحت الهی شده‌اند.

شیطان آن مدعی برادران (مکاشفه ۱۲ : ۱۰) و کسانی که در اختیار او قرار گرفته‌اند، همیشه علیه ایمانداران و عادل شمرده شدگان اتهاماتی مطرح می‌کنند. پولس با در نظر گرفتن این وضعیت، چنین ندای پیروزی سر می‌دهد: «کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟ کیست که بر ایشان فتوی دهد ...» (رومیان ۸ : ۳۳ - ۳۴)

مسئله عادل شمرده‌گی به يك رساله تعلیمی محدود نمی‌شود بلکه لازم است که انسان این حالت را تجربه کند. عادل شمرده‌گی مرحله دوم روند بخشش الهی است. خدا باید انسان را به خاطر جرم و تقصیری که مرتکب شده بود، محکوم می‌کرد. عمل فدی به واسطه ریخته شدن خون بزه باعث شد که بدهی انسان بخشیده شود، به عبارتی کفاره واقعی داده شد. دیگر کسی نمی‌تواند ادعایی علیه ما عنوان کند، اگر چه شیطان با غضب می‌کوشد این کار را بکند. وی کوشید با مارتین لوتر این کار را بکند در حالی که این اصلاحگر معروف که از یقین ایمان برخوردار شده بود فریاد کرد: «عادل به ایمان زیست می‌کند.» عادل شمرده‌گی منحصرأ به واسطه ایمان به فدی تامی که عیسی مسیح به عمل آورد، حاصل می‌شود.

همان طوری که بشر با بازگشت خویش متوجه خدا می‌شود و پایان زندگی کهنه خود را تجربه می‌کند، با تولد از بالا زندگی جدیدی را از سر می‌گیرد. به همین ترتیب پس از بخشش (که به رنجها و مرگ مسیح مربوط می‌شود.) عادل شمرده‌گی صورت می‌گیرد. عادل شمرده‌گی به قیام و زندگی الهی مربوط می‌شود: «که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد.» (رومیان ۴ : ۲۵)

درست همان طوری که مسیح به راستی مرد، به همین ترتیب گناهان ما نیز بخشیده شده‌اند. همان طوری که مسیح به راستی رستاخیز نمود، ما نیز يك بار برای همیشه عادل شمرده شده‌ایم.

يعقوب رسول نشان مي‌دهد چگونه عادل شمردگي الهي بر اساس گفته خدا، با اطاعت يعني به جا آوردن اعمال مطابق با كلام كامل مي‌شود: «مي‌بيني كه ايمان با اعمال او عمل كرد و ايمان از اعمال، كامل گرديد. و آن نوشته تمام گشت كه مي‌گويد: ابراهيم به خدا ايمان آورد و براي او به عدالت محسوب گرديد، و دوست خدا ناميده شد.» (يعقوب ۲ : ۲۲ - ۲۳)

بايد يادآور شد كه اعمال به تنهائي باعث عادل شمردگي بشر نمي‌شوند، بلكه آنها بخشي از عنصر عادل شمردگي از راه ايمان هستند. كسي كه به خدا ايمان دارد مطابق آن چه خدا امر مي‌كند عمل مي‌كند. ابراهيم ايمان داشت كه خدا پسر او اسحاق را از مردگان زنده خواهد كرد و آماده بود تا دلبنده خويش را به عنوان قرباني تقديم كند، به عبارتي فرمان خدا را به جا آورد. با توجه به چنين ايماني، اطاعت از امر خدا براي او دشوار نمي‌نمود. يعقوب به آن دسته از اعمال و كارهايي كه انسانها با اراده خود براي گرفتن چيزي از خدا به جا مي‌آورند، اشاره نمي‌كند، بلكه منظور وي عمالي است كه براي اطاعت از دستور خدا و كلام وي به جا آورده مي‌شوند. ايماندار واقعي به گفته خدا عمل مي‌كند: «شما دوست من هستيد اگر آن چه به شما حكم مي‌كنم به جا آريد.» (يوحنا ۱۵ : ۱۴) ايمان بدین صورت "نفس مي‌كشد" و احيا مي‌شود.

انساني كه از راه ايمان به عيسي مسيح عادل شمرده شد، مانند كسي كه هرگز گناه نكرده است در پيشگاه خدا مي‌ايستد، چنين شخصي به حالت نخستين خود باز مي‌گردد، به عبارتي او در مقامي است كه پيش از زمان براي او معين شده بود و فقط انتظار تبديل تن خود و تكميل نقشه ابدی خدا را مي‌كشد. كسي كه به راستي ايمان دارد، با اعمال خود و شيوه زندگي‌اي كه اتخاذ مي‌كند، نشانه‌هاي ايمان را از خويش بروز خواهد داد، درست همان طوري كه ابراهيم در شادي اطاعت را بروز داد. در عبرانيان ۱۲، از فديه شدگان به عنوان عادلان مكمّل (عادل كامل شده) ياد مي‌شود: «بلكه تفرّب جسته‌ايد به جبل صهيون و شهر خدای حي يعني اورشليم سماوي و به جنود بي‌شماره از محفل فرشتگان و كليساي نخست زادگاني كه در آسمان مکتوبند و به خدای داور جميع و به ارواح عادلان مكمّل.» (آيات ۲۲ - ۲۳)

فصل بیست و دوم: تازگی و تولد تازه

تجربه عادل شمردگی به مفهوم پایان زندگی کهنه بدون خدا است. این تجربه، انسان را به سمت تازگی درونی سوق می‌دهد. اگر چه عمل فدیة و رهایی تنها يك بار صورت گرفت، لیکن قدرت فیض الهی در جنبه‌های گوناگون زندگی ما عمل می‌کند و به همین دلیل از مفاهیم گوناگون برای بیان این تجربه استفاده می‌شود.

همه چیز با يك بیداری شروع می‌شود. انسان جدا شده از خدا و از نظر روحانی مرده، تکان داده می‌شود تا بیدار شود. این وضعیت نتیجه عمل روح خدا در موعظه انجیل است. پیش از این انسان بدون این که خود بداند گرفتار مرگ روحانی بود. از نظر چنین انسانی همه چیز در دنیا منظم است، به عبارتی او متوجه نیست که کجای کار اشکال دارد.

انسان چه مذهبی و چه غیر مذهبی از دنیای فراسوی خویش روی گردان است. چنین انسانی نمی‌خواهد مسئولیت شخصی خود را در حضور خدا و وجود يك داور نهایی را بپذیرد، اگر چه او چنین احتمالی را به كلي مردود نمی‌داند، و مرتب به خود و دیگران تکرار می‌کند "من هیچ کس را نکشته‌ام، چشم به ناموس مردم نداشته‌ام، پول حرام نخورده‌ام و از این قبیل، لذا در صورتی که چنین چیزی هم باشد، نیازی نیست من نگران باشم." ولی حقیقت این است که داور نهایی نه يك احتمال، بلکه يك واقعیت مسلم است. مردم باید بدانند که خدا يك پدر بزرگ پیر یا يك دایة عزیز نیست که با چند کلمه بتوان دل او را به دست آورد. خدا در آن موقع دیگر آن رهاننده مهربان نخواهد بود بلکه به عنوان يك داور دقیق بر مسند قضاوت خواهد نشست. خدا در قید کلام خود است. لذا هر انسان را مطابق با کلام خویش داور خواهد کرد.

همان طوری که خدا هم اکنون در قید کلام خود است و کسانی که به او ایمان دارند را مشمول بخشش، فیض و عادل شمردگی خویش قرار می‌دهد به همین ترتیب او بدون گذشت و به طور عادلانه کسانی را که او را خوار شمرده، بر خلاف کلام حق حرف زده‌اند و راه نجات الهی را رد کرده‌اند، مورد داور قرار خواهد داد.

کسانی که کوشیده‌اند بدون توکل به خدا و تنها به روش خود نجات را کسب کنند، دچار سرخوردگی عظیمی خواهند شد. باید گفت اعتقاد صرف به پروردگار کافی نیست بلکه مهم آن است که آدمی به کلام خدا اعتقاد داشته باشد. اعتقاد و ایمان ما باید در چهار چوب راه‌هایی که خدا برای رهایی بشر آماده کرده است، بگنجد. کسی که به خدا ایمان نداشته باشد، او را در واقع دروغگو می‌شمارد. (اول یوحنا ۵ : ۱۰)

واقعیت آن است که انسان نفسانی، اگر چه ممکن است بسیار مذهبی باشد و فرائض مذهبی را به جا آورد، اما مسائل روحانی و معنوی را درک نمی‌کند. همان طوری که پیشتر اشاره شد، همه چیز با يك بیداری شروع می‌شود. به عبارتی انسان در وجدان خود تکان می‌خورد و از خواب ناشی از مرگ روحانی بیدار می‌شود. در زمان موعظه پطرس در پنطیکاست، مردم در درون خود تکان خوردند، آنگاه به خود آمده و گفتند: «... ای برادران چه کنیم؟» (اعمال ۲ : ۳۷)

در زمان وعظ انجیل، شنوندگان تجربه‌های گوناگونی یافتند. وقتی که پطرس در خانه کرنیلیوس وعظ کرد، عمل خدا در يك جلسه محقق شد، شنوندگان توبه کردند و تعمید روح‌القدس را یافتند. (اعمال ۱۰ : ۳۴ - ۴۸) روح‌القدس با توجه به وضعیت درونی فرد، توقع او در ایمان و اقتدار کامل حاکم بر موعظه، عمل می‌کند. ولی این عمل در چهار چوب کلام صورت می‌گیرد. خوب است که در این باره يك الگوی ظاهری که در مورد هر کس صادق باشد داد نشده است. ایمان فعال و معتبر بر اثر شنیدن موعظه شکل می‌گیرد. سخن از هر موعظه‌ای نیست بلکه صحبت از وعظ

انجيل تام است. كساني كه به موعظة انجيل تام گوش مي‌سپارند، مي‌توانند همه تجربه‌هاي لازم براي نجات را كسب كنند. روح خدا در ابتدا به انسان شناختي از خود مي‌دهد كه اين تجربه، انسان را به توبه سوق مي‌دهد. آنگاه شخص با احساس درد و ناراحتي، از خدا به خاطر خطايا و قصور خويش طلب مغفرت مي‌كند.

انساني كه در پيشگاه خدا مي‌ايستد، چنان در وجود خود دچار الزام گناه مي‌شود كه فرياد برمي‌آورد "خداوندا بر خلاف آسمان و بر خلاف تو گناه کرده‌ام" و به دنبال اين اعتراف زندگي او تغيير مي‌كند. دزد ديگر دزدي نمي‌كند، دروغگو ديگر دروغ نمي‌گويد. شخص به راستي به مسيح بازگشت مي‌كند و اين فرايند تازه شدگي به تولد تازه منجر مي‌شود. كسي كه به خاطر گناه در وجود خويش ملزم شده است، از خداوند مي‌خواهد همه گناهان و اعمال بدني كه بر وجدانش سنگيني مي‌كند را بر او ببخشايد. در طول دعا اتفاق خارق‌العاده‌اي رخ مي‌دهد، بدین ترتيب كه دعا كننده متوجه عمل خارق‌العاده فيض مي‌شود و ناگهان اطمينان به نجات و آرامش آسماني و الهي وارد قلبش مي‌شود. كسي كه توبه مي‌كند به اين واقعيّت وقوف پيدا مي‌كند كه تنها ايمان به مسيح باعث رهايي و نجات مي‌شود. اين يك تجربه واقعي است كه توبه كننده در درون خود حس مي‌كند، زيرا روح‌القدس در وي عمل مي‌كند و او را به سمت ايمان هدايت مي‌كند. پس روح خدا به روح او شهادت مي‌دهد كه از فرزندان خدا شده است (روميان ۸ : ۱۶) امروزه نيز مي‌توان نجات در مسيح را تجربه كرد. نجات در مسيح يك تجربه عملي و ملموس است.

زمانی كه كسي با ايماني حقيقي به خدا روي مي‌آورد و با اطمينان، قلب خود را به روي او باز مي‌كند، نمي‌گويد "يك بار بروم ببينم چه مي‌گويند." بلكه در مقام درست قرار مي‌گيرد و بعد از شنيدن كلام خدا از طريق موعظه، خداوند را مخاطب مي‌سازد. چنين انساني مي‌تواند همان تجربه را داشته باشد كه ايمانداران نخستين در كليسا داشتند. شايبسته است به خدا ايمان داشته باشيم و به راستي به او توكل و تكيه كنيم.

واقعيّت آن است كه چندگانگي جريانات ايمان در كليسا باعث شده است، از راه تنگي كه خداوند و شاگردان دنبال کرده‌اند و از تجاربي كه در آن سلوك يافته‌اند، تصويري نادرست ارائه شود.

ما بايد در مكالمه خود با خدا، مانند بچه‌ها به سخن او ايمان داشته باشيم و پاسخ ما بايد مانند پاسخ به نامه‌اي باشد كه خطاب به ما نوشته شده است. كه در اينجا كلام نوشتاري خدا است، زيرا خدا به واسطه كلام خويش ما را مخاطب مي‌سازد و سخن مي‌گويد، در حالي كه از طريق دعا ما با خدا حرف مي‌زنيم. او فيض خود را در اختيار ما مي‌گذارد و خواست خود را براي ما باز مي‌كند. ما در دعا به اين چيزها مي‌انديشيم و خدا را سپاس مي‌گوئيم. به اين شكل است كه مشاركتي عميق و شخصي بين خدا و انسان برقرار مي‌شود.

ما در ايمان و توكل اجازه مي‌دهيم كلام ما را مخاطب سازد و به زودي در مي‌يابيم خواهيم يافت كه كلام دقيقاً با شخص ما كار دارد. عيسي در اين راستا به نيقوديموس چنين مي‌گويد: «آمين آمين به تو مي‌گويم اگر كسي از سر نو مولود نشود، ملكوت خدا را نمي‌تواند ديد.» (يوحنا ۳ : ۳) مسئله تولد تازه هيچ گونه رابطه‌اي با اعتقاد به تناسخ ندارد، اگر چه دسته‌اي به اشتباه تناسخ را تولد تازه مي‌نامند. در زمان وقوع تولد تازه طبق آموزه كتاب مقدس، انسان به كالبدي با شكل جديد بر نمي‌گردد بلكه زماني كه يك نفر بدون ترك كالبد خود ايماندار شود و كلام خدا را در خود بپذيرد، روح‌القدس عمل زائيش (تولد از بالا) را در او انجام مي‌دهد و زندگي جديد يا حيات الهي را در درون اين شخص مي‌گذارد.

ما مي‌توانيم با شادي چنين شهادت دهيم: «ليكن چون مهرباني و لطف نجات دهنده ما خدا ظاهر شد، نه به سبب اعمالی كه ما به عدالت کرده بوديم، بلكه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگي‌اي كه

روح القدس است، که او را به ما به دولت‌مندی افاضه نمود، به توسط نجات دهنده ما عیسی مسیح، تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم به حسب امید حیات جاودانی.» (تیطس ۳ : ۴ - ۷)

پولس در رساله خود به تیطس چنین می‌نویسد: «زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است، ظاهر شده.» (تیطس ۲ : ۱۱) انسانی که از فیض برخوردار شده است، متوجه چیزهایی که برای نجات او ضروری است می‌شود. در رساله‌ها، تجربه‌های کسانی که در اغلب موارد مسیح را دیده و مانند استاد زندگی کرده بودند، نقل شده است. از آنجایی که خداوند دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است. (عبرانیان ۱۳ : ۸) روش خود را درباره کسانی که به او بازگشت می‌کنند، عوض نمی‌کند. کسی که کلام حق را می‌پذیرد، همان چیزی را تجربه می‌کند که در کلام وعده داده شده است: «او محض اراده خود ما را به وسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نوبر مخلوقات او باشیم.» (یعقوب ۱ : ۱۸)

پطرس رسول در رساله خود به همین مسئله اشاره می‌کند: «چون نفس‌هایی خود را به اطاعت راستی ظاهر ساخته‌اید تا محبت برادرانه بی‌ریا داشته باشید، پس یک دیگر را از دل به شدت محبت بنمایید. از آن رو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدآباد باقی است.» (اول پطرس ۱ : ۲۲ - ۲۳) کسی که تجربه‌ای شخصی و کتاب مقدسی با خدا پیدا می‌کند، جزئی از کلمه و خواست خدا می‌شود. چنین شخصی به نقشه نجات الهی مرتبط می‌شود. این قبیل افراد به نوبه خود، نوشته‌های کلام را در بافت درست آن بررسی و درک می‌کنند. این اتحاد کامل در میان فدیة دهنده و فدیة یافتگان لازم است تا آنها بتوانند با بصیرتی الهی به مسائل نگاه کنند و اراده الهی را طلب نمایند.

سلوک شاگرد و هم قدم شدن او با خداوند عیسی مسیح، از طریق توبه، تازه شدگی و تولد تازه آغاز می‌شود. شاگرد با همه وجود خود در این راه گام بر می‌دارد و حرکت می‌کند. آیات فراوانی در کتاب مقدس از سلوک شاگرد سخن می‌گویند. خداوند در زندگی شاگرد ناگهان جای اول را می‌گیرد. او حاضر می‌شود در صورت لزوم، به خاطر ملکوت خدا از خانه و اموال، زن و شوهر، برادر و خواهر، والدین و اولاد و غیره دست بکشد. (لوقا ۱۸ : ۲۹) به بیان دیگر، در صورتی که تنها یک عضو از خانواده ایمان بیاورد، مسلم است که این یک عضو نمی‌تواند تسلیم خواسته‌های سایر اعضای خانواده خود شود. البته شاگرد مسیح شدن بدین مفهوم نیست که باید به "دیر" یا به یک "نظام مذهبی" وارد شد، حقیقت آن است که شاگرد ضمن حفظ موقعیت اجتماعی و حرفه‌ای‌اش زندگی خود را بر اساس خواست پروردگار تنظیم خواهد کرد. رویگردان شدن از جاده پهن و دنبال کردن جاده باریک نتایج و عواقبی به دنبال دارد. هیچ کس نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند یا هم زمان در دو راه گام بردارد. باید تصمیم گرفت و راه خود را برگزید. به همین خاطر است که روش زندگی هر فرد نشان می‌دهد که در چه راهی قدم برداشته است.

تجربه تازه شدگی به قلب انسان مربوط است. در حزقیال ۳۶ : ۲۶ در این باره تصریح شده است: «و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد...» انسانی که از درون تازه شده است، این وظیفه بزرگ را بر عهده دارد که خویشتن را از مسائلی که اسیرش ساخته‌اند، آزاد کند. به بیان بهتر، واقعیت آن است که هر انسان بی‌ایمانی زندگی دوگانه‌ای دارد؛ او آن کس نیست که می‌باید باشد و آن کس هم که مردم می‌پندارند نیست. هر انسانی دو چهره دارد؛ یک بار خویشتن را همان طور که دوست دارد باشد، نشان می‌دهد و بار دیگر شخصیت واقعی خود را بروز می‌دهد. در این باره نیز کلام خدا آشکارا تصریح می‌کند: «تا آن که شما از جهت رفتار گذشته خود، انسانیت کهنه را که از شهوات فریبده فاسد می‌گردد، از خود بیرون کنید. و به روح ذهن خود تازه شوید. و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است بپوشید.» (افسسیان ۴ : ۲۲ - ۲۴) در آیات بعد فهرستی از مسائلی که به حیات جدید مربوط نمی‌شوند ارائه شده است.

پس از این که وجدان انسان از خواب ناشی از مرگ روحانی بیدار می‌شود، روح خدا وی را نسبت به مسائلی که از دیدگاه او ناپسند است، هشدار می‌دهد، این مرحله جزئی از فرآیند تقدیس ایماندار است: «و هم شکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکویی پسندیده کامل خدا چیست.» (رومیان ۱۲ : ۲) هر کس شاگرد عیسی می‌شود، صلیب را به دور گردن یا چسبیده به سینه‌اش حمل نمی‌کند، بلکه عار مسیح مصلوب را بر خود حمل می‌کند و در راه تنگی که منتهی به حیات جاوید می‌شود، گام بر می‌دارد. (متی ۱۶ : ۲۴)

پولس رساله خود به غلاطیان را با این عبارت به پایان می‌رساند: «لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که به وسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا.» (غلاطیان ۶ : ۱۴) تنها، فردی که برای دنیا مرده است، می‌تواند با مسیح در این دنیا و در عالم آینده زندگی کند. در غیر این صورت شخص زندگی مذهبی مورد نظر خود را دنبال می‌کند و تلاش می‌کند دستورات تازه و خوب را به کار ببندد، ولی او نصیبی جز شکست نخواهد داشت. فدیة شدگان از دید خدا خیلی (گروهی) از نوبرهای مقبول و مطبوع هستند.

متأسفانه باید به برداشتهای انحرافی‌ای که از مفهوم "همه چیز را ترک کردن و به دنبال خداوند رفتن" در کتاب مقدس شده اشاره کرد. در مسیحیت اولیه و در میان مسیحیان همه اعصار (حتی در این قرن) کسانی که مسیح را ملاقات می‌کردند الزاماً مجبور به ترک محل زندگی خود نبودند. (به عنوان نمونه می‌توان به مریم و مرتا و ایلعازر اشاره کرد.) البته لازم بود زندگی آنها با معیارهای ایمانداري هماهنگ شود. هیچ کدام دیر نشین نمی‌شدند یا در تأملات و تعمقات متکی بر عدالت شخصی فرو نمی‌رفتند. رسولان و ایمانداران کلیسای اولیه در همه جهات، يك زندگی کاملاً عادی داشتند، با این فرق اساسی که مسیح در زندگی آنها حضور داشت. هر کس که در محل کار، آبادی، شهر و خانواده‌اش در اتحاد با مسیح به زندگی عادی خود ادامه می‌دهد، شهادتی زنده از فیض، برای مردم به شمار می‌رود. کسی که ایمان می‌آورد، به واسطه ایمانی که از خدا دریافت می‌کند، قدرت پیدا می‌کند در چهار چوب کلام زندگی کند. ازدواج، اشتغال و بقية امور زندگی جزئی از زندگی عادی ایمانداران باید باشند. به بیان دیگر مهم نیست که انسان از جامعه دنیایی فرار کند، بلکه دور شدن آلودگی دنیا از زندگی او مهم است.

هر خادم راستین مسیح، باید مانند پولس رسول به گونه‌ای انجیل را موعظه کند که همه، زندگی مقبول خدا را پیدا کنند: «تا خادم عیسی مسیح شوم برای امتها و کهنات انجیل خدا را به جا آورم تا هدیه امتها مقبول افتد، مقدس شده به روح القدس.» (رومیان ۱۵ : ۱۶) مسئله تقدیس بخشی از وعظ انجیل تام است. در عبرانیان ۱۲ : ۱۴ به ما واضح گفته شده است: «و در پی سلامتی با هم بکوشید و تقدسی که به غیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید.» پس باید این موضوع را جدی گرفت. به عبارتی در آیه فوق آمده است که کسانی که عادل شمرده شده‌اند، تازه شده، و تولد تازه پیدا کرده‌اند. ولی آنانی که تقدیس نگردیده‌اند، خداوند را نخواهند دید. به بیان دیگر این افراد در قیامت اول یعنی، ربوده شدن و تبدیل مقدسین، شرکت نخواهند کرد و آنها در ضیافت عروسی بره نخواهند آمد. تقدیس هدف اصلی کوشش ایمانداران است زیرا آنها برای دیدن، اشتیاق فراوانی دارند، چون در آن موقع است که تبدیل خواهند شد تا به شباهت او در آیند. (اول یوحنا ۳ : ۲ - ۳) در آن موقع است که آن چه خداوند در موعظه سر کوه گفت، محقق خواهد شد: «خوشا به حال پاك دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید.» (متی ۵ : ۸)

فدیه شدگان تشویق می‌شوند و وارد زندگی پاك و مقدس می‌گردند. این پاکی و تقدس بر اثر عمل کلام و روح خدا صورت می‌گیرد. تقدس، بر وعده‌های خدا به مسیحیان و ایمان آنها استوار است. آنها توقع دارند، که این وعده‌ها همان طور که اخبار شده است، جامه عمل ببوشند: «پس ای عزیزان، چون این وعده‌ها را داریم، خویشتن را از هر نجاست جسم و روح ظاهر بسازیم و قدوسیت را در خدا ترسی به کمال رسانیم.» (دوم قرنتیان ۷ : ۱) در آیات بالاتر با دسته‌ای از انسانهایی که مورد خطاب قرار گرفته‌اند آشنا می‌شویم. سخن از افرادی است که خداوند در میان آنها سلوک می‌کند و آنان را قوم خود می‌نامد. صحبت از انسانهایی است که از دنیا بیرون آمده، خود را از هر چه که منشاء غیر الهی دارد جدا کرده‌اند. این دسته از انسانها توجه خاصی به آن چه که خداوند می‌گوید دارند: «... و چیز ناپاك را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم و شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود، خداوند قادر مطلق می‌گوید.» (دوم قرنتیان ۶ : ۱۷ - ۱۸)

در آیه فوق‌الذکر، صحبت از دو مسئله است یعنی ناپاکی جسم و ناپاکی روحانی. ناپاکی جسم عبارت است از خطایایی که به واسطه جسم انجام می‌دهیم. مورد دیگر شامل خطایایی است که باعث ناپاکی روح و جان ما می‌شود. به بیان دیگر تقدیس نام همه زوایای انسان را در بر می‌گیرد. کلام به ما می‌گوید که چرا مسیح که کلیسای خود را به تمامیت محبت کرده، خویشتن را به او داد، چنین ایشاری از خود نشان داده است: «تا آن را به غسل آب به وسیله کلام ظاهر ساخته، تقدیس نماید، تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدس و بی‌عیب باشد.» (افسسیان ۵ : ۲۶ - ۲۷)

فدیه شدگان زمانی می‌توانند فدیة دهنده خویش را ببینند که (عملاً) مقدس و بی‌عیب و بی‌خطا شده باشند. تقدس "به غسل آب به وسیله کلام" انجام می‌شود. ما جهت شرح موضوع از مثالی ملموس استفاده می‌کنیم، بدین ترتیب که کار با پاشیده شدن چند قطره آب درست نمی‌شود بلکه يك آب تنی کامل در کلام ضروری است، به بیان دیگر شخصیت ما باید در کلام تام که روح و حیات است، فرو رود. سخن از همه اجزای وجودی ما است، یعنی جان، روح و جسم که در قلمرو و محدوده کلام قرار می‌گیرند. این بدین مفهوم است که ما با رغبت تمام و با شادمانی کلام خدا را به جا می‌آوریم و محدودیتی ناراحت کننده در خود حس نمی‌کنیم. به بیان دیگر اشتیاق در زندگی ما جای اجبار را می‌گیرد. این غسل یا آب تنی تمام عناصر وجودی ما در کلام، همه سنتهای غیر کتاب مقدسی و بی‌فایده و هر عادت ناپسند را از ما دور می‌کند و دیگر بار سنگینی در خود حس نمی‌کنیم. غسل در کلام ما را از هر بندی آزاد می‌کند. خداوند ما چنین می‌گوید: «الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاك هستید.» (یوحنا ۱۵ : ۳) از طریق خواندن و یا شنیدن

کلام است که انسان متوجه می‌شود چه چیزهایی در اراده خدا نیستند و لذا زندگی خود را با خواست خدا هماهنگ می‌سازد.

طهارت یافتگی و تقدس "به کلام" و "به روح" است و زمانی محقق می‌شود که انسان آماده است همه کلام را بپذیرد و تجربه کند. خداوند ما عیسی نه تنها برای ما فدیة شد، بلکه همان طوری که در اول قرن‌تینان ۱ : ۳۰ آمده است او برای ما عدالت و تقدس نیز گردید. علت این امر بلافاصله در آیه بعدی ذکر شده است: «تا چنان که مکتوب است هر که فخر کند در خداوند فخر نماید.» (اول قرن‌تینان ۱ : ۳۱)

قابل قبول نیست انسان در این شرایط به خود ببالد، زیرا هیچ کدام از کارهای دست ما به حساب نمی‌آیند، بلکه کارهایی به حساب می‌آیند که خداوند برای ما انجام داده و تنها او شایسته عزت و جلال است: «زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم.» (افسیان ۲ : ۱۰) خدا همه چیز را مهیا کرد. او حتی کارهایی که ما باید انجام بدهیم و از ما می‌خواهد که انجام بدهیم را از پیش مهیا کرد. ما تنها باید آنها را تجربه کرده، در آنها سلوک کنیم. عیسی تقدس واقعی را به ما معرفی می‌کند و از چگونگی روند تکمیل تقدیس سخن می‌گوید. او هم چنین یادآور می‌شود که خود همه چیز را مهیا ساخته است: «ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است ... و به جهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.» (یوحنا ۱۷ : ۱۷ و ۱۹) تنها تقدسی از دیدگاه پروردگار ارزشمند است که بر اساس کلام حق باشد و کلام او مقدس است. تلاشهای انسانی منتهی به تقدسی ریاکارانه می‌شوند.

در کتاب مقدس عبارت "قدوس" در ابتدا تنها در رابطه با خدا به کار می‌رود، او یگانه قدوس است، در وهله بعد هر چه از او صادر شود مقدس است. هر چه خداوند به عنوان قدوس برای خود بطلبد، خودش تقدیس می‌کند. امت او امّتی است مقدس. (خروج ۱۹ : ۶) کاهنان وی به خاطر دعوت و وقفشان مقدس هستند. (لاویان ۲۱) در تنگه‌ای (نیم تاجی) که از طلای خالص ساخته شده و عمامه رئیس کاهنان نهاده شده بود، چنین نوشته شده بود: «قدوسیت برای خداوند» (خروج ۲۸ : ۳۶) تقدیس تنها شامل افراد و اشیائی است که به خدا مرتبط می‌شوند، یعنی زمانی که آنها برای او جدا شده و در خدمت او قرار می‌گیرند.

اشعیاء نبی، ملاقات پر جلال و پر قدرتی از خدا داشت. او خداوند را نشسته بر تخت خویش دید و صدای موجودات آسمانی را شنید که چنین فریاد می‌کردند: «... قدوس، قدوس، قدوس یهوه صباپوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» (اشعیاء ۶ : ۳) یوحنا رسول تجربه مشابه‌ای نقل می‌کند. او نیز خداوند را نشسته بر کرسی خویش دیده بود: «... قدوس، قدوس، قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید.» (مکاشفه ۴ : ۸) خدای قدوس و کامل، تنها کسی است که تقدیس می‌کند و به کمال می‌رساند. خداوند جدا می‌سازد و مردم را به سوی خود دعوت می‌کند. او به عنوان نجات دهنده ناجیان را در خود شریک می‌کند. (از خود به نجات یافتگان سهم می‌دهد.) «زان رو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می‌باشند ...» (عبرانیان ۲ : ۱۱)

عیسی مسیح نجات دهنده، بدین خاطر قدوس خداوند خوانده می‌شود که از خدای قدوس صادر شده است. حیات تازه‌ای که فدیة شدگان دریافت می‌کنند در واقع حیات عیسی مسیح با جمیع فضایل و خصیصه‌های آن است. بدین صورت است که تقدیس مورد نظر کتاب مقدس حاصل می‌شود: «زیرا مکتوب است، مقدس باشید زیرا که من قدوسم.» (اول پطرس ۱ : ۱۶)

پولس مرتب در تحیات خود به ایمانداران، آنها را با عناوینی چون حبیب و مقدسین، خطاب می‌کند: «به کلیسای خدا که در قرنتس است، از مقدسین در مسیح عیسی که برای تقدس خوانده شده‌اند...» (اول قرن‌تینان ۱ : ۲)

«پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدسینی که در افسس می‌باشند و ایمانداران در مسیح عیسی.» (افسسیان ۱ : ۱) «پولس و تیموتاؤس، غلامان عیسی مسیح، به همه مقدسین در مسیح عیسی که در فیلیپی می‌باشند با اسقفان و شماسان. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.» (فیلیپیان ۱ : ۱ - ۲) «پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید.» (کولسیان ۳ : ۱۲) در حضور خدا فقط کمال جای دارد. خدا از طریق عیسی مسیح به خیل فدیة شدگان نگاه می‌کند، او آنها را چون فرا خوانده شدگان، طهارت یافتگان و مقدسین نگاه می‌کند. از دید خداوند، آنها ملک خاص وی هستند. ما از آن خدا هستیم و به واسطه حضور مقدس وی به قومی تقدیس یافته، مبدل شده‌ایم. پولس رسول از تحقق روند تقدس به واسطه عمل روح سخن می‌گوید. بدین ترتیب که روح پاک خدا به واسطه ایمان برای نجات برگزیده شدگان عمل می‌کند. (دوم تسالونیکیان ۲ : ۱۳)

کسی که از عیسی ملاقاتی کتاب مقدسی و هم چون کلیسای اولیه ندارد، می‌تواند خویشتن را جدا سازد تا به خیال خود به تقدس برسد و به راه‌هایی مانند انزوا جویی و ریاضت و چشم پوشی از لذات زندگی این دنیا متوسل شود، ولی با این وجود راه باطلی را طی می‌کند و خدا همه این زحمات را هیچ خواهد شمرد. خدا تنها افرادی را تقدیس می‌کند که خود، آنها را جدا کرده و در فیض خویش شریک ساخته باشد و به واسطه توأد تازه ملک خاص خدا شده باشند. تنها افرادی می‌توانند مطیع خداوند باشند که خویشتن را کاملاً وقف مسیح کرده باشند. چنین افرادی اجازه خواهند داد کلام در وجودشان نفوذ کرده آنها را تقدیس کند. انسانی که توبه کرده و به واسطه دعوتی والا و الهی برای هدفی آسمانی معین شده باشد، دیگر نمی‌تواند جذب لذات این دنیا شود، چنان که نوشته شده است: «و دنیا و شهوات آن در گذر است لکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند.» (اول یوحنا ۲ : ۱۷) این مسئله به هر چه که خداوند به همه امر و نهی کرده است مربوط می‌شود، یعنی ده فرمان، دیگر فرایض (لایوان ۱۹ : ۲۱) و زندگی شخصی، موعظه سر کوه اناجیل و رساله‌ها. انسانی که خداوند او را تقدیس کند، کلام را در درون خود حمل می‌کند تا آن را به واسطه قدرت فیض به جای آورده و تخطی نکند.

پولس به چنین افرادی نوشت: «اما خود خدای سلامتی، شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تمام بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح. امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد.» (اول تسالونیکیان ۵ : ۲۳ - ۲۴) در کتاب مقدس اثری از مراسم کاتولیکی سعادت خواندگی و اعلام تقدیس يك نفر نیست. در جایی از کلام اشاره نشده است که به مردگانی که مقدس اعلام شده‌اند، توسل جویید. اثری از توسل به حامیان و اولیاء در کلام وجود ندارد. چنین روشهایی آرامش و اطمینان کاذبی به انسانها می‌دهند و به این ترتیب میلیونها انسان به این صورت به این به اصطلاح مقدسین و اولیاء روی می‌آورند. کتاب مقدس به ما امر می‌کند که تنها به خدا رجوع کنیم و به او متوسل شویم، نه به انسان. کسی که بخواهد در این باره تحقیق کند به زودی در خواهد یافت که در ادیان خاور دور، اعتقاد خرافی به نیاکان اهمیت زیادی دارد. ولی تنها خدای مبارک و قدوس می‌تواند ما را مبارک سازد و تقدیس کند. کسی که در زمان حیات خود مبارک و مقدس نشده باشد، پس از مرگ به این مقامها نخواهد رسید. دعاها و قناره‌های وابستگان نیز هیچ سودی برای او نخواهند داشت.

پطرس درباره روز عظیم آینده ایمانداران را چنین تشویق می‌کند: «پس چون جمیع اینها متفرق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هر سیرت مقدس و دینداری؟ و آمدن روز خدا را انتظار بکشید و آن را بشتابانید که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید.» (دوم پطرس ۳ : ۱۱ - ۱۲)

لازم به تأکید است که انسان نمی‌تواند با قدرت خود به درجات بالای معنوی دست پیدا کند. لذا فخر درباره فضایل واقعی بی‌جا است. ولی تقدیس شرطی است که خدا به ما عطا می‌کند. ما این شرط را تأیید می‌کنیم، می‌پذیریم و

تجربه می‌کنیم. تقدیس مانند نجات به واسطه قربانی عیسی مسیح میسر شد، زیرا که خدا چنین خواسته بود: «و به این اراده مقدس شده‌ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط.» (عبرانیان ۱۰ : ۱۰)

فصل بیست و چهارم: تعمید روح

کسی که ایماندار می‌شود، باید به روش کتاب مقدس تعمید بگیرد، یعنی در آب فرو برده شود و با خواندن نام عیسی مسیح خداوند تعمید گیرد. ایماندار با این حرکت رسماً اعتراف می‌کند که عهد جدید الهی را که خود خدا برقرار کرده است، قبول نموده است. پاسخ خدا به این اعتراف و تأیید، عبارت است از تعمید دادن شخص در روح القدس، تعمید روح یک تجربه مافوق‌الطبیعی است که هر ایماندار راستین از زمان پنطیکاست تا کنون از آن برخوردار می‌شود. می‌توان کتابهای فراوانی در این باره نوشت. ما در این شرح خلاصه‌وار به مراحل اصلی عمل خدا می‌پردازیم. ابتدا لازم است وعده‌هایی را که از پیش درباره عطا روح القدس داده شده بودند، مورد توجه قرار بدهیم. یونیل نبی این رخداد را در باب ۳ کتاب خود نبوت کرده است.

هیچ بشری در این روند دست ندارد زیرا تجربه مافوق‌الطبیعه تعمید روح چیزی است که خدا به انسان عطا می‌کند. به همین خاطر پطرس می‌گوید: «بلکه این همان است که یونیل نبی گفت که خدا می‌گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رؤیاهای و پیران شما خوابها خواهند دید.» (اعمال ۲ : ۱۶ - ۱۷) منظور از روزهای آخر اشاره به دو هزار سال اخیر است زیرا از دید خدا یک هزار سال مانند یک روز است. (دوم پطرس ۳ : ۸) این تجربه، مافوق‌الطبیعه است و به این خاطر پدیده‌هایی مافوق‌الطبیعی نیز به همراه دارد که فراتر از توان و استعدادهاي بشری است. افاضه شدن روح القدس، باعث می‌شود عطایای نه گانه که در اول قرننیا ۱۲ : ۴ - ۱۱ شرح داده شده‌اند در جماعت به ظهور برسند و از طرف دیگر روح القدس ثمره نه گانه روح را که در غلاطیان ۵ : ۲۲ - ۲۳ ذکر شده‌اند، در زندگی انسانی که مطیع روح است، متجلی می‌کند. در جایی که روح خدا به راستی حضور دارد، عطایا و ثمره روح ظاهر می‌شوند. و طبیعت و حیات عیسی را متجلی می‌سازند. در این مبحث نمی‌توان باب عطایای روح را بیشتر باز کرد، تنها به گفتن این نکته اشاره می‌کنیم که عطایا مانند خدمات پنج گانه کلام نقش سازنده‌ای دارند. (اول قرننیا ۱۲ : ۲۸ ، افسسیان ۴ : ۱۱) و در جهت بنای کلیسا به کار می‌آیند. (اول قرننیا بابهای ۱۲ و ۱۴) خدا در عهد عتیق وعده داد روح خود را بر تمامی بشر بریزد. در عهد جدید به ما توضیح داده می‌شود که پسر خدا، یعنی عیسی مسیح است که به روح و آتش تعمید می‌دهد. (متی ۳ : ۱۱) لوقا با عبارت زیر، نبوت یحیی تعمید دهنده را نقل می‌کند: «... من شما را به آب تعمید می‌دهم. لیکن شخصی توانا تر از من می‌آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد.» (لوقا ۳ : ۱۶) اصطلاح تعمید روح القدس از عبارت "او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد" نشأت می‌گیرد، به بیان دیگر سخن از فرو رفتن در روح است. همان طوری که یحیی تعمید دهنده ایمانداران را با فرو بردن آنها در آب تعمید داده بود به همین ترتیب ایمانداران باید در پری روح فرو برده شوند.

همة حوادث مربوط به نجات رابطه‌ای محوری با مسیح دارند، به بیانی دیگر، وی محور و مرکز تاریخ نجات است. خدا از طریق مسیح آغاز جدیدی شروع کرد و او نخست‌زاده کسانی شد که روح بر آنها نازل شد. خدا این کار را کرد تا از طریق مسیح همان روح را بر دیگر نخست‌زادگان، افاضه کند: «اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می‌کرد، آسمان شکافته شد و روح القدس به هیأت جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.» (لوقا ۳ : ۲۱ - ۲۲) عیسی که پسر انسان بود دعا کرد، آنگاه آسمان باز شد و روح القدس که در ابتدا در پیدایش ۱ : ۲ سطح آنها را فرو گرفت، ظاهر شد. ولی روح

این بار به شکل يك كيوتر آمد. البته این مسئله بدین مفهوم نیست که روح خدا شکلی خاص دارد، بلکه او می‌تواند به هر صورتی خویشتن را نمایان سازد.

در نمادهای كيوتر و برّه، پیغامی نهفته است، پسر خدا ظاهر يك برّه را ندارد، زیرا می‌تواند ایستاده مانند دیگر آدمیان راه برود. ولی این نماد بدین منظور به کار رفته که نقشه فدیة الهي مطرح شود، زیرا برّه حیوانی است که در مراسم قربانی تقدیم می‌شد، او دارای طبعی آرام و ملایم است. كيوتری که نوح از کشتی خارج کرده بود، يك پرنده آسمانی پاک است، زیرا عده صفرآوی ندارد. به همین خاطر است که در این صحنه، روح به صورت يك كيوتر بر برّه خدا نازل می‌شود. خدا می‌تواند خویشتن را به اشکال و صورتهای گوناگون مکشوف کند، و در همان حال او همان می‌ماند.

خدا، پیرمردی با ریش سفید بلند نیست، اگر چه دانیال او را نشسته بر تخت داوری به صورت پیرمردی محترم دید. (دانیال ۷: ۹ - ۱۴) واقعیت آن است که گذر زمان تأثیری بر خدا نمی‌گذارد. ولی هدف آن است که خدا به عنوان داور، معرفی شود و اقتدار و جایگاه عالی او نشان داده شود. به همین ترتیب در زمانی که ما مکاشفه باب ۱ را می‌خوانیم، شاید با شگفتی، متوجه شویم که پسر انسان که به دانیال به صورت پیرمرد محترمی ظاهر شد، در مکاشفه به صورت همان پیرمرد نشان داده می‌شود: «و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش.» (مکاشفه ۱: ۱۴)

زمانی که ما دقت می‌کنیم، متوجه می‌شویم که خداوند به اشکال متفاوت خویشتن را مکشوف می‌کند و درک این مسئله ما را به شدت متأثر می‌سازد. روح القدس مانند مسیحی بر انبیاء عهد عتیق نزول می‌کرد و به آنها الهام می‌داد. درباره یحیی تعمید دهنده گفته شده است که وی از شکم مادر خود پر از روح القدس خواهد بود. (لوقا ۱: ۱۵) در کتاب مقدس آمده است که روح القدس بر شمعون پیر قرار داشت. (لوقا ۲: ۲۵ - ۲۶) درباره زکریا نیز می‌خوانیم که از روح القدس پر شد. (لوقا ۱: ۶۷) حتی پیش از افاضه شدن روح القدس، خداوند عیسی به روح دستوراتی به رسولان برگزیده خود داده بود. (اعمال ۱: ۲)

روح القدس به شکلهای گوناگون عمل می‌کند. او صحبت می‌کند، مسائل را باز می‌کند و چیزهایی را اعلام می‌کند و غیره. پسر خدا که توسط روح تولید شده بود و پسر انسان نیز بود، در آغاز خدمت خود بر زمین، روح القدس را دریافت کرد تا بتواند همان روح القدس را به تمام کسانی که از نو متولد شده بودند و قرار بود فدیة شوند، عطا کند. به همین مناسبت، روح القدس، روح فرزند خواندگی نیز خوانده می‌شود. (رومیان ۸: ۱۵) در زمان تعمید خداوند عیسی، پسر خدا در خدمت خود بر قرار شد و پسران و دختران خدا در وضعیت فرزند خواندگی قرار گرفتند.

انبیاء مسح شده، هدایت یافته و الهام می‌شدند. ولی واقعیت این است که آنها نیز مانند سایر انسانها تولد طبیعی داشتند. نژاد الهی‌ای که پس از نژاد بشری ظهور کرد، از عیسی مسیح شروع شد، زیرا او منشاء آسمانی داشت. (اول قرنیتیان ۱۵: ۴۷) ما در زمین مسافر و بیگانه‌ای بیش نیستیم و وطن ما در آن بالا یعنی در مکانهای بالا قرار دارد. انبیا در بسیاری از آیات کتاب مقدس، بارها از آمدن روح القدس اخبار کرده‌اند و عیسی مسیح، امید ظهور تسلی دهنده و وکیل را در ما ایجاد کرد. [واژه یونانی PARAKL - Parakletos به معنی تسلی دهنده، وکیل مدافع و تشویق کننده است که برای درک منتهایی که این واژه در آنها به کار رفته است، باید معانی گوناگون آن را مد نظر داشت - مترجم] «لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد.» (یوحنا ۱۵: ۲۶)

در اعترافنامه نیقیه چنین آمده است: "که از پدر و از پسر صادر شده است... (Hauss, vater der christenheit, S. 40) ولی کلام به وضوح چنین شهادت می‌دهد، همان طوری که پسر تجلی مرئی پدر به عنوان

عمانویل است و از خدا صادر شده است، به همین ترتیب روح القدس نیز از خدا صادر شده است. در هر دو مورد منشأ یکی است یعنی خدا به عنوان خدای اصلی، سر چشمه همه چیز است. این فرمول دعا، یعنی "جلال به خدای پدر و به پسر و به روح القدس" اختراعی انسانی و فاقد اساس کتاب مقدسی است. ما در هیچ جایی از کلام نمی‌بینیم که روح خدا پرستیده شود. به همین ترتیب پسر نپذیرفت که به او عزت دهند، بلکه گفت: «من جلال را از مردم نمی‌پذیرم.» (یوحنا ۵ : ۴۱) پسر خدا در پاسخ به عنوان احترام آمیزی که یکی از رؤسای قوم به او داد: «ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟» به عنوان پسر انسان جواب داد: «از بهر چه مرا نیکو می‌گویی و حال آن که هیچ کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد.» (لوقا ۱۸ : ۱۸ - ۱۹) پولس در آیه آخر رساله به رومیان در یک جمله موضع کلام را بیان می‌کند: «خدای حکیم و حید را به وسیله عیسی مسیح تا ابدالابد جلال باد، آمین!» (رومیان ۱۶ : ۲۶)

وقتی که روح القدس کار خود را در انسان شروع می‌کند، سه مسئله در انسان رخ می‌دهد: «و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نرم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم. و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود.» (یوحنا ۱۶ : ۷ - ۸)

توضیح این سه مفهوم بسته به سلیقه انسان نیست. بدین ترتیب، وقتی که روح القدس می‌آید، چشمان گناهکار را بر روی این سه مسئله مهم باز می‌کند یعنی: «اما بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی‌آورند، و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرا نخواهد دید. و اما بر داوری، از آن رو که بر رئیس این جهان حکم شده است.» (یوحنا ۱۶ : ۹ - ۱۱) بی‌ایمانی زوج اول بود که باعث شد آنها ناطاعتی کنند و از امر خدا تخطی نمایند. واقعیت آن است که انسان به خاطر فراوانی گناهان خود از خدا و حیات جاوید دور نشده است زیرا گناهان نتیجه بی‌ایمانی هستند. (در واقع می‌توان گفت که گناهان عبارتند از تجلیات بی‌ایمانی) بلکه همه چیز در گناه بی‌ایمانی خلاصه می‌شود. دو آیه این مسئله را کاملاً باز می‌کند. خداوند چنین گفت: «از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود خواهید مرد.» (یوحنا ۸ : ۲۴) «آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.» (یوحنا ۵ : ۲۳)

زمانی که روح خدا بر انسانی نازل می‌شود در مرحله اول بدي اولیه را محکوم می‌کند، یعنی بی‌ایمانی نسبت به خدا و کلام او. یوحنا ی رسول چنین می‌نویسد: «... آن که به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است...» (اول یوحنا ۵ : ۱۰) به بیان روشن‌تر به محض این که انسان به گفته خدا و به کاری که در عیسی مسیح کرد، ایمان نیاورد، خدا را دروغگو می‌سازد و تصویری معکوس از خدا ارائه می‌دهد. چنین شخصی در جبهه شیطان قرار می‌گیرد، زیرا به ابلیس حق می‌دهد و راستی را به او نسبت می‌دهد. چنین موضع‌گیری‌ای بدین مفهوم است که خدا حق ندارد و دروغ می‌گوید. خدا نمی‌تواند چنین چیزی را تحمل کند. به همین خاطر است که روح القدس در وهله اول گناهکار را به گناه بی‌ایمانی‌اش متقاعد و ملزم می‌کند و وی را به توبه هدایت می‌کند. روح القدس در مرحله دوم شخص را به عدالت سوق می‌دهد، به بیان دیگر انسان توبه کرده مشمول عادل شمرده می‌شود و در مرحله سوم او به درکی از داوری می‌رسد، به عبارتی دیگر برای او باز می‌شود که بر رئیس این جهان حکم شده است. خود خدا علیه شیطان حکم صادر کرده است. در یوحنا ۱۲ آمده است که صدای خدا مانند رعد قوی ظنین افکن شد: «پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: رعد شد! و دیگران گفتند: فرشته‌ای با او تکلم کرد! عیسی در جواب گفت: این صدا از برای من نیامد، بلکه به جهت شما. الحال داوری این جهان است و الآن رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود.» (یوحنا ۱۲ : ۲۹ - ۳۱) بر شیطان که منشاء گناه است، حکم شده است، سر مار کوبیده شد.

در روز پنطیکاست، ایماندارانی که به واسطه کلام حق تقدیس و پاک شده بودند، پری روح القدس را دریافت کردند. هر کس می‌تواند رخدادهای این روز را در کلام بخواند. در واقع پس از مصلوب شدن، قیام و صعود مسیح،

افاضه شدن روح القدس، اوج حرکت نجات بخش الهي بود: «که ناگاه آوازي چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت.» (اعمال ۲ : ۲) با این حرکت توجه مردم جلب شد. ولي چیزی که دیدند و شنیدند چندان با اهمیت نبود، بلکه مهم آن بود و است که زبان‌های آتشین بر آنها قرار گرفت. این همان چیزی بود که بعدها مرتب تکرار شد و می‌شود. دیگر در کلام به ما گفته نشد که باد تندي وزیدن گرفته باشد، ولي هر بار که ایمانداران به روح و آتش تعمید گرفته‌اند، همین چیزی که در پنطیکاست دیده شد ملاحظه می‌شود: «و همه از روح القدس پر گشته، به زبان‌های مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.» (اعمال ۲ : ۴)

در روز پنطیکاست، معجزه دوگانه‌ای رخ داد. اولین معجزه این بود که ایمانداران به روح به زبان‌های دیگر سخن گفتند، و معجزه دوم از این قرار بود که هر فردی که در جمعیت بود، می‌توانست سخنانی که به زبان‌های دیگر گفته می‌شد را به زبان خود بشنود: «و همه مبهوت و متعجب شده به يك دیگر می‌گفتند: مگر همه اینها که حرف می‌زنند جلیلی نیستند؟ پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته‌ایم می‌شنویم؟» (اعمال ۲ : ۷ - ۸) در روز پنطیکاست، هنوز نیازی به عطای ترجمه نبود، زیرا روح القدس خود حرف‌هایی را که به زبان‌های دیگر جاری می‌شد به شنوندگان منتقل می‌کرد. عطای ترجمه در میان تجلیات نه گانه روح ذکر می‌شود، تنها پس از پنطیکاست است که دو یا سه نفر به ترتیب در روح به زبان‌ها سخن می‌گویند و يك نفر ترجمه می‌کند. (اول قرن‌تین ۱۴ : ۲۴ - ۲۸)

خداوند از طریق اشعیاء نبي چنین وعده داده بود: «زیرا که با لب‌های الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهد نمود. که به ایشان گفت: راحت همین است. پس خسته شدگان را مستریح سازید و آرامی همین است. اما نخواستند که بشنوند.» (اشعیاء ۲۸ : ۱۱ - ۱۲) در این راستا، حتی زمانی که روح القدس به طریق فوق‌العاده‌ای از لب‌های يك مرد استفاده کرده و انسان دیگری را مخاطب می‌سازد، اغلب مشاهده می‌شود که پیغام الهي پذیرفته نمی‌شود. در روز پنطیکاست دو دسته از افراد در جمعیت بودند: «پس همه در حیرت و شك افتاده، به يك دیگر گفتند: این به کجا خواهد انجامید؟ اما بعضی استهزاکنان گفتند که از خمر تازه مست شده‌اند!» (اعمال ۲ : ۱۲ - ۱۳)

ولي این مسئله پطرس را مأیوس نکرد، او آن چه را که مأموریت داشت عنوان کند، شرح داد و این رخداد را با توجه به نقشه نجات الهي تبیین کرد. سخنرانی پطرس رسول درباره این هم، با این عبارت به یاد ماندنی و بس مهم به اوج رسید: «پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم. پس چون به دست راست بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می‌بینید و می‌شنوید ریخته است.» (اعمال ۲ : ۳۲ - ۳۳) همان روح خدا که بر پسر خدا نازل شده بود، در روز پنطیکاست بر اولین پسران و دختران خدا که فدیة یافته بودند، فرود آمد. و از آن زمان به بعد روح بر یکایک پسران و دختران خدا نازل می‌شود، این جریان ادامه می‌یابد تا زمانی که کلیسا - عروس کامل شود و زمان فیض بسر رسد. خدا در نقشه نجات خود چنین مقرر فرمود.

در میان وعده‌های بی‌شمار کتاب مقدس، تنها از يك وعده با عنوان انحصاری "وعده پدر" یاد می‌شود. خداوند در این چهل روزی که بعد از قیام خود درباره ملکوت خدا به شاگردان خود تعلیم می‌داد، نه تنها پندهای خوبی به آنان داد بلکه: «... ایشان را فدغن فرمود که از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده‌اید. زیرا که یحیی به آب تعمید می‌داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.» (اعمال ۱ : ۴ - ۵) حتی رسولان به خوبی متوجه نشده بودند که دیگر صحبت از اسرائیل تنها نبود، بلکه مأموریت آنها به همه اقوام، زبان‌ها و ملت‌ها مربوط می‌شد، زیرا خدا مایل بود از هر طایفه زمینی عده‌ای را بیرون آورد و به سوی خود فرا خواند. شاگردان از وی چنین پرسیده بودند: «... خداوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟ بدیشان گفت: از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید.» خداوند قیام کرده برای کامل کردن

سخنان خود با این عبارات دستور مأموریت را اعلام می‌کند: «لیکن چون روح القدس بر شما می‌آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.» (اعمال ۱ : ۷ - ۸)

فرد با یافتن روح القدس تجهیز می‌شود تا خدمت مقبول خود را در خدا داشته باشد و انجیل عیسی مسیح را به همه جای این عالم اعلام کند. شاهدان حقیقی عیسی مسیح، قیام او را تجربه کرده‌اند و از قوت روح القدس پر هستند. در زمان رسولان و پس از آن، کسانی که به عیسی مسیح ایمان آورده‌اند، تجربه‌ای از روح القدس داشته‌اند. این تجربه بخشی از روند ایمان است. زمانی که پولس برای نخستین بار با ایمانداران شهر افسس دیدار کرد، از آنها پرسید: «... آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟...» (اعمال ۱۹ : ۲)

بنیادگرایان چنین می‌آموزند که شخص به محض ایمان آوردن به عیسی مسیح، روح القدس را دریافت می‌کند. به بیان دقیق‌تر آنها مدعی هستند، که ایمانداران نیاز به تجربه‌ی شاگردان اولیه را ندارند، با این حال پولس بسیار واضح از شاگردان پرسید که آیا روح القدس را بعد از این که ایمان آوردند دریافت کردند؟ [استفاده از عبارت "بعد از این که" به جای "هنگامی که" با دستور زبان یونانی منطبق است - مترجم] «... به وی گفتند: بلکه نشنیدیم که روح القدس هست! بدیشان گفت: پس به چه چیز تعمید یافتید؟ گفتند: به تعمید یحیی. پولس گفت: یحیی البته تعمید توبه می‌داد و به قوم می‌گفت به آن کسی که بعد از من می‌آید ایمان بیاورید یعنی به عیسی مسیح. چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند، و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلم گشته، نبوت کردند.» (اعمال ۱۹ : ۱ - ۶)

نتیجه صحبتها آن شد که شاگردان در آب و در روح القدس تعمید گرفتند، به بیان دیگر آنها از روح القدس پر شدند. فیلیپ یک بیداری بزرگ را در سامره تجربه کرد.

سپس دو رسول، یعنی پطرس و یوحنا به آنجا رفتند: «و ایشان آمده، به جهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس. پس دستها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند.» (اعمال ۸ : ۱۵ - ۱۷) مبشرین بزرگ سده بیستم گردهماییهای بزرگی ترتیب می‌دهند، مردم را به هیجان می‌آورند، پولهای زیادی را جمع‌آوری می‌کنند و بلافاصله پس از این جلسات آنجا را ترک می‌کنند. آنها درباره‌ی تعمید بشارت نمی‌دهند. و در تعلیم مختصر خود عمل روح را به یک تجربه‌ی احساساتی محدود می‌کنند. آنها خود با ایجاد جوی خاص این تجربه را تولید می‌کنند.

خدا به طریق فوق‌العاده‌ای با کرنیلیوس و پطرس عمل کرد و رسول خود را به خانه این افسر خدا ترس هدایت کرد. زمانی که وعظ پطرس به اوج خود رسید، روح القدس بر شنوندگان نازل شد: «و مؤمنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آن که بر آنها نیز عطا روح القدس افاضه شد، زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلم شده، خدا را تمجید می‌کردند. آنگاه پطرس گفت: آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن اینانی که روح القدس را چون ما نیز یافته‌اند.» (اعمال ۱۰ : ۴۵ - ۴۷) این مسئله ثابت می‌کند که هم تعمید روح و هم تعمید آب برای کسانی که ایمان می‌آورند ضروری است، ولی ممکن است ترتیب آنها فرق داشته باشد.

آن چه که پطرس در این خصوص در جماعت اورشلیم عنوان کرد، اهمیت خاصی دارد: «و چون شروع به سخن گفتن می‌کردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، هم چنان که نخست بر ما.» (اعمال ۱۱ : ۱۵) به عبارتی، لازم است در مورد ایمان، به نمونه اول برگردیم، ولی امروزه متأسفانه مفاهیم کتاب مقدسی به صورت مبهم و با تفاسیر متفاوتی ارائه می‌شوند و گاه پیش می‌آید که حتی مورد توجه نیز قرار نمی‌گیرند. تنها ممکن است عبارتهای کتاب مقدسی با محتوایی غیر کتاب مقدسی برای مردم تکرار شوند. از نشانه‌های بسیاری برای تشریح عمل روح القدس

استفاده می‌شود. از او به عنوان تسلی دهنده و معلم که به جمیع راستیها هدایت می‌کند، یاد می‌شود. خداوند چنین گفت: «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید. و لیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آن چه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آن چه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد. هر چه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آن چه آن من است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد.» (یوحنا ۱۶ : ۱۲ - ۱۵)

هر آن چه متعلق به خدا بود مسیح آن را فدیة کرد، او قیمت آن را پرداخت کرده و هم اکنون صاحب آنها شده است، هر چه به مسیح تعلق داشته باشد، روح او را دریافت می‌کند. روح حقیقت هر آن چه را در کلام وجود دارد، به ما تعلیم می‌دهد. او چهار چوب را آشکار می‌کند و به ما دیدی از ارادة مستقیم خدا و نقشه نجاتش می‌دهد: «لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد، و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن او نیست.» (رومیان ۸ : ۹) فرزندان حقیقی خدا تحت هدایت کامل ارادة مستقیم روح هستند: «و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.» (رومیان ۸ : ۱۱) يك ضرب‌المثل عامیانه فرانسوی می‌گوید: "اگر" کلمه کوچک" اگر" نبود..."، این مسئله به وضوح اهمیت این واژه" اگر" را می‌رساند. مسئله را به گونه دیگری بیان می‌کنم، "اگر" روح در ما ساکن باشد، این وعده کلام محقق خواهد شد و "اگر" ساکن نباشد، بدنهای فانی ما تبدیل و زنده نخواهند شد. پولس این مقوله را در همین باب بسط و پرورش می‌دهد: «زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می‌باشد... در امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود. زیرا می‌دانیم که تمام خلقت تا الآن با هم در آه کشیدن و درد زه می‌باشند. و نه این فقط، بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته‌ایم، در خود آه می‌کشیم در انتظار پسر خواندگی یعنی خلاصی جسم خود.» (رومیان ۸ : ۱۹ - ۲۳)

برای خیل نوبرها، روح خدا بیعانه و مهری است که به آنها اطمینان می‌دهد، که نه تنها جان آنان نجات یافته است، بلکه در زمان بازگشت عیسی مسیح، بدنهای فانی آنها تبدیل خواهد پذیرفت. از روح به عنوان مهر یاد می‌شود، این بدین مفهوم است که روح خدا است که ما را مهر می‌کند. اصطلاح مسح برای تشریح و توصیف روح نیز به کار می‌رود، ما در کلام چنین می‌خوانیم: «اما او که ما را با شما در مسیح استوار می‌گرداند و ما را مسح نموده است، خدا است. که او نیز ما را مهر نموده و بیعانه روح را در دل‌های ما عطا کرده است.» (دوم قرنیان ۱ : ۲۱ - ۲۲) عیسی "مسح" است. او "مسح خدا" است. (اعمال ۳ : ۱۹ و ۲۱ ، ۱۰ : ۳۸) واژه مسیح به معنی "مسح شده" است. به همین خاطر می‌توان گفت که کسانی که روح القدس را دریافت کرده‌اند هر کدام "یک مسیح" هستند. [واژه مسیح ترجمه کلمه عبرانی ماشیح است. این واژه در رابطه با کسانی که در عهد عتیق به خاطر کار خاصی انتخاب می‌شدند به کار می‌رفت - مترجم] به عبارتی باید گفت که مسیحیان راستین مسیح را دارند و هر کس طبق نمونه کتاب مقدس از روح القدس مسح نشده و مهر الهی را دریافت نکرده باشد، به گفته کلام حق ندارد عنوان "مسیحی" را داشته باشد.

همان طوری که در همه زمینها دو نوع مسح، بذر یا ذریت دیده می‌شود که در واقع تقلیدی کاذب از مسیح اصلی است، به همین ترتیب خداوند از ظهور "عیسی" های کاذب صحبت نکرد، بلکه شاگردان را درباره مسیحهای دروغین و "انبیاء" کذب در روزهای آخر هشدار داد. او این هشدار را در رابطه با روند فعالیت‌های روح ضد مسیح عنوان کرد، اگر چه این روح دارای مسح است ولی تضاد با مسیح و کلام حق او است: «زیرا که مسیحیان کاذب و انبیاء کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردند.» (متی ۲۴ : ۲۴) خدا روح خود را مانند باران بر بشر می‌ریزد. ولی همه چیز به باران بستگی ندارد، بلکه باید دید باران بر چه نوع بذری که در دل انسان جای دارد، می‌بارد: «تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود

را بر بدان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند.» (متی ۵ : ۴۵) در زمان آخر افرادی هستند که اگر چه مسح دارند لیکن اجازه نمی‌دهند روح، آنها را در مسیر هماهنگی با کلام هدایت کند. پیش از پایان دوره نخست کلیسا، مسیحی کاذب پیدا شده بودند: «از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند، لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند.» (اول یوحنا ۲ : ۱۹)

در متی ۷ : ۲۱ - ۲۳ خداوند از دسته‌ای از افراد سخن می‌گوید که کارهای بزرگی را به نام مسیح انجام می‌دهند ولی اجازه نمی‌دهند خدا آنها را در جایگاهشان در نقشه نجات الهی هدایت کند، آنها کار خدا، در زمانشان را قبول نمی‌کنند و به همین خاطر خدا نیز آنها را نمی‌شناسد. شاید منظور از این حرف، مبشرین تلویزیونی امروزی و گروه‌های کاریزماتیک و مبشرینی باشند که در عین انجام معجزه، هر کدام به راه خود می‌روند و از کلام خدا اطاعت نمی‌کنند و عملاً مسیح را رئیس خود نمی‌دانند و از نام او برای مقاصد شخصی خود استفاده می‌کنند.

«زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می‌افتد، می‌خورد و نباتات نیکو برای فلاحان خود می‌رویانند، از خدا برکت می‌یابد. لکن اگر خار و خشک می‌رویانند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته می‌شود.» (عبرانیان ۶ : ۷ - ۸) تکیه بر یک تجربه پنطیکاستی کافی نیست. در صورتی که، تخم نیکو در کار باشد، همان ثمرات روح را به بار خواهد آورد که ایمانداران راستین عصر نخستین به بار آوردند. به همین خاطر است که خداوند ما نمی‌گوید آنها را از عطایایشان خواهید شناخت بلکه: «ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت.» (متی ۷ : ۱۶)

عطایا در هر دو گروه ملاحظه می‌شود، ولی ثمره راستین تنها در تخم نیکوی الهی به بار می‌آید. مهر روح‌القدس تنها بر تخم نیکو قرار خواهد گرفت. بسیاری از افراد از "مسح" برخوردار می‌شوند ولی تنها آن دسته از افرادی که اجازه می‌دهند روح، آنها را به سمت هماهنگی با کلام هدایتشان کند، مهر شدن توسط روح را تجربه می‌کنند. آنها نخست‌زادگانند.

پولس در رساله به جماعت افسس برای ایمانداران راستین آن چنین می‌نویسد: «و در وی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختوم شدید. که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود.» (افسیسیان ۱ : ۱۳ - ۱۴) در این بخش، سخن از آیینی مذهبی نیست که یکی از مقامات بتواند بر پا کند، پولس در همین مقوله اضافه می‌کند: «و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید.» (افسیسیان ۴ : ۳۰)

فصل بیست و پنجم: انتخاب - تقدیر ازلی

وقتی که اصطلاح "برگزیده خدا" در رابطه با شخصی به کار می‌رود، ابتدا به این معنی است که طرف برای خدمت یا مهمی معین شده است و بدین منظور تقدیس می‌شود. در مورد ابراهیم و قوم اسرائیل، برگزیدگی به صورت واضح و آشکار خاطر نشان شده است: «اما تو ای اسرائیل و ای یعقوب که تو را برگزیده‌ام و ای نریت دوست من ابراهیم! که تو را از اقصای زمین گرفته، تو را از کرانه‌هایش خوانده‌ام و به تو گفته‌ام تو بنده من هستی، تو را برگزیدم و ترک نمودم. مترس زیرا که من با تو هستم و مشوش مشو زیرا من خدای تو هستم. تو را تقویت خواهم نمود و البته تو را معاونت خواهم داد و تو را به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد.» (اشعیا ۴۱ : ۸ - ۱۰)

ارمیا مانند سایر انبیا می‌توانست شهادتی از دعوت خود به خدمت ارائه دهد: «پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: قبل از آن که تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امتها قرار دادم.» (ارمیا ۴ : ۱ - ۵)

در میان اسباط دوازده‌گانه بنی‌اسرائیل، لای برای خدمت کهناتی برگزیده شده بود: «زیرا که یهوه، خدایت، او را از همه اسباط برگزیده است، تا او و پسرانش همیشه بایستند و به نام خداوند خدمت نمایند.» (تثئیه ۱۸ : ۵)

خدا داوود را از میان برادرانش، پسران یسی، انتخاب کرد تا روزی پادشاه قوم خدا باشد. (اول سمونیل ۱۶ : ۶ - ۱۴) خداوند عیسی نیز رسولان را برای خدمت خاصی برگزید: «شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند...» (یوحنا ۱۵ : ۱۶)

در زمان توبه پولس، خداوند به حناتیا چنین گفت: «... برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امتها و سلاطین و بنی‌اسرائیل ببرد.» (اعمال ۹ : ۱۵) اگر چه پولس بعد توبه کرد، اما آگاهی یافته بود که مانند سایر انبیا از رحم مادر "برگزیده شده بود" اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد که پسر خود را در من آشکار سازد...» (غلاطیان ۱ : ۱۵ - ۱۶)

در اغلب موارد ما شاهد تحقق آن چه که پولس به کلیسای قرنتس نوشت هستیم: «بلکه خدا جُهل جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند. تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند.» (اول قرنتیان ۱ : ۲۷ - ۲۹)

برای درک بهتر این مقوله لازم است آیات دیگری را نیز مد نظر داشته باشیم، زیرا دعوت و برگزیدگی مربوط به دو گروه ایماندار است. برگزیدگان نیز دعوت می‌شوند ولی همه دعوت شدگان برگزیده نمی‌شوند. خداوند در مثال ضیافت عروسی در این باب می‌گوید: «طلبیدگان بسیارند ولی برگزیدگان کم.» (متی ۲۲ : ۱۴) در هر دوره‌ای از کلیسا برگزیدگان خیل پیروزمندان را تشکیل می‌دهند. آنها بر طبق وعده‌هایی که خداوند به هفت کلیسا در مکاشفه ۲ و ۳ داده است، صاحب ارث می‌شوند. دعوت شدگان نیز اگر چه هم چون برگزیدگان، مسیح را به عنوان منجی خود می‌پذیرند ولی اجازه نمی‌دهند آنها را به جمیع راستیها هدایت کند. و لذا نمی‌توانند به هماهنگی کامل با کلام خدا برسند. البته اسامی آنها در کتاب حیات هست و در داوری واپسین به ملکوت خدا داخل خواهند شد. (مکاشفه ۲۰ : ۱۱ - ۱۵)

در مکاشفه ۱۷ : ۱۴ سخن از بره است که می‌جنگد و مغلوب می‌سازد. در کنار او از دسته پیروزمندان که به هدف متعالی دست یافته‌اند، سخن به میان آمده است. و از آنها با سه عنوان "خوانده شده، برگزیده و امین" یاد شده است: «... زیرا که او رب‌الارباب و پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده شده و برگزیده و

امین‌اند.» (مکاشفه ۱۷ : ۱۴) [در زبان اصلی چه در متی ۲۲ : ۱۴ و چه در مکاشفه ۱۷، واژه OI - KAHTOS به کار رفته است که در فارسی از معادلی چون طلبیدگان، خواننده شدگان و دعوت شدگان استفاده شده است - مترجم]

هم فدیة دهنده و هم خیل نوبرها "برگزیده" خدا خوانده می‌شوند: «اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف را برای امتها صادر سازد.» (اشعیا ۴۲ : ۱) «یهوه می‌گوید که شما و بنده من که او را برگزیده‌ام شهود من می‌باشید...» (اشعیا ۴۳ : ۱۰ و متی ۱۲ : ۱۸) خشنودی و مسرت خدا در وهله اول برگزیده اعظم را در بر می‌گیرد تا بدین طریق برگزیدگان دیگر را نیز در بر گیرد. (متی ۳ : ۱۷، ۱۷ : ۵) بدین ترتیب بشارتی که در زمان تولد فدیة دهنده به ما داده شده بود محقق می‌شود: «خدا را در اعلی‌علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.» (لوقا ۲ : ۱۴) در میان انسانهای روی زمین همیشه هستند کسانی که رضامندی (خشنودی) خدا به واسطه فیض الهی بر آنها قرار گرفته است. رابطه تنگاتنگی بین برگزیدگی و تقدیر ازلی است همان طوری که یک برگزیدگی باعث نجات می‌شود به همین ترتیب فرد از ازل برای نجات مقدر می‌شود. پسر که ۲۰۰۰ سال پیش به دنیا آمد، پیش از بنیاد عالم برگزیده شده بود و به همین خاطر از جلال خدا که پیش از بنیاد عالم است سخن می‌گوید: «و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.» (یوحنا ۱۷ : ۵) عبارت "پیش از بنیاد عالم" اغلب در رابطه با تاریخ نجات به کار می‌رود. اصطلاح پیش از بنیاد عالم به آن چیزی مربوط می‌شود که در ابتدا بود، یعنی زمانی که لوگوس یا کلمه از پری اصلی الهی صادر شد و بنابراین در نزد (یکی) خدا، قرار گرفت. (یوحنا ۱ : ۱) در آن زمان همه پسران و دختران خدا، مطابق با نقشه ابدی نجات خدا، در مسیح برگزیده شده بودند. همان جلالی که در زمان تبدیل هیأت مسیح نمایان شد، جهت تبدیل فدیة شدگان نیز ظاهر خواهد شد تا شبیه خداوند شوند: «ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.» (یوحنا ۱۷ : ۲۴)

همین مسئله درباره فدیة شدگان نیز عنوان شده است، به بیانی در کلام آمده است که آنها پیش از بنیاد عالم برگزیده شده اند: «چنان که ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم. که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم به وساطت عیسی مسیح بر حسب خشنودی اراده خود.» (افسسیان ۱ : ۴ - ۵) خدای بی‌آغاز و انجام، نقشه‌های خود را پیش از بنیاد عالم ریخته است و آنها را در حین گذر زمان تا ابدیت تکمیل می‌کند.

پطرس درباره بره بی‌عیب خدا چنین می‌گوید: «بلکه به خون گرانها چون خون بره بی‌عیب و بی‌داغ یعنی خون مسیح، که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید.» (اول پطرس ۱ : ۱۹ - ۲۰) خدا از پیش فدیة شدگان را در مسیح دید و به همین خاطر است که اسامیشان در دفتر حیات بره ذبح شده ضبط شده است: «و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات بره که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است. او (ضد مسیح) را خواهند پرستید.» (مکاشفه ۱۳ : ۸)

در عهد عتیق، خدا اسرائیل را به عنوان قوم خاص خود برگزیده بود: «زیرا تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی، و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امتهایی که بر روی زمین اند به جهت او قوم خاص باشی.» (تثویه ۱۴ : ۲) پولس در عهد جدید با اشاره به این که کلیسا از امتها است، می‌نویسد: «از لحاظ انجیل، یهودیان دشمنان خدا هستند و این به نفع شما است، اما از لحاظ انتخاب الهی به خاطر اجدادشان هنوز محبوبند.» (ترجمه شریف - رومیان ۱۱ : ۲۸) برگزیدگی و تقدیر ازلی انسانی را که شامل این برکات شده است، به تقدیس الهی سوق می‌دهد، به همین ترتیب اسرائیل به دلخواه خود جدا نشد و تقدیس نگردید، بلکه به خواست خدا بود که این قوم جدا شد

و به قوم خاص و برگزیده خدا مسمی گردید: «... زیرا که تمامی جهان، از آن من است. و شما برای من مملکت کهنه و اَمت مقدس خواهید بود...» (خروج ۱۹ : ۵ - ۶) پطرس رسول به ایمانداران عهد جدید چنین می‌نویسد: «لکن شما قبیله برگزیده و کهنات ملوکانه و اَمت مقدس و قومی که ملک خاص خدا باشد هستید...» (اول پطرس ۲ : ۹)

پولس در آیات زیر مسئله برگزیدگی و تقدیر ازلی را به شکل کاملی بسط می‌دهد: «و می‌دانیم که به جهت آنانی که خدا را دوست می‌دارند و به حسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند. زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست‌زاده از برادران بسیار باشد. و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.» (رومیان ۸ : ۲۸ - ۲۹) در واقع خدا در انسان چیزی ندید که جالب و مثبت باشد، لذا ابتکار نجات تنها مربوط به خدا بود. او انسانها را در مسیح دید و فدیة شدگان به مقام پسر ارتقاء یافتند، زیرا برای پذیرش آنها "بلی" و "امین" گفت. شهادت کلام در این خصوص روشن است. خدا خاصان خود را از پیش شناخت و برای حیات ابدی معین کرد. او که بر همه چیز از پیش آگاه بود، می‌توانست آنها را از پیش تعیین کند و برگزیند: «چون اَمتها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند.» (اعمال ۱۳ : ۴۸)

برگزیدگی حالت اجباری ندارد. خدا خواست خود را به صورت آشکار بیان می‌کند ولی کسی را وادار نمی‌سازد که وارد آن شود. او قصد خویش را چنین بیان می‌کند: «که می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند.» (اول تیموتاؤس ۲ : ۴) ولی از آنجا که خدا بر همه چیز آگاهی دارد، از پیش می‌دانست چه کسانی پیغام نجات را قبول می‌کنند و چه افرادی رد می‌کنند. هر کس که به سوی خدا نمی‌آید، از او دور می‌ماند، هر کس که اجازه نمی‌دهد خدا نجاتش بدهد در هلاکت می‌ماند. به این شکل بود که خدا بنا بر پیشدانی خود، کسانی را که قرار بود ایماندار شوند پیش از بنیاد عالم برگزید.

اغلب برداشت نادرستی از این سخن عهد عتیق که پولس نقل می‌کند، داریم: «زیرا به موسی می‌گوید: رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم و رأفت خواهم نمود بر هر که رأفت نمایم... بنابراین هر که را می‌خواهد رحم می‌کند و هر که را می‌خواهد سنگ دل می‌سازد.» (رومیان ۹ : ۱۵ و ۱۸) تنها کسی که نزد او می‌آید و فیض می‌یابد از رحمت و محبت خدا برخوردار می‌شود. آیه ۱۶ به همین دسته از افراد مربوط می‌شود: «لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده.» با این حال کسی که به نزد خدا نمی‌آید، به پروردگار اجازه نمی‌دهد که او را مشمول رحمت خود قرار دهد، کسی که به نزد خدا نمی‌آید و دل خود را سخت می‌سازد، خدا نیز به نوبت خود، دل چنین شخصی را کاملاً سخت می‌کند. این مسئله بدین مفهوم نیست که خدا از مقاصد اصلی خود دست کشیده باشد، بلکه او هم چنان بر کسانی که با ایمان به نزد او می‌آیند رحمت و فیض خود را قرار می‌دهد. آن چه که درباره غضب الهی و "ظروف غضب" که برای هلاکت مقدر شده آمده است، مربوط به کسانی می‌شود که در بی‌ایمانی خود مانده و نمی‌خواهند با خدا کاری داشته باشند. غضب خدا بر چنین کسانی می‌ماند، اگر چه در مسیح از انسانها برداشته شده باشد. هستند افرادی که خواهان آن نیستند که قرضه‌های آنها بخشیده شود و طبیعت در محکومیت می‌مانند. غضب الهی بر هر کسی که به نزد مسیح نمی‌آید، می‌ماند زیرا چنین شخصی فدیة کامل را برای خود نمی‌پذیرد.

لوسیفر خود تصمیم گرفت با خدا مقابله کند، لذا اجازه نخواهد داد که او و پیروانش در نقشه خدا گنجانیده شوند. به همین ترتیب افرادی هستند که هرگز اجازه نخواهند داد که در نقشه‌ای که خدا برایشان معین کرده، جای گیرند. خدا زمانی می‌تواند ببخشد و فیض خود را عطا کند که مردم حاضر باشند در ایمان به عمل کفاره‌ای تام که مسیح انجام داده است، فدیة کامل الهی را به عنوان هدیه‌ای از جانب خدا، بپذیرند.

کلام چنین شهادت می‌دهد: «زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است، ظاهر شده.» (تیطس ۲ : ۱۱) خداوند انسانها را دعوت می‌کند: «بباید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید.» (متی ۱۱ : ۲۸) ولی همه به نزد عیسی نمی‌آیند و دعوت او را اجابت نمی‌کنند. حتی در شمار افراد به اصطلاح متدیته که کلام خدا را تفحص می‌کنند، کسانی هستند که اهداف جسمانی خود را دنبال می‌کنند و بدین ترتیب قادر نیستند وارد مشارکتی شخصی با خداوند و رهاننده خود شوند: «کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد. و نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید.» (یوحنا ۵ : ۳۸ - ۳۹)

مطالعات کتاب مقدسی و تحصیلات الهیاتی همیشه به درد نمی‌خورند مگر این که شخص به راستی به نزد خداوند آمده حیات جاوید بیابد. خداوند می‌گوید: «و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.» (یوحنا ۷ : ۲۷) اغلب نمی‌آیند چون تشنه نیستند. عبارت: «... (خدا) هر که را می‌خواهد سنگ دل می‌سازد.» (رومیان ۹ : ۱۸) زمانی محقق می‌شود که انسان خدا را وادار کرده باشد، چنین کند، زیرا خدا نمی‌تواند بر خلاف اراده انسان عمل کند، زیرا خواست خدا این نیست که انسانی هلاک شود بلکه مدد یافته برسد. زیرا کار خدا رهایی است. زمانی که انسان آن چه را که خدا می‌خواهد، نمی‌خواهد، خدا آن چیزی را می‌خواهد که انسان می‌خواهد. خدا از ابتدا آزادی انتخاب به انسان داد. خدا کسی را وادار به کاری نکرده و انسان را به صورت ربات یا عروسک نساخته است، مردم اختیار داشتند میان زندگی و مرگ، اطاعت و ناطاعتی، راه خود را برگزینند.

انسانی که از خدا جدا شده است، هم چنان در حفظ استقلال خود از خدا سماجت می‌کند و این تا زمانی است که متوجه دعوت الهی خود شود و آن را بپذیرد. او هم چنان و به صورتی بی‌ایمان می‌کوشد به اهداف خود دست یابد و از راه‌های خود کامل شود. این تا زمانی است که جزیی از نقشه کامل خدا شود. انسان دوست دارد مستقل شود و از کسی فرمان نبرد، انسانی که می‌کوشد از خدا مستقل شود، در گمراهی‌ای که خود انتخاب کرده، گرفتار می‌شود. انسان با جدا شدن از خدا به زیر سلطه دشمن رفت. او در پی تلاش خود برای جدا شدن از خدا، مطیع و سر سپرده شیطان شد، لذا لازم و ضروری بود که از این اسارت و قید آزاد شود. منجی ما فرستاده شد تا آزادی اسیران را اعلام کند. (لوقا ۴ : ۱۸)

آن چه که برای پدر ایمان یعنی ابراهیم رخ داد به عنوان الگویی برای ما قرار داده شد. و این برای همه کسانی که کلام خدا را گوش می‌دهند و بدان ایمان می‌آورند و عمل می‌کنند، رخ خواهد داد.

آنها از هر چه خدا عمل می‌کند پیروی می‌کنند و سفارشات او را به کار می‌بندند. در میان آنها هماهنگی کاملی بین کلام خدا، ایمان و اعمال دیده می‌شود.

برگزیدگان، خواست خود را با اراده خدا هماهنگ کرده‌اند و صادقانه چنین دعا می‌کنند: «ملکوت تو بیاید. اراده تو چنان که در آسمان است بر زمین نیز کرده شود.» (متی ۶ : ۱۰) آنها خواست مستقلی ندارند، بلکه همان چیزی را می‌خواهند که خدا می‌خواهد. با توجه به این که برگزیدگان به واسطه تولد تازه جزئی از کلمه و نقشه الهی شده‌اند. ملاحظه می‌شود که آنها مانند پسر خدا، صورت تحقق یافته و جسم کلمه شده هستند. خدا این افراد را چنین تشویق می‌کند: «لذا ای برادران بیشتر جد و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایید زیرا اگر چنین کنید هرگز لغزش نخواهید خورد.» (دوم پطرس ۱ : ۱۰) همان طوری که می‌توان از چیزی که پطرس رسول شرح داد نتیجه‌گیری کرد، مسیح به عنوان سنگی برگزیده به ما معرفی می‌شود. این سنگ برای عده‌ای سنگ زاویه است، در حالی که برای دسته‌ای دیگر، يك سنگ لغزش و يك صخره مصادم است. کسی که به نژاد برگزیده و آن کهنات ملوکانه

تعلق داشته باشد، مسیح را به عنوان سنگ زاویه می‌شناسد. کسی که در او لغزش می‌خورد در ناطاعتی از کلام به سر می‌برد. (اول پطرس ۲ : ۳ - ۱۰)

تجربه روحانی به ما چنین می‌آموزد که هر کس باید در جایی که خدا برای او معین کرده، قرار بگیرد و به آن چه که خدا برای وی مقدر کرده ایمان داشته باشد، کسی که به تقدیر ازلی ایمان نداشته باشد نمی‌تواند از ازل مقدر شده باشد. همین مسئله درباره توبه و تازه شدگی، تولد تازه و هر تجربه‌ای که انسان می‌تواند با خدا داشته باشد، صدق می‌کند. هر انسان همان چیزی را تجربه می‌کند که بدان اعتقاد داشته باشد: «اما ای برادران و ای عزیزان خداوند، می‌باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نماییم که از ابتدا خدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی.» (دوم تسالونیکیان ۲ : ۱۳)

«چون که سر اراده خود را به ما شناسانید، بر حسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود، برای انتظام کمال زمانها تا همه چیز را خواه آن چه در آسمان و خواه آن چه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او. که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم، چنان که پیش معین گشتیم بر حسب قصد او. که همه چیزها را موافق رأی اراده خود می‌کند.» (افسیان ۱ : ۹ - ۱۱)

هدف از این فصل تشریح تقسیم بندی نقشه خدا برای زمان است که برای نسل بشر معین شده است. در مزمور ۹۰ : ۴ چنین آمده است: «زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب.» در عهد جدید پطرس همان مسئله را تشریح می‌کند: «لکن ای حبیبان، این يك چیز از شما مخفی نماند که يك روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون يك روز.» (دوم پطرس ۳ : ۸) وقتی که در کتاب مقدس از ایام آخر صحبت می‌شود، ما باید به این مسئله توجه داشته باشیم که آیا اصطلاح ایام آخر مفهوم نبوتی دارد یا درباره آخرین نسل به کار رفته است.

خدا دنیا را در مدت شش روز آفرید و در روز هفتم استراحت کرد. وقتی که ما با دقت شرح داستان آفرینش را می‌خوانیم، با این عبارت مواجه می‌شویم: «و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرامی گرفت.» (پیدایش ۲ : ۲) همان طوری که در ادامه ملاحظه خواهیم کرد، این مسئله برای روند هفت هزار سال بشریت اهمیت فراوان دارد. عدد ۷، عدد اتمام کار خدا است. روز هشتم، به بیان دیگر روز اول يك عصر نوین است.

گاهشمار کتاب مقدسی را می‌توان به چندین دوره تقسیم بندی کرد یعنی دو هزار سال (دو روز برای خدا) از آدم تا ابراهیم سپری شد، دو هزار سال بعدی از ابراهیم تا به مسیح سپری شد و هم اکنون به پایان دوره دیگری از دو هزار سال نزدیک می‌شویم. روز هفتم روز استراحت خداوند یا به عبارتی زمان برقراری حکومت هزار ساله است. انبیا و رسولان از روز خداوند فراوان گفته و نوشته‌اند. یوحنا رسول واقعه‌ای را که برای او در جزیره پطرس رخ داد، تشریح می‌کند: «در روز خداوند در روح شدم...» (مکاشفه ۱ : ۱۰) این روز واپسین با جنگ معروف به هارمگدون شروع و با تهاجمی که جوج و ماجوج پس از سلطنت هزار ساله، به راه می‌اندازند، یعنی از زمانی که شیطان آزاد شده و آنها را دوباره فریب می‌دهد، به انجام می‌رسد. (مکاشفه ۲۰ : ۷ - ۱۰) در فاصله این دو جنگ، حکومت صلح در مدت هزار سال برقرار خواهد بود. در آن زمان: «... گرگ با بزّه سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغالّه خواهد خوابید و گوساله و شیر پرورای با هم ... و گاو با خرس خواهد چرید...» (اشعیا ۱۱ : ۶ - ۷) «و او آنها را داوری خواهد نمود و قومهای بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خویش را برای آزه‌ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.» (اشعیا ۲ : ۴ و میکاه ۴ : ۳) «و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قومها بر پا خواهد شد و آنها آن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود. و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شنعار و حمات و از جزیره‌های دریا باقی مانده باشند باز آورد.» (اشعیا ۱۱ : ۱۰ - ۱۱)

از دیدگاه نبوتی، از زمان برقراری عهد جدید ما در دو روز آخر هستیم، یا به بیان دیگر در زمان آخر به سر می‌بریم: «که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید.» (اول پطرس ۱ : ۲۰) این دوره روی به اتمام است و به سر انجام خود نزدیک می‌شود. با توجه به این که با دو نوع سال سر و کار داریم. (سال کتاب مقدس ۳۶۰ روز است و سال خورشیدی ۳۶۵ روز) نمی‌توان به راحتی سالها را شمارش کرد و خدا را شکر به خاطر این مسئله. با این وجود ما به طور کلی نشانه‌هایی داریم تا متوجه شویم که در چه زمانی به سر می‌بریم، ما با ملاحظه حوادث، یعنی نشانه‌های زمان، می‌توانیم دریابیم که در پایان زمان آخر هستیم. تاریخ بشریت آستان تحولات شگرفی است. آن چه که خدا در نقشه خود مقدر کرده در حال تحقق است و ما به پایان راه نزدیک شده‌ایم. در روز پنطیکاست، زمانی که افاضه روح القدس تحقق می‌یابد، پطرس دو روز نبوتی را مد نظر داشت. او بر همین اساس رویداد افاضه روح القدس در پنطیکاست را با یونیل ۳ مرتبط می‌کند: «بلکه این همان است که یونیل نبی گفت که خدا می‌گوید در

ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت...» (یونیل ۳ : ۴ - ۵ و اعمال ۲ : ۱۶ - ۱۷)
پطرس در موعظه خود توضیح می‌دهد که روز خداوند در پایان این روزهای آخر، یعنی پس از سپری شدن دو هزار سال تاریخ نجات، رخ خواهد داد، زیرا روز خدا را عظیم و مهیب توصیف می‌کند.

برخی حوادث، پس از این دوره دو هزار ساله به وقوع خواهند پیوست و برخی دیگر در آغاز روز هفتم یعنی در روز خداوند. در هیچ بخش کتاب از سبت یا یک شنبه به عنوان روز خداوند یاد نشده است. این روز تنها برای فدیة شدگان با شکوه و زیبا خواهد بود. (فیلیپیان ۱ : ۶ و ۲ : ۱۶) در عوض، این روز برای بی‌دینان هراسناک و مهیب خواهد بود. (اشعیا ۱۳ : ۶ - ۷) همان طوری که خدا پس از اتمام کار آفرینش، در روز هفتم استراحت کرد، به همین ترتیب او با کمال یافتن (کامل شدن) روند فدیة، استراحت خواهد کرد. اصطلاحات گوناگونی برای توصیف دوره فیض در کتاب مقدس استفاده شده‌اند. این اصطلاحات عبارتند از "روز نجات" و "زمان مقبول" (اشعیا ۴۹ : ۸ ، دوم قرن‌تین ۶ : ۲) و "سال پسندیده خداوند" (اشعیا ۶۱ : ۲ و لوقا ۴ : ۱۹) زمانی که سخن از سال پسندیده خداوند می‌شود، عباراتی چون روز نواختن کرانها یا روز یوبیل به ذهن می‌رسند. در عهد عتیق این مناسبت پس از هفت، هفت سال یعنی در سال پنجاهم روی می‌داد. در این ایام همه کسانی که زیر بار قرضها بودند، یا به عنوان برده خود را فروخته بودند یا املاک خود را از دست داده بودند، می‌توانستند اموال خود را پس بگیرند. (لاویان ۲۵) در روز بزرگ کفاره در سال یوبیل، کرناها به صدا در می‌آمدند و همه کسانی که زیر بار قرض بودند، آزاد می‌شدند. به همین ترتیب، پس از روز آشتی خدا با بشریت، کرناها به صدا در آمده است و هر کس گوش کند و ایمان بیاورد، آزاد خواهد شد. این مسئله درباره انسان، در هر موقعیت زمانی و مکانی که باشد صدق می‌کند. دوره فیض همان سال الهی نواختن کرناها است که خداوند ما از آن به عنوان سال پسندیده یاد کرد. در این دوره، هر کس به پیغام خدا ایمان بیاورد و فدیة کامل و تام را بپذیرد، حق دارد، آزاد شود. خداوند ما در زمان ظهور خود چنین ندا در داد: «آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که امروز این نوشته در گوشه‌های شما تمام شد.» (لوقا ۴ : ۲۱) این امروز همان روزی است که خدا به ما هدیه کرد. (عبرانیان ۴ : ۷)

پطرس درباره دو روز آخر، یعنی دوره دو هزار سال، می‌گوید: «و جمیع انبیا نیز از سمونیل و آنانی که بعد از او تکلم کردند از این ایام اخبار نمودند.» (اعمال ۳ : ۲۴) ما در شگفتیم چطور مردان خدا در عهد جدید از طریق مکاشفه و با دقت خاصی نقشه‌های نجات خدا را شرح می‌دهند: «چنان که ایشان را ملامت کرده، می‌گوید: خداوند می‌گوید اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهده تازه استوار خواهم نمود.» (عبرانیان ۸ : ۸) خدا این عهد را در مسیح در جلجتا بست و به اسرائیل چنین وعده می‌دهد: «و خداوند می‌گوید این است آن عهده که بعد از آن ایام با خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهم نهاد و بردل ایشان مرقوم خواهم داشت و ایشان را خدا خواهم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود.» (عبرانیان ۸ : ۱۰)

درباره دوره عهد عتیق که در زبان نبوتی "روز" نیز نامیده می‌شود، چنین می‌خوانیم: «خدا که در زمان سلف به اقسام متعدّد و طریقه‌های مختلف به وساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود در این ایام آخر به ما به وساطت پسر خود متکلم شد...» (عبرانیان ۱ : ۱ - ۲)

پایان روزهای پدران به آغاز روزهایی منتهی شد که در آنها خدا در مسیح، سخن گفت و پاسخ مشکلات ما را داد. به عبارتی سخن از روزهایی است که دو هزار سال برای کلیسا طول می‌کشد و در این برهه سرانجام می‌یابد پس از این، زمان تحقق وعده‌های خدا برای اسرائیل فرا می‌رسد این رخداد بزرگ، مصادف با آغاز روز هفتم و درست پیش از آغاز حکومت هزار ساله، اتفاق خواهد افتاد. در این باره هوشع نبی چنین به ما می‌گوید: «بباید نزد خداوند بازگشت نماییم زیرا که او دریده است و ما را شفا خواهد داد، او زده است و ما را شکسته‌بندی خواهد نمود. بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد. در روز سوم ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود.» (هوشع ۶ : ۱ - ۲) از

زمان ویران شدن هیکل اورشلیم به دست لشکریان رومی تحت فرماندهی تیتوس در سال ۷۰، اسرائیل در میان همه ملل پراکنده شد. موسی این واقعه را از پیش اخبار کرده بود. او نه تنها آوارگی یهودیان را نبوت کرده بود بلکه جلوتر رفته و بازگشت آنها به سرزمین موعود را نیز نبوت کرده بود. (تثنیه ۴: ۲۷ - ۳۰) خداوند از زبان ارمیای نبی به ما چنین می‌گوید: «ای امته کلام خداوند را بشنوید و در میان جزایر بعید اخبار نمایید و بگوئید آن که اسرائیل را پراکنده ساخت ایشان را جمع خواهد نمود و چنان که شبان گله خود را (نگاه دارد) ایشان را محافظت خواهد نمود ... آنگاه باکره‌ها به رقص شادی خواهند کرد و جوانان و پیران با یک دیگر. زیرا که من ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و ایشان را از المی که کشیده‌اند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.» (ارمیا ۳۱: ۱۰ - ۱۳) در حزقیال باب‌های ۳۶ و ۳۷ مسائل زیادی در این خصوص برای ما عنوان شده است: «و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من بنی‌اسرائیل را از میان امتهایی که به آنها رفته‌اند گرفته، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد.» (حزقیال ۳۷: ۲۱) در باب ۳۸ زمان وقوع این اتفاقات به صورت دقیق‌تری عنوان شده است: «بعد از روزهای بسیار ... در ایام بازپسین ...» (حزقیال ۳۸: ۸ و ۱۶)

در متن هوشع که بالاتر خواندیم، آمده است که این واقعه پس از دو روز یعنی دو هزار سال روی خواهد داد. و تصریح شده است که در روز سوم خداوند به داد اسرائیل خواهد رسید و اسرائیل از خدا حیات دریافت خواهد کرد. امید به ظهور مسیح هم چنان در میان ایمانداران یهودی زنده است. اغلب دعایی که بر دیوار ندبه ایراد می‌شود با درخواست برای ظهور مسیح و بازسازی هیکل خاتمه می‌پذیرد. در کتاب هوشع باز چنین آمده است: «پس خداوند را بشناسیم و به جد و جهد معرفت او را تعاقب نماییم. طلوع او مثل فجر یقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب می‌کند خواهد آمد.» (هوشع ۶: ۳)

احیای دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به یک معجزه الهی می‌ماند. از دیدگاه تاریخ نجات، خدا به اسرائیل مانند یک مجموعه در سرزمینش می‌نگرد، در حالی که از ایمانداران اقوام و زبانهای دیگر دعوت فردی به عمل می‌آورد. او از ایمانداران می‌خواهد از تشویش و بی‌نظمی حاکم بر جهان خارج شوند. پولس درباره کامل شدن کلیسای امته و رهایی اسرائیل چنین می‌نویسد: «زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما از این سر بی‌خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امته در نیاید، سخت دلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است. و هم چنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنان که مکتوب است ...» (رومیان ۱۱: ۲۵ - ۲۶)

یعقوب در نخستین شورای بزرگ کلیسا در اورشلیم این مسئله را چنین عنوان می‌کند: «شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امته را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد. و کلام انبیا در این مطابق است چنان که مکتوب است که بعد از این رجوع نموده، خیمه داوود را که افتاده است باز بنا می‌کنم و خرابیهای آن را باز بنا می‌کنم و آن را بر پا خواهم کرد.» (اعمال ۱۵: ۱۴ - ۱۶) عاموس نبی با این عبارت، آینده اسرائیل را به تصویر می‌کشد: «در آن روز خیمه داوود را که افتاده است بر پا خواهم نمود ...» (عاموس ۹: ۱۱) صفتیای نبی درباره قوم اسرائیل چنین نوشت: «در آن روز از همه اعمالی که به من عصیان ورزیده‌ای خجل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از تکبر تو مسرورند، از میان دور خواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدس من تکبر نخواهی نمود.» (صفتیای ۳: ۱۱) «و در آن روز، اورشلیم را برای جمیع قومها سنگی گران بار خواهم ساخت ... و در آن روز قصد هلاک نمودن جمیع امتهایی که به ضد اورشلیم می‌آیند، خواهم نمود. و بر خاندان داوود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگرست ...» (زکریا ۱۲: ۳ و ۹ - ۱۰)

بازگشت قوم اسرائیل به وطنش، به این اعتقاد که ما هم اکنون در پایان عصر فیض به سر می‌بریم قطعیت می‌بخشد، به بیان دیگر خداوند به زودی خویشتن را به یهودیان مکشوف خواهد کرد. ولی پیش از آغاز روز هفتم لازم است خدا عمل خود را در کلیسا به سر انجام برساند. این قول خداوند است: «اینک من ایلای نبی را قبل از رسیدن روز

عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهیم فرستاد.» (ملاکی ۴ : ۵) آیا امکان ندارد این وعده عملی شده باشد اما روحانیت کلیسایی از آن غافل شده باشد؟ که البته چنین اتفاقی در آغاز زمان فیض نیز رخ داده بود.

یحیی تعمید دهنده بدین خاطر ایلیا خوانده شد که به واسطه او بخش نخست آیه ۶ ملاکی باب ۴ محقق شد یعنی: «و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دل‌های پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.» (لوقا ۱ : ۱۷) ولی واقعیت آن است که دو هزار سال سپری شده است، بدون آن که روز خداوند فرا برسد. طبق نبوت ملاکی ۳ : ۱، یحیی تعمید دهنده، همان رسولی بود که راه خداوند را آماده کرد. (متی ۱۱ : ۱۰ و مرقس ۱ : ۱ - ۳) از یحیی تعمید دهنده چنین پرسیده شد: آیا ایلیا هستی؟ او در پاسخ گفت: نیستم (یوحنا ۱ : ۲۰) پیش از انقضای روز فیض و آغاز روز داوری و غضب الهی، خدا چنین مقرر فرمود که مردی با مأموریتی شبیه ایلیا ظهور کند. وظیفه این مرد این بود که دل فرزندان خدا را به قلب و ایمان پدران عصر رسولان برگرداند. (ملاکی ۴ : ۶) همان طوری که ایلیا قوم اسرائیل را به کوه کرمل فرا خواند و مذبح خداوند را تعمیر کرد و موافق با دوازده قبیله بنی اسرائیل دوازده سنگ برداشت و با آن دوازده سنگ قربانگاهی بنا کرد، تا خدای آسمان به دعای او پاسخ بگوید و قوم خود را در جهت تصمیمی درست سوق دهد، به همین ترتیب ایلیای عصر ما آموزه دوازده رسول را دوباره بر قرار کرد تا خدای زنده کلام خود را تأیید کرده و قوت خود را در کلیسای خویش ظاهر کند. این مرد نمی‌تواند نماینده یک فرقه خاص باشد، بلکه باید از جانب خدا با پیغمبی الهی برای قوم خدا فرستاده شده باشد.

مسیح در متی ۱۷ : ۱۱ این خدمت را که مربوط به آینده می‌شد مورد تأکید قرار داد: «او در جواب گفت: البته الیاس می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.» دکتر اسکافیلد (Scofield) در زیرنویس متی ۱۷ : ۱۱ مانند بقیه کارشناسان کتاب مقدس این مطلب را تأیید می‌کند. او در این باره چنین می‌نویسد: «مسیح این نبوت دقیق ولی انجام نیافته ملاکی ۴ : ۵ - ۶ را مورد تأیید قرار می‌دهد: «البته ایلیا می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد کرد.» در این قسمت نیز، تفاوتی در میان نبوتی که در خدمت یحیی تعمید دهنده محقق شد و نبوتی که باید از طریق ایلیا تمام شود، هست ولی یحیی تعمید دهنده آمد و خدمتی ارائه داد که کاملاً با روح و قوت خدمت آینده ایلیا (لوقا ۱ : ۱۷) هماهنگ بود. لذا از نظر مجازی می‌شد گفت که الحال ایلیا آمده است. (متی ۱۷ : ۱۲)»

پیش‌تاز ظهور نخستین مسیح با روح و قوت ایلیا آمد. و آن مرد خدا که پیش‌تاز ظهور دوم مسیح است باید تمام چیزها را اصلاح و مرتب کند تا همه چیز مطابق کتاب مقدس و نمونه کلیسای اولیه باشد. کلام تصریح می‌کند که این واقعه پیش از بازگشت عیسی مسیح انجام می‌شود، زیرا درباره او چنین آمده است: «که می‌باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود.» (اعمال ۳ : ۲۱)

پولس در رساله خود به تسالونیکیان درباره روز خداوند چنین نوشت: «زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می‌آید.» (اول تسالونیکیان ۵ : ۲) این بدین مفهوم است که اخطار خاصی نخواهد بود بلکه روز خداوند به طور غیر منتظره حادث خواهد شد. پولس درباره این روز باز چنین می‌گوید: «زیرا هنگامی که می‌گویند سلامتی و امان است [صلح و امنیت - مترجم] آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد.» (اول تسالونیکیان ۵ : ۳)

در هیچ دوره‌ای از تاریخ تا به این حد به مسئله برقراری صلح و امنیت توجه نشده بود. به همین خاطر سیاستمداران می‌کوشند صلح و امنیت را برای مردمان رنج دیده به ارمان بیاورند. ولی دقیقاً در زمانی که شعارهای صلح و امنیت مورد تأکید قرار می‌گیرند، که هم اکنون در این زمان زیست می‌کنیم، روز خداوند رخ خواهد داد. از غرب تا شرق اروپا مرتب سخن از نابود کردن جنگ افزارها و برقراری صلح فراگیر و جهانگیر است. کارشناسان کتاب مقدس

و کسانی که با کلام مائوس اند می‌دانند که این روز ناگهان، یعنی بدون مقدمه حادث خواهد شد. آنها با مطالعهٔ علانم زمانها می‌توانند دریابند که دنیا به چه مرحله‌ای رسیده است: «لیکن شما ای برادران در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید.» (اول تسالونیکیان ۵ : ۴)

پولس رسول ضمن پرداختن به موضوع بازگشت خداوند عیسی مسیح و جمع شدن ما با او، از ایمانداران می‌خواهد که اضطراب را از خود دور کنند: «... روز خداوند رسیده است.» [در ترجمه‌های جدید و معتبر به جای روز مسیح از روز خداوند استفاده شده است - مترجم] (دوم تسالونیکیان ۲ : ۲) در این باب و در سایر بخشهای کتاب مقدس، نشانه‌های روحانی و معنوی این دورهٔ اخیر برای ما تشریح شده‌اند: «چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزین خواهند آمد که بر حسب شهوات بی‌دینی خود رفتار خواهند کرد.» (یهودا ۱۸) ما تقریباً با همین عبارت در دوم پطرس ۳ : ۳ نیز مواجه می‌شویم: «و نخست این را می‌دانید که در ایام آخر مستهزین با استهزا ظاهر خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده.» در آیهٔ بعدی، رسول نشانهٔ بارز این مسخره‌کنندگان را که اگر چه به مسائل مختلف نمی‌خندند ولی وعدهٔ رجعت مسیح را به باد مسخره می‌گیرند و می‌گویند: «کجاست وعدهٔ آمدن او؟» تشریح می‌کند.

وضعیت کلی ایام آخر یعنی زمان انقضای عالم، در دوم تیموتاوس ۳ : ۱ - ۹ چنین تشریح شده است: «اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد، زیرا که مردمان، خود پرست خواهند بود و طماع و لافزن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک و بی‌الفت و کینه‌دل و غیبتگو و ناپرهیز و بی‌مروت و منتفر از نیکویی و خیانت کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدا دوست می‌دارند...»

خداوند با گفتن این سخنان از اوضاع معنوی و اخلاقی بشریت در روزهای واپسین از پیش خبر داد. خداوند عیسی تأکید کرد که وضعیت حاکم بر روزگار نوح و زمان سدوم و عموره، در زمین تکرار خواهد شد. (لوقا ۱۷) در زمان نوح، دو نسل شیث و قائن با هم در آمیختند و خدا با دیدن این وضعیت بر آن شد که بشریت را نابود کند. (پیدایش ۶) ما در این عصر با بزرگ‌ترین اختلاطهای مذهبی تاریخ مواجه می‌شویم. دوم تیموتاوس ۴ : ۱ - ۵ ما را از تعالیم انحرافی یعنی تعالیمی که با کلام حق تطابق ندارند، برحذر می‌دارد: «... زیرا ایامی می‌آید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد... و گوشه‌های خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه‌ها خواهند گرایید...» در اول تیموتاوس ۴ : ۱ - ۳ این رسول نیست بلکه روح خدا است که ما را از تحولات روحانی زمان اخبار می‌کند: «و لیکن روح صریح می‌گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مضل و تعالیم شیاطین اصغا خواهند نمود... که از مزاجت منع می‌کنند. (از طریق اجباری کردن تجرد.) و حکم می‌نمایند به احتراز از خوراکهایی که خدا آفرید (به عنوان مثال جمعه گوشت نخورند.) برای مؤمنین و عارفین حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند.» (اول تیموتاوس ۴ : ۱ - ۳) به عبارتی، برخی از مسائلی که از دید انسان باید برای آنها ریاضت کشید از دید کلام آموزهٔ دیوها هستند.

پطرس رسول نیز دربارهٔ روز خداوند نوشت: «لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد.» (دوم پطرس ۳ : ۱۰) او در جایی دیگر اصطلاح روز خدا را در رابطه با همین روز به کار برده است.

کتاب دانیال نبی، اشارات فراوانی دربارهٔ زمان آخر دارد. ما در باب ۲ : ۲۸ چنین می‌خوانیم: «لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می‌باشد و او نبوکد نصر پادشاه را از آن چه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است...» در باب ۸ آیات ۱۷ و ۱۹ و ۲۶ به دانیال نبی چنین گفته شده است: «... ای پسر انسان بدان که این رؤیا برای زمان آخر می‌باشد... و گفت: اینک من تو را از آن چه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می‌دهم زیرا که انتها در زمان معین واقع خواهد شد... پس رؤیایی که دربارهٔ شام و صبح گفته شد یقین است اما تو رؤیا را بر هم نه زیرا که

بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد.» در باب آخر کلمات مشابه‌ای به دانیال نقل می‌شوند: «اما تو ای دانیال کلام را مخفی‌دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن ... ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است.» (دانیال ۱۲ : ۴ و ۹)

واقعیت آن است که تا این اواخر، امکان طبقه‌بندی و قسمت‌بندی جنبه نبوتی تاریخ وجود نداشت، ولی تحولات سیاسی اخیر اروپا این امکان را فراهم آورد که خط مشی کتاب مقدسی از تاریخ به دست آید. در حال حاضر اروپا به سمت اتحاد سیاسی و مذهبی بیشتر سوق داده می‌شود و به بیان دیگر می‌توان گفت که ما شاهد روند بازسازی و احیای امپراطوری روم هستیم. روند فوق با معاهده روم در ۲۵ مارس ۱۹۵۷ آغاز شده است.

جریانی که اروپای مرکزی دست خوش آن است، بازگشت ناپذیر است و جهان نیز وارد مرحله خاصی از تاریخ خود شده است. با توجه به این اوصاف می‌توان گفت که بازگشت مسیح نزدیک است. پس از این رخداد مهم، روز خداوند حادث خواهد شد. نه تنها زمان نزدیک است بلکه هم اکنون اثرات آن را مشاهده می‌کنیم. امروزه، ما نیاز نداریم نبوت کتاب مقدس را تفسیر کنیم، زیرا خود شاهد تحقق آن هستیم. زمان فیض به سرانجام خویش نزدیک شده و اینک شمارش معکوس آغاز گردیده است. و عصری از اعصار تاریخ سرانجام می‌یابد و دیگری می‌آغازد. پس از روز هفتم، یعنی آخرین هزاره، زمان در ابدیت حل خواهد شد.

فصل بیست و هفتم: امپراطوري روم و اهمیت آن در زمان آخر

ارتباط جدایی ناپذیری بین امپراطوري روم و کلیسای روم وجود دارد. در زمان کنستانتین سخن از کلیسای امپراطوري بود و سپس صحبت از کلیسای مردمی شد، و پس از فرآیندی این کلیسا به کلیسای حکومتی مبدل گردید. تحولات مذهبی در شکل‌گیری نوع حکومت تأثیرگذار شد، به گونه‌ای که نهاد مذهبی به یک نهاد حکومتی مبدل شد، که به حکومت کهناتی معروف گردید، و این حکومت کهناتی یا پاپی چندین سده به طول انجامید. هیچ کلیسای دیگری، از کلیسای شرق گرفته تا کلیسای انگلیکان بین‌المللی، به عنوان نهاد مذهبی حکومت را به دست نگرفت. در حال حاضر کلیسای روم رسم یک کشور مستقل در داخل یک کشور دیگر است. (مکاشفه ۱۷ : ۱۱) و هم چنین می‌توان گفت که این کشور با نفوذترین کشور جهان به شمار می‌آید. واتیکان با بیش از صد کشور ارتباط دیپلماتیک دارد و در آنها سفارت دایر کرده است. به چه علتی هیچ کلیسای مردمی و ملی دیگر روابط بین‌المللی ندارد؟ چرا تنها کلیسای روم چنین حقی دارد؟ پاسخ این پرسشها از این قرار است که کلیسای روم یک حکومت است که در همه کشورهای به کسانی که به آن تعلق دارند فرمان می‌دهد [واژه آلمانی Stadt و انگلیسی State و فرانسوی Stat معادل دقیق فارسی ندارد - مترجم] واقعیت آن است که این کلیسا، همان کلیسای اولیه‌ای نیست که مسیح به حیات فرا خواند.

هرگاه پاپ از کشوری دیدن می‌کند، از او به عنوان رئیس یک کشور استقبال می‌کنند. آیا زمانی که مسیح از ملکوت خدا سخن گفت، منظورش همان امپراطوري روم بود که پاپها بر دنیا مسلط کرده‌اند؟ آیا این قدرت جهانی، اقتصادی، سیاسی و مذهبی می‌تواند همان کلیسای مسیح باشد؟ آیا خواست خدا این بود که این کلیسا به چنین غول دنیایی‌ای تبدیل شود؟ آیا زمانی که عیسی مسیح نجات را در جلجتا محقق کرد، هدفش همین بود؟

برای درک تحولات تاریخی در زمینه قدرتهای مذهبی و دنیایی، باید به نکاتی چند توجه کرد. دانیال نبی در رؤیایی دید که قرار است چهار امپراطوري تا آخر تمدن فعلی به وجود آیند. آخرین امپراطوري بزرگ عبارت است از امپراطوري روم (دانیال ۲ و ۷) این نبوت به ترتیب در تاریخ به وقوع پیوست. امپراطوري بابل از ۶۰۶ تا ۵۳۸ قبل از میلاد به طول انجامید، امپراطوري مادها و پارسها از ۵۳۸ تا ۳۳۰ قبل از میلاد، امپراطوري یونانی از ۳۳۰ تا ۳۰ قبل از میلاد و امپراطوري روم قدرت را از سال ۳۰ قبل از میلاد در دست گرفت و قرار است که این امپراطوري تا آخر این دوره دوام آورد. نمادهای این چهار امپراطوري در دانیال ۷ عبارتند از چهار حیوان. در زبان نبوتی کتاب مقدس، یک حیوان همیشه نماد یک قدرت و یک حکمران است. (دانیال ۷ : ۱۷ - ۲۳)

ضروری است بدانیم که قدرتهای مستبد چطور قدرت خود را اعمال کردند. جریان از یک مرد معروف به نام نبوکد نصر شروع شد. وی که تحت تأثیر چند نفر متعصب دچار خود بزرگ بینی شده بود، دستور داد هر که خدایی غیر از خدایان بابلی بپرستد به اعدام محکوم شود. چه کسی داستان آن سه مرد را که تنها به دلیل عبادت خدای واقعی به تنور آتش افکنده شدند از یاد برده است؟ دانیال نیز با اتهامی مشابه به چاه شیران افکنده شد. اما در پایان دوره بابلیها، ناگهان دستی بر دیوار شروع به نوشتن کرد. واژه‌های نوشته شده بر روی دیوار از این قرار بود "منا، منا، ثقیل و فرسین" بدین ترتیب حکمران بابل دریافت که سلطنتش به رغم امنیتی که حس می‌کرد، وزن شده و شمارش معکوس آغاز گردیده است. در پایان این نسل نیز چنین خواهد بود.

در طول دو هزاره اخیر، این امپراطوري روم بود که حکمرانی کرد. در ابتدا این قدرت مشرک بیشتر جنبه Paganو Politic داشت، سپس طی روندی به عنصری به اصطلاح مسیحی به آن اضافه شد، به عبارتی جنبه Christian Paganو Politic به خود گرفت. همه حکمرانان این امپراطوري، چه امپراطورها و چه پاپها در پی آن بودند که قلمرو خود را گسترش دهند و از آن دفاع کنند و در صورت لزوم امپراطوري خود را بازسازی نمایند که برای

نیل به این هدف به هر وسیله‌ای متوسل شدند. همه امپراطوری‌های دیگر از جمله امپراطوری بریتانیای کبیر، سقوط کرده و مجبور شدند خود را با تحولات جهانی همگام سازند. اینک امپراطوری شوروی و بلوک شرقی نیز در شرف فروپاشی است. این اتفاقات باید رخ دهند تا یگانه امپراطوری عالم گیر (امپراطوری روم) بتواند حاکم شود.

در این امپراطوری رومی از سده چهارم به بعد، ایمان تثلیثی کلیسای کاتولیک رومی به عنوان یگانه ایمان معتبر اعلام شد. امپراطوری‌ها، پاپها، امیران و همه افراد با نفوذ برای نیل به این هدف تبیین شده، بسیج شدند. هر کس به خدای راستین متمسک می‌شد از یهودیان گرفته تا سایر افرادی که اعتزافی غیر از اعتراف پذیرفته شده داشتند، بی‌رحمانه مورد آزار و شکنجه قرار می‌گرفت، به عبارتی هدف وسیله را توجیه می‌کرد. جنگ‌های صلیبی و جنگ‌های مقدس زیادی رخ دادند که هدف آنها تحقق خواسته‌های این به اصطلاح کلیسای مقدس و عادل بود.

شاید امروزه برای ما تصور این حوادث و اعمال کمی مشکل باشد اما کسی که فرصت بیابد و به وسائل شکنجه‌ای که به هنگام تفتیش عقاید مقدس به کار می‌رفت نگاهی بیاندازد، مریض احوال و مشوش از اتاق بیرون خواهد رفت. عدم تسامح و فاناتیسم مذهبی کور به نفعی مرگبار مبدل شد و از حد گذشت. دسته‌ای از نویسندگان کوشیدند به گونه‌ای هر چند ناکافی ذهن مردم را نسبت به این گذشته وحشتناک روشن کنند، ولی واقعیت تلخ از این قرار است: همه این وحشیگری‌ها به خاطر این حکم شوم که بر اساس آن تنها ایمان کاتولیکی رومی قابل قبول بود، مشروعیت یافتند.

پاپها و امپراطوری‌ها قدرت را با یک دیگر تقسیم می‌کردند، که امروزه به این نوع حکومت Power - Sharing یا Joint - Venture می‌گویند. آنها با خشونت تمام فرمان می‌راندند. ولی واقعیت آن است که این به اصطلاح امپراطوری مقدس رومی هیچ گونه قداستی نداشت، و دلیل آن این است که قداست منحصر به ملکوت خدا است. عنوان مقدس به خاطر نادانی مردم بدان اطلاق گردید. در هیچ مرحله‌ای از تاریخ عهد جدید یک رسول یا یک مرد خدا به سیاست آلوده نشد و حکومت را به دست نگرفت. خادمان راستین خدا همواره به ملکوت موعظه کرده و سیاست را به سیاسیون واگذارده‌اند.

امپراطوری روم، که یک قدرت سیاسی، اقتصادی و مذهبی است دوباره در جلوی چشمان ما قدرت می‌گیرد و به توسعه طلبی در قلمرو خود ادامه می‌دهد. تحقق یکپارچگی اروپا همواره از آرزوهای پاپها بود و هم اکنون مشاهده می‌شود که اتحادیه اروپا نقش عمده‌ای در تحقق نبوت‌های زمان آخر ایفا می‌کند.

کشورهای متعلق به امپراطوری روم دارای هر سبک حکومتی‌ای که باشند، دیکتاتوری یا دموکراتیک، زمانی می‌آیند و زمانی نیز برچیده می‌شوند، در حالی که این کلیسای امپراطوری، توانست بیشتر از همه دوام بیاورد و مانند فولاد پا بر جا بماند. واتیکان می‌داند چطور از هر سیستم حکومتی جهت نیل به هدف خود استفاده کند! واتیکان پیش از آن که تسلط خود را بر جهان تحمیل کند، سایر گروه‌های مذهبی را خواهد پذیرفت تا به عنوان رهبر و حامی همگان مطرح باشد. امروزه عصر تکفیر و لعن و نفرین به سر رسیده است، و واتیکان آغوش خود را بر همگان باز می‌کند. جالب آن است که پاپ در یک هفته واحد، یک سیاستمدار اسرائیل و یک رهبر ساف را به ترتیب، به حضور می‌پذیرد. رهبران سیاسی و مذهبی جهان، صرف نظر از جهان نگری و ایدئولوژی خود، به نزد پاپ می‌روند. همگان دریافته‌اند که بدون زیارت پاپ، نمی‌توانند چنان که شایسته است مورد قبول جهانیان و حتی هم وطنانشان قرار بگیرند. جرج بوش (پدر) به یقین پند مشاوران خود را به کار بست زمانی که در سفر خود به اروپا در سال ۱۹۸۹، نخست به واتیکان رفت تا به پاپ ادای احترام کرده باشد. "میخائیل گورباچف" رهبر شوروی نیز چنین کرد. در آنجا بود که تصمیم درباره یکپارچگی آلمان اتخاذ شد. "هلموت کهل" صدر اعظم (پیشین) آلمان، پس از شروع روند یکپارچگی در نوامبر ۱۹۸۹، طی پیغامی در شهر برلین از پاپ به خاطر تلاش‌هایش در این خصوص تشکر کرد. به عبارتی جهت‌گیری سیاست‌های

جهانی در واتیکان اتخاذ می‌شوند. همان طوری که در نبوت‌های کتاب مقدس آمده است: پس از جنگ‌هایی که قرار است رخ دهند، دشمنان تاریخی از در دوستی در خواهند آمد و صلحی ظاهری اعلام خواهد شد، تا این نوشته کلام محقق شود: «زیرا هنگامی که می‌گویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد.» (اول تسالونیکیان ۵ : ۳) سرتا سر اروپا دست خوش تحولات شگرفی است. چه در شرق و چه در غرب، انسان‌هایی بر می‌خیزند که شعار صلح را به سینه می‌زنند (سر می‌دهند) و شعارهایی چون شمشیرها را به گاو آهن تبدیل کنیم و صلح بدون صدای اسلحه، به گوش می‌رسند. در این اواخر پیشرفتهایی در روند مذاکرات مربوط به خلع سلاح حاصل شده است. با این وجود هیچ سیاستمداری، این صلح را اعلام نخواهد کرد مگر ضد مسیح، که در آن موقع در رأس امور قرار خواهد گرفت. او خود را به عنوان برقرار کننده صلح و میانجیگر معرفی خواهد کرد. ولی حقیقت این است که صلح واقعی و پایدار را مسیح خواهد آورد، زیرا او رئیس سلامتی راستین است.

در باره ایام آخر، کشیش مارکمان (Markmann) نبوت یک رایي روسي را نقل می‌کند: ولادمیر سولویف (Vladimir Solovie) رایي روسي، پیش از مرگ خود در سال ۱۹۰۰ مقاله‌ای کوتاه درباره ضد مسیح نوشته است. او در این مقاله کوتاه و معروف این سخنان را در دهان مرد آینده در جلوی کنگره جهانی مردمان می‌گذارد، "ای مردمان کره خاکی، سلامتی خود را به شما می‌دهم. و با این عبارات سخن خود را به انجام می‌رساند، مردمان زمین وعده‌ها محقق شده‌اند. سلامتی و صلح تا ابد تضمین شده است ... زیرا قدرتی مرکزی هم اکنون بر دنیا حکومت می‌کند که از سایر قدرتها چه به صورت فردی و چه به صورت جمعی، قوی‌تر است ... از این به بعد، هیچ قدرتی جسارت نخواهد کرد اعلام کند: جنگ! زیرا که من می‌گویم: صلح و سلامتی باد. ای مردمان زمین بر شما صلح و سلامتی باد." (O. Markmann, Endzeit, Entruckung, Antichrist, S. 67) چنین سخنانی از دهان یک رئیس مذهبی که نقش تعیین کننده‌ای در جهت‌گیری سیاست‌های جهانی دارد بیرون می‌آید. زمانی که آپولوژیست‌های مسیحیت، از ابر مرد زمان آخر سخن می‌گویند و این فرد را در یهودیت یا اسلام جست و جو می‌کنند، در واقع با چنین حرف‌هایی نادانی خود را نشان می‌دهند. این مرد یک بی‌خدا، یک یهود، یک مسلمان، یک بودایی و یا یک هندو نخواهد بود، بلکه سخن از تاج به سر داشته است که خویشتن را به عنوان حاکم جهان می‌داند، همان مردی که به همه لبخند می‌زند. او در لحظه موعود، یعنی زمانی که شیطان وارد وی شد، چنان که یهودای اسخریوطی را تسخیر کرد، گناه و عصیان را به اوج خود خواهد رسانید.

تحقق این نبوت در وهله اول به چین یا آمریکا، مربوط خواهد شد، بلکه سخن از اروپای متحد است. کشیش مارکمان در این باره می‌نویسد "پس از جنگ جهانی دوم، واتیکان فعالیت‌های گسترده‌ای جهت احیای یک اروپای متحد به عمل آورد. پاپ پل ششم بارها بر لزوم یک پارچگی اروپا تأکید کرد. پیش از او، پیوس دوازدهم و ژان بیست و سوم خواهان تشکیل اروپای متحد و فراملی شده بودند. پل ششم بر این مسئله تأکید داشت که ایمان کاتولیک که روزگاری باعث اتحاد اروپا شده بود، می‌تواند به حفظ فرهنگ مشترک و بنیادین اروپا کمک کند. به زعم او این فرهنگ می‌تواند به زندگی اجتماعی و سیاسی اروپای متحده پویایی بدهد و حیات اروپا را در این مجموعه بدمد. وی در سال ۱۹۶۳ چنین گفت "با گذر زمان، لزوم یکپارچه سازی اروپا قوی‌تر می‌شود." (O. Markmann, Endzeit, Entruckung, Antichrist, S. 70)

واتیکان نقش محرک را در توفیق معاهده روم ایفا کرد. واتیکان از سال ۱۹۷۰ روابط سیاسی خود را با کمیسیون جامعه اقتصادی اروپا در بروکسل برقرار کرد. این روند به یکپارچگی کلی اروپا منجر خواهد شد. میخائیل گورباچف که مورد احترام بسیاری از مردم بود و جایگاه خاصی در ذهن جهانیان داشت، مسئله ساختن "خانه اروپا" را

مجدداً مطرح کرد. وی همان چیزی را عنوان کرد که در زمان انعقاد معاهده روم ۱۹۵۷، مطرح شده بود. سیاستمداران برجسته و حتی روحانیون مجدداً این مسئله را مطرح می‌سازند. در این اواخر، همه افراد با نفوذ، مسئله یکپارچگی کل اروپا را با عزم خاصی مطرح می‌کنند.

پاپ خواهان آن شد که اروپای بدون مرز تشکیل شود. پاپ خواهان اروپای بدون مرزی است که ریشه‌های مسیحی خود را از یاد نبرده باشد. ولی این طرح اروپای بدون مرز را به وساطت مریم، مادر خدا سپرده است. او این مطلب را دوشنبه جلوی ۶۰۰۰ نفر در کوادونگای آستوریا در آخرین مرحله سفر سه روزه‌اش به اسپانیا، مطرح کرد. (Frankfurter Allgemeine Zeitung. 22.08.1989)

این ژان پل دوم است که به این فکر جالب افتاد که پلی بین شرق و غرب باید ایجاد شود. سخنانی که در زیر نقل می‌شوند حامل اطلاعات دقیق‌تری در این خصوص می‌باشند. "اعلام اسامی مقدسین حامی اروپا حکایت از عزم پاپ برای تشکیل اروپایی است که بر پایه ایمان کاتولیک بنا شده باشد. پاپ پل ششم، بندیکت دونورسیا (Benedict de Norcia) را به عنوان حامی اروپا اعلام کرده بود. پاپ ژان پل دوم برادران مقدس کوریل (Cyrille) و متود (Methode) را به عنوان دیگر حامیان اعلام کرد. این دو برادر در سده نهم به عنوان رسولان و معلمان اسلاوها، خدمت کردند. ژان پل دوم با اعلام کوریل و متود به عنوان قدیسین حامی اروپا، قصد دارد، نشان دهد که در شکل‌گیری اروپا مشارکت دارد. هدف دیگر وی این است که تصویری معنوی و فرهنگی از اروپا ارائه دهد. به بیان دیگر باید درک کرد که اروپا تنها از فرهنگ لاتین و رومی متأثر نشده است بلکه به همین اندازه فرهنگ کلاسیک یونان و سنت بیزانس و آمیزه‌ای از فرهنگ بیزانس و اسلاونیز تأثیر عمیقی در این قاره گذارده‌اند.

رئیس کنفرانس اسقفی آلمان، کاردینال ژوزف هوفنر (Hoffner) در شهر کلن در این مورد اعلام کرد که فعالیت‌های این قدیسین و علیای حامی اروپا به عنوان رسولان اسلاوها، همان تأثیر را خواهند داشت که فعالیت‌های حضرت بندیکت در غرب و مرکز اروپا داشته است. این سه علیا و قدیس قرار است، با هم به عنوان بناکنندگان معنوی کل اروپا مشغول شوند.

این تصمیم پاپ به مثابه یک فراخوانی الزامی از سر تا سر اروپا است. او از آنها خواسته است که این سه علیای بزرگ متوسل شوند. این توسل را باید با توجه به کارهای مؤثری که جهت اتحاد کامل بین کلیسای کاتولیک و کلیسای ارتودکس برداشته شده‌اند، در نظر گرفت. (O. Markmann, Endzeit; Entruckung, Antichrist, S. 72)

واتیکان از طریق سازمان‌های خود، نقش برجسته‌ای در جهت تحقق آرزوی یک پارچگی سیاسی و روحانی اروپا ایفا می‌کند. نمی‌توان بدون در نظر گرفتن این مسئله نبوت‌های مربوط به زمان واپسین را درک کرد. واتیکان در خلال سال‌های پس از پایان جنگ جهانی دوم، تغییرات بنیادینی در روش‌های خود به وجود آورد، بدین ترتیب که از روش‌های خشونت آمیز دست کشید اما در عین حال همان هدف قدیمی را دنبال می‌کند. افراد آگاه و صاحب نظران، معتقدند جنگ جهانی دوم تلاشی خشونت آمیز برای تحقق اروپای کاتولیک بود، کلیسای کاتولیک بدین منظور به خشونت و قوای نظامی متوسل شده بود.

از دید واتیکان، کشیشان کاتولیک و حتی دول غرب، بولشویسم بزرگ‌ترین تهدید برای غرب مسیحی بود. موسیلمینی قدرت خود را در خدمت کلیسای کاتولیک گذاشت و در سال ۱۹۲۹ زمین کشور جدید واتیکان را به پیوس یازدهم تقدیم کرد و بدین زمین استقلال داد.

بسیاری از تاریخدانان درباره نقش کلیسای کاتولیک در دوره فاشیسم و ناسیونال سوسیالیسم تا ۱۹۴۵ تحقیق کرده و نوشته‌اند، که ما در زیر به بخشی از کتاب دکتر کارل هاینش دشنر (Dr. Karlheinz Deschner) در فصول ۷ و ۶۸ اشاره می‌کنیم، این مورخ تحقیقات گسترده‌ای درباره رخدادها و تاریخی به عمل آورد.

اولین خدمت این سوسیالیسم سابق (موسیلینی) به مقر مقدس، جنبه مالی داشت. بدین ترتیب که وی، بانک روم و نهادهای وابسته به واتیکان را که پولهای زیادی در این بانک گذاشته بودند، از ورشکستگی نجات داد. او بدین منظور یک میلیارد و پانصد میلیون لیره از پول دولت را در این بانک واریز کرد ... کاردینال وانوتلی (Vannutelli) عضو ارشد به اصطلاح شورای مقدس، به همین مناسبت از (موسیلینی) به عنوان فردی برگزیده برای نجات ملت و ساماندهی امور کشور یاد کرد.

پاپ پیوس یازدهم در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۹۲۹ بار دیگر ناگزیر شد از موسیلینی تعریف کند. وی در این مناسبت ... از رهبر ایتالیا به عنوان فردی که وجود او ناشی از امداد الهی است یاد می‌کند. در این میان، شایان ذکر است که شهردار اول شهر کلن، یعنی کنراد آدنauer (Konrad Adenauer) نیز تلگرام تیریکی به موسیلینی ارسال کرد و به وی اطمینان داد که اسم وی با حروف طلایی در تاریخ کلیسای کاتولیک ضبط خواهد شد.

در حالی که دنیا یک صدا تجاوز فاشیستها (در ایتوپی) را محکوم می‌کرد، کلیسای کاتولیک و مخصوصاً مقامات بلند پایه این کلیسا به پشتیبانی از موسیلینی پرداختند. در تاریخ ۲۷ اوت ۱۹۳۵ در حالی که ایتالیا سخت مشغول تدارکات جنگی بود پاپ اعلام کرد که جنگ دفاعی (!) که هدف آن فراهم کردن زمین بیشتر (!) برای جمعیت در حال رشد است، می‌تواند مشروع و درست باشد. چند روز پس از سخنرانی و چهار هفته پیش از حمله، ۱۹ سر اسقف و ۵۷ اسقف تلگرامی ارسال کردند که با این مضمون در نشریه "Romano Osservatore" منتشر شد: ایتالیای کاتولیک برای عظمت فزاینده میهن خود دعا می‌کند، میهنی که به واسطه اقدامات دولت به وحدت رسیده است ... سر اسقف تارانت (Tarente) پس از اجرای مراسم قربانی در یک زیر دریایی، این تجاوز را "جنگی مقدس و جنگی صلیبی" خواند ... کاردینال شوستر (Schuster) سر اسقف میلان که در پاییز ۱۹۳۵ نیروهای نظامی را که به مأموریت جنگی می‌رفتند برکت داده بود، موسیلینی را با سزار (Cesar)، آگستوس (Auguste) و کنستانتین (Constantin) مقایسه کرد. او به دانش آموزان کوچک ایتالیایی یاد می‌داد که تحرکات دوچه (Duce) (عنوان موسیلینی) یک پاسخ الهی و آسمانی است ... در ۱۲ ژانویه ۱۹۳۸ موسیلینی ۷۲ اسقف و ۲۳۴۰ کشیش را در پالاستو وننسیا (Palazzo Venezia) به حضور پذیرفت. در این دیدار سر اسقف نوگارو (Nogaro) در دو سخنرانی خود از خدا خواست که در همه نبردهایی که برای عظمت ایتالیای مسیحی انجام می‌شود، در کنار دوچه (Duce) باشد ... ما با شوقی مقدس و در یک دلی با مردم هم صدا می‌شویم و می‌گوییم "درد بر دوچه!"

در سال ۱۹۳۳، اسقفهای اسپانیا طی یک نامه شبانی، و پاپ در یک نامه گردش، مورخ سوم ژوئن همان سال جهت جهادی مقدس خواستار احقاق کامل حقوق کلیسا شدند ... سر انوسونیر (Suner Serrano) یکی از خویشاوندان نزدیک فرانکو (Franco) دبیر سازمان جوانان کاتولیک، از دوستان موسیلینی و هیتلر بود. او بعدها وزیر کشور و وزیر امور خارجه شد. سرانوسونیر صلیب بزرگ نظامی پیوس نهم را دریافت کرد. وی دو ماه قبل از این رخداد در حضور خبرنگار یک روزنامه دانمارکی اعلام کرده بود، که ۱۵۰۰۰ هزار اسپانیولی در جبهه شرقی مشغول جنگ بودند. و در صورت درخواست آنها ممکن بود این تعداد تا یک میلیون نفر افزایش یابد ... اسقفهای آلمانی به سفارش مستقیم کاردینال پاچلی Paccelli، یکی از وزرای واتیکان یک رساله شبانی در تاریخ ۳۰ اوت ۱۹۳۶ منتشر

کردند. در این رساله درباره اسپانیا چنین آمده است: وظیفه ملت و میهن ما در این باره هر چه باشد، ما آن را قبول می‌کنیم. خواست ما این است که پیشوای ما با امداد الهی و عزمی راسخ و همکاری همه شهروندان بتواند در این کار بزرگ و سخت دفاعی (!) موفق شود. در سوم ژانویه ۱۹۳۷ اسقفان آلمانی در تلاشی برای جلب حمایت مؤمنانشان، درباره اسپانیا چنین اعلام کردند: "ای مؤمنان عزیز! پیشوا و صدر اعظم آدلف هیتلر از پیش حرکت بولشویسم را دید. و هدف اصلی او عبارت است از دفع این خطر هولناک از مردم آلمان و غرب."

در همان سال (۱۹۳۳) فون پاپن (Von Papen) کاتولیک، توافق بین واتیکان و آلمان نازی را به امضا رساند ... در بین سالهای ۳۴ و ۳۸، فون پاپن به عنوان سفیر در وین، زمینه را برای تسلط حکومت نازی بر این کشور فراهم آورد.

اسقفهای آلمانی با حذف رسمی و قانونی دشمنانشان و آزار و اذیت هزاران نفر لیبرال، دموکرات و کمونیسم که کلیسای کاتولیک را به مبارزه می‌طلبیدند، مخالفت نکردند، زیرا حذف چنین افرادی با خواسته‌های آنها هماهنگی داشت. آنها هیچ وقت با قتل و غارت وحشتناک یهودیان مخالفت نکردند. آنها نسبت به نابودی ۲۰۰ کنیسه، آزار و اذیت و انتقال اجباری یهودیان و اعدام آنها در اطافهای گاز اعتراض نکردند. البته شایان ذکر است که کلیسای آنها در حدود ۱۵۰۰ سال یهودیان را مورد جفا قرار داد و قتل عام کرد. اسقفهای آلمانی هیچگاه به سیستم ناسیونال سوسیالیست اعتراض نکردند. آنها نه تنها لب به اعتراض نگشودند بلکه افراد برجسته روحانیت مانند کاردینال فالهابر (Faulhaber) کاردینال مونیخ، شولته (Schulte) کاردینال کلن، ماتیس اهرنفرید (Matthias Ehrenfried) اسقف ورتسبورگ و غیره (در سال ۱۹۳۵) برای همکاری با نازیسم اعلام آمادگی کردند، این افراد از حذف نازیسم ابراز تأسف کردند.

در ۱۱ مارس ۱۹۳۸، نیروهای هیتلر اتریش را به اشغال خود در آوردند. جناب انیتزر کاردینال وین (Innitzer de Vienne) پس از هماهنگی با واتیکان و شوشنیگ (Schuschnigg) (به اتریشها) توصیه کرد، تسلیم شوند. وی گفت: ضمیمه شدن (اتریش به آلمان) امری اجتناب ناپذیر است. پس از آن کاردینال انیتزر ورود نیروهای آلمانی را با صدای ناقوس و تزئین کلیساها به پرچمهای آلمان که دارای نشان صلیب شکسته بودند، گرامی داشت. او از روحانیون خود نیز خواست چنین کنند. در ۱۲ مارس، کاردینال وین، روحانیون را وادار کرد، مراسم شکرگزاری به جا آورند. زمانی که هیتلر در ۱۵ مارس کاردینال را به حضور پذیرفت، به وی اطمینان داد که به حقوق کلیسا احترام گذاشته خواهد شد. به غیر از اسقف لینتس همه اسقفهای اتریشی مردم را تشویق کردند به هیتلر رأی بدهند و فراخوانی خود را با ادای "درود بر هیتلر" (Heil Hitler) به انجام رساندند.

با در نظر گرفتن این واقعیت، که هدف سیاسی و اعلام شده کلیسای کاتولیک تغییر نکرده، لازم است به رخدادهای گذشته به منزله هشدار برای آینده نگاه کنیم. آن به اصطلاح "امپراتوری مقدس رومی ملت آلمان" عبارت است از یک قدرت مذهبی - سیاسی. کاربرد این اصطلاح زمانی کاملاً موجه می‌شود که ما متوجه این حقیقت شویم که واتیکان به طور خاص از آلمانیها برای تحقق اهداف مورد نظر خود استفاده کرد. آلمان نقشی کلیدی در روند یکپارچگی اروپا دارد و از آن به عنوان "لوکوموتیو کل قطار" یاد می‌شود، چرا که جایگاه محوری‌ای در ارتباط بین شرق و غرب اروپا دارد. بسیاری از تاریخ دانان به خاطر احتیاط یا از ترس کلیسای روم در این باره چیزی ننوشته‌اند. اگر هم نوشته باشند سعی کرده‌اند این مسئله را سر بسته مطرح کنند.

پیش از آغاز جنگ جهانی دوم، واتیکان متوجه آلمان شد. زیرا این کشور قدرت فزاینده‌ای پیدا می‌کرد. جریان از باواریای (Baviere) کاتولیک و بلاخص از شهر مونیخ شروع شد. هیتلر اولین کودتای نافرجام خود را در سال

۱۹۲۳، در این شهر انجام داد. در سال ۱۹۲۴، واتیکان توافقی با ایالت باواریا منعقد کرد. شایان توجه آن است که شخصی که قرار بود با نام پیوس دوازدهم به مسند پاپی بنشیند، در آن سال سفیر واتیکان در مونیخ بود، او سپس سفیر واتیکان در برلین شد.

در سال ۱۹۳۸ حدود ۴۰ هزار مخالف سیاسی زندانی بودند، ولی هیچ کدام از مقامات کلیسایی در اعتراض به رفتار تحقیرآمیز و غیر انسانی نازیها در قبال این رجال سیاسی، لب نگشودند. فرانتر فون پاپن (Franz Von Papen) (که يك كاتوليك خوب بود چنین عنوان کرد "نازیسم عبارت است از يك واکنش مسیحی به ضد جریان ۱۷۸۹") تاریخ سري يسوعين ...) (E. Paris, L'histoire secrete des hesuites, page 217) منظور او از این حرف به یقین انقلاب فرانسه بود که به جدایی دولت از کلیسا یا به بیان دیگر دین از کشورداری منجر شد. این جریان باعث شد امپراطوری مقدس رومی آلمانی فرو بپاشد. زمانی که عده‌ای از خارج با ملاحظه وضعیت آلمان لب به اعتراض گشودند، جولیس استریشر (Julius Streicher)، سر مقاله نویسنده نشریه اشتورمر (Sturmer) با این عبارت به دفاع از خود پرداخت "... اینها تبلیغات انگلو ساکسونهای پروتستان علیه ما است." کسی که پاپ را در پشت خود حس می‌کرد، احساس قدرت می‌کرد. به گونه‌ای که ترسی را در دل خود جای نمی‌داد.

صاحب نظران به این امر واقفاند که واتیکان نه تنها بولشویسم را دشمن سیاسی خود تلقی می‌کرد بلکه معتقد بود که باید کلیسای ارتودکس یونانی - روسی را بر سر جای خود بنشانند. به زعم واتیکان، ارتودکسها از روم جدا شده بودند. آنها نیز باید مانند کمونیستها مغلوب می‌شدند. تنها، کسی که بر این واقعیت وقوف دارد که این یسوعین، از جمله گوپلز، بودند که با لباسهای نظامی "اس اس‌ها" (S.S) هیتلر را هدایت می‌کردند، می‌تواند بفهمد که چرا در زمان ورود نیروهای آلمانی به روسیه، به ساختمانهای مذهبی بخش کاتولیک نشین اوکراین، آسیبی وارد نشد، در حالی که آلمانیها در سایر سرزمینهای روسیه، بی‌رحمانه و بی‌شرمانه عبادتگاه‌ها را ویران کردند. ما باز جمله‌ای چند از فصول ۶۷ و ۶۸ از کتاب (Krahte der Hahn Abermals) دکتر کارل هیز دشنر (Karlheinz Deschne) را نقل می‌کنیم: "پس از تهاجم ناگهانی آلمان به شوروی در سال ۱۹۴۱، اسقف کاتولیک نیروهای نظامی در جنگ (Franz Justus Rarkowski) در نامه‌های شبانی خود خطاب به کاتولیکهای ارتش چنین گفت "آلمان بارها در گذشته منجی و هدایت کننده اروپا شده و هم اکنون نیز چنین است ... این واقعه مهم که باعث شد وارد جنگ با شرق شویم سبب می‌شود درک کنید که آلمانی بودن چه سعادت بزرگ و وصف ناپذیری است." در ادامه شایان ذکر است حتی محافل کاتولیک اعتراف می‌کردند که سخنان رارکوسکی پر از دلایل حمایت از جنگ نازی است.

همه اسقفهای کاتولیک آلمان در قطعنامه مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۱، چنین اعتراف می‌کنند "... ما با رضایت به نبرد خود علیه بولشویسم ادامه می‌دهیم. ما اسقفهای آلمانی بارها در نامه‌های شبانی سالهای ۱۹۲۱ الی ۱۹۳۶، به کاتولیکهای آلمانی در این خصوص هشدار داده‌ایم. بر دولت رایش (Reich) پوشیده نیست که ما، کاتولیکهای آلمانی را بارها به هوشیاری در این مورد فرا خوانده‌ایم."

پاپ، این بزرگ مرد صلح طلب، در این باره نیز سکوت اختیار کرد. زمانی که حدود ۲۰۰۰ کلیسا و ۵۰۰ کنیسه با خاک یکسان شدند و بسیاری از مقامات کلیسا در زمان جنگ شرق به قتل رسیدند، پاپ هم چنان سکوت کرد. این مسئله بدین مفهوم است که نیروهای هیتلر، همان طور که در سرزمینهای اشغالی مشاهده شد، قصد داشتند در روسیه ارتودکس، ایمان کاتولیکی را ترویج کنند. کنت لدوشوسکی (Ledochowski) (۱۸۶۶ - ۱۹۴۲) و ژنرال یسوعین (از سال ۱۹۱۵) درباره همکاری یسوعین با اس اس‌ها و گشتاپو، با نمایندگان سرویسهای مخفی آلمان در سال ۱۹۴۰ مذاکره کرد ... اسناد، گویای این واقعیت هستند که واتیکان از سال ۱۹۱۹ در پی سرنگونی رژیم کمونیست بود

... واتیکان قصد داشت تا حد امکان کشیشان را به سرزمینهای روسیه بفرستد، تا زمینه اجرای نقشه‌های بعدی واتیکان در مورد روسیه فراهم شود. در ۱۹۴۱/۱۱/۸ فرمانده ورماخت (Wehrmacht) (ارتش آلمان) به رؤسای ستاد ارتش آلمان سفارش داد، توافق میان آلمان و واتیکان را مد نظر داشته باشند و برای فعالیت بشارتی کشیشان کاتولیک در سرزمینهای اشغال شده تسهیلات فراهم کنند. ژنرال اس اس، شلنبرگ (Shellenberg) یکی از رؤسای سرویسهای سری آلمان، در یک گزارش پنج صفحه‌ای به وزارت امور خارجه، درباره گفت و گوی او با پاپ، چنین نوشت "پاپ نهایت تلاشها را به عمل خواهد آورد تا پیروزی آلمان تضمین شود. هدف پاپ، نابودی روسیه است ..."

... بیست سال بعد، دکتر آدناور (Dr. Adenauer) چنین گفت: به همین خاطر است که ما هوشیاری کامل خود را در قبال این دنیا (منظور شرق) حفظ می‌کنیم، آنها دشمنان جانی هستند ... ولی تنها سخن از منطقه‌هایی نیست که شوروی اشغال کرده است، بلکه صحبت از آزادی سرتا سر اروپای شرقی که پشت پرده آهین است می‌باشد ... آلمان طعمه کمونیست بی‌خدا خواهد شد، بلکه باعث سقوط این نظام خواهد گردید.

در آوریل ۱۹۴۱، در زمان ورود نیروهای آلمانی به یوگسلاوی، کرواتهایی که کاتولیک رومی بودند، آسیب ندیدند. در حالی که صربهای ارتودکس، به صورت دسته جمعی قتل عام می‌شدند. جنبش کاتولیکو فاشیست کروات (Catholico – Fasciste) که به گروه اوستاشیها (Oustachis) معروف بودند، با فرماندهان نظامی اشغالگر طرح دوستی ریختند. جالب توجه این است که بسیاری از این فرماندهان کاتولیک رومی بودند. نقش سراسقف اشتپیناک (Stepinac) به عنوان فردی هم آهنگ کننده بر کسی پوشیده نیست. او به پاپ مژده داد که ۲۵۰۰۰۰ صرب به زور کاتولیک شده‌اند. ۶۰۰ هزار نفر از جمعیت ۲ میلیون نفری ارتودکس کرواسی قتل عام شدند. ما اینجا به نقل ارقام رسمی بسنده می‌کنیم، زیرا دسته‌ای عدد ۸۰۰ هزار نفر قربانی را به پیش می‌کشند. نه تنها یهودیان بلکه سایر گروه‌های قومی نیز بی‌رحمانه و بدون کوچک‌ترین ملاحظه‌ای به قتل رسیدند. برخی از اقلیت‌های کشورهای اشغال شده که ایمانی غیر از ایمان کاتولیک داشتند نیز کشته شدند.

به محض ورود نیروهای نازی به لهستان، پروتستان‌های این کشور قتل عام شدند. این حادثه تاریخی به نام "حمام خون برومبرگ" (Bromberg)، معروف است در آن زمان ۴۰۰۰۰ نفر که اغلب آنها مرد بودند، در مناطقی که مقامات لهستانی اداره می‌کردند، کشته شدند. گفته می‌شود دستور این قتل عامها از بالای منبر صادر شده است. البته به تازگی چنین عنوان شده است که رقم واقعی کمتر از رقم فوق‌الذکر است.

هیتلر چنین می‌گفت "اما، برای ایجاد یک جنبش بزرگ سیاسی به همان اندازه که به کاتولیک‌های پواریا نیاز دارم، به لوتریهای پروس نیز نیازمندم، بقیه مسائل بعد حل خواهد شد. (K. Deschner, Ein Jahrhundert der Heilsgeschichte, volume I, S. 360) با در نظر گرفتن مطالب عنوان شده می‌توان به منظور او پی برد. [یکی از نئونازیها از این شکایت کرد که فشارهای زیاد کلیسای کاتولیک باعث شکست هیتلر شد - مترجم] واقعیت آن است که حتی الهیدانان انجیلی مطرح، بر خلاف جهت‌گیری کلیسای معترف با نازیها همکاری کردند. آنها به جایی یافتن برکت جاودان خدا، گرفتار نفرین دنیا شدند. در صورت پیروزی هیتلر ما شاهد تحقق مرحله بعدی نقشه هیتلر می‌شدیم. به این ترتیب پس از پاکسازی یهودیان و اقلیت‌های مذهبی و دشمنان سیاسی، شاهد عملیات پاکسازی پروتستانها نیز می‌شدیم.

در تاریخ ۹ آوریل ۱۹۴۵ یعنی یک ماه قبل از پایان جنگ، کشیش لوتری دیتریش بن هوفر (Dietrich Bonhoeffer) پس از دو سال اسارت به دستور شخصی هیملر (Himmler) کاتولیک در فلوسنبرگ اعدام شد. همة

گروه‌های جوانان پروتستان در زمان رایش سوم ممنوع فعالیت بودند. حکومت نازی ابتدا به واعظان کلام در کلیسای پروتستان که با دیکتاتوری ناسیونال سوسیالیسم آشکارا مخالفت کرده بودند، حمله کرد. سپس نوبت به ایمانداران کلیساهای آزاد و دیگر جماعتها رسید. اعتقاد طبیعی کلیسای کاتولیک و دیکتاتوری‌ای که به این کلیسا وفادار بود، این بود که ایمانی غیر از ایمان کاتولیک حق موجودیت ندارد. و باعث شد که آنها در پی نابودی پیروان سایر روشها باشند. ولی لازم به ذکر نیز هست که دسته‌ای از کاتولیکها به ندای وجدان خود گوش داده و به ظلمی که می‌شد اعتراض کردند. ما از این کاتولیکها با احترام یاد می‌کنیم.

با در نظر گرفتن این واقعیت جا دارد از خود بپرسیم که آیا در صورتی که رژیم هیتلری آلمان بر اروپا مسلط می‌شد، اثری از کلیساهای پروتستان و کلیساهای آزاد باقی می‌ماند یا نه؟ یسوعین فعال تنها به دنبال آن هستند که یک کلیسای واحد مقدس کاتولیک و رسولی "به پاپ تقدیم کنند و با این کار به آن چه که در اعتراف نامه کاتولیک آمده است عمل کنند." پاپ بندیکت پانزدهم (Benedict XV) در سال ۱۰۱۵ اواسط ایام حرام [ایام خاصی که بر اساس اعتقاد کلیسای کاتولیک جنگ کردن حرام است - مترجم] از "طرفداران بدعت‌های انجیلی" به عنوان "فرستادگان شیطان" که به بانیان منبرهای نجس (Pestiferees) وابسته هستند یاد کرد، و دارندگان خدمات روحانی را به دزدان و راهزنان تشبیه کرد. (O. Markmann, Irrtumer der katholischen kirche, S. 22) و چطور می‌توان حرف‌های زیر را توجیه کرد "ماریهوفر اینگولشتات یسوعی (Mayrhofer d'Ingolstadt) در کتاب "آینه واعظ" خود چنین تعلیم می‌دهد "تقاضا برای نابودی پروتستانها به همان اندازه درست و عادلانه است که تقاضا برای اعدام دزدان، متوئیان پول، قاتلان و شورشیان". (E. Paris, Histoire secrete des Jesuit, page 56) با جمع کردن مدارک فراوان، به راحتی می‌توان موضع و رفتار کلیسای کاتولیک در طول جنگ جهانی دوم را بر ملا کرد. حتی می‌توان عباراتی را که واتیکان به واسطه فرانکو (Franco) دیکتاتور اسپانیا در تاریخ ۳ مه ۱۹۴۵ به مناسب مرگ هیتلر در مطبوعات اسپانیا منتشر کرد را ذکر کرد "آدولف هیتلر (Adolf Hitler) پسر کلیسای کاتولیک در سنگر دفاع از مسیحیت جان باخت، قلم که در دوره زندگی‌اش کلمات زیادی برای تمجیدش پیدا کرد، در مقابل مرگ وی قاصر است. در فراسوی جسد بی‌جان او چهره اخلاقی وی درخششی پیروزمندانه دارد. او جام شهادت را سر کشیده و نشان پیروزی را از خدا دریافت کرده است." (E. Paris, Histoire secrete des jesuites, page 273)

بسیاری از افرادی که فریاد (Heil Hitler) سر می‌دادند، خود نمی‌دانستند این شعار چه مفهومی داشت. ولی آیا این مسئله درباره مقامات نیز صدق می‌کرد؟ با این وجود آنها نیز دست بلند کرده و شعار (Heil Hitler) سر می‌دادند (Heil) [به مفهوم "نجات بده" است - مترجم] گویی نجات از هیتلر سرچشمه می‌گیرد و نه از خدا. من در سال ۱۹۳۳ به دنیا آمده‌ام لذا جو این زمان را تجربه کرده‌ام. بارها نظامیان را در حال رژه دیده‌ام. زمانی که آنها به صورت دسته جمعی فریاد (Sieg Heil! Sieg Heil!) (زنده باد پیروزی) را سر می‌دادند، همه به شدت متأثر می‌شدند. من مدت‌ها بعد، یعنی به دنبال فروپاشی دیکتاتوری هیتلر، متوجه شدم که نسلی بودیم فریب خورده و مظلوم. انتشار جنایات هیتلر و کشتار یهودیان معروف به هالوکوست (Holocaust) بسیاری از مردم را به شگفتی و حیرت واداشت. هم اکنون دسته‌ای از مردم این مسئله را انکار می‌کنند زیرا نمی‌توانند چنین بی‌رحمی‌ای را متصور شوند. آنها نمی‌توانند باور کنند که مردان و زنان و کودکان بی‌گناه بی‌شماری در اتاق‌های گاز جان باخته باشند. به نام خدا و ملت آلمان بدترین جنایات قرن بیستم انجام شد. امروزه نیز تبلیغات نازی از عده‌ای شنیده می‌شود. عده زیادی از مردم هنوز به خاطر دارند که شعار "... و یک ایمان در کل جهان ... با اشتیاق تکرار می‌شد. بر حلقه کمربند سربازان این جمله نوشته شده بود "خدا با ما است." چه کفری!

در طول جنگ جهانی دوم، توانستند مغز ۵۵ میلیون نفر را با تبلیغات شست و شو بدهند، ولی عاملان واقعی این جوسازی مجازات نشده‌اند." کاردینال فرینگس (Frings) از کلن در ۱۶ دسامبر ۱۹۴۵ در یک سخنرانی که از رادیو پخش شد، وحدت و یک دستگی مسیحیت (به سبک کاتولیک رومی) را پیش کشید. او نخستین کسی بود که آشکارا خواستار آن شد که آلمان مصلح شود و صلحی بر پایه نظام الهی برقرار شود. او این مطلب را در روز کاتولیک در ۲۳ ژوئن ۱۹۵۰ مطرح کرد... اسقف مونخ (Muench) مانند پیوس دوازدهم در نامه‌ای شبانی مورخ ۱۹۴۵ خواستار آن شد که با خویشتن داری با جانیان نازی برخورد شود. در سال ۱۹۵۱، این اسقف صلیب بزرگ خدمت به مملکت را از رئیس جمهور آلمان دریافت کرد و پاپ ژان بیست و سوم وی را به مقام کاردینالی ارتقا داد. (K. Deschner, Abermlas krahte der Hahn, S. 647 – 650)

نقل زیر مفهوم بسیار زیادی دارد." پس از فروپاشی دول کاتولیک افرادی که مردم را به قتل رسانده بودند به دیرهای فرانسیسکی (Franciscains) خارج پناه آوردند. کلاگنفورت (Klagenfurt) در یک صومعه اتریشی پناهنده شد و مدن (Modene) در دیرری در ایتالیا. عده‌ای دیگر در صومعه‌های فرانسه پناهنده شدند." (Krahte der Hahn, s. 625 K. Deschner. Abermlas) این جانیان می‌دانستند کجا با آغوش باز از ایشان استقبال خواهد شد. حتی پل توویه (Paul Touvier) که به قصاب لیون معروف بود. (زیرا با کلاوسباربی جنایت کار آلمان به طور دست جمعی مردم را به قتل می‌رساند.) در یک صومعه کاتولیک در مه ۱۹۸۹ دستگیر شد. او در آنجا سالیان سال در آرامش زندگی کرده بود.

پس از شکست ارتش آلمان در استالینگراد، پاپ کوشید پشتیبانی آمریکا را در مبارزه خود علیه بولشویسم، جلب کند. روزولت (Roosevelt) تنها شرط این کار را، استعفای هیتلر، اعلام کرد. ولی هیتلر که طعم اقتدار را چشیده بود و هم چنان تشنه قدرت بود، دیگر حاضر نبود به این قبیل سخنان گوش دهد، اگر چه پاپ ملتسمانه از وی خواسته بود، چنین کند. در نتیجه، اسقفهای کاتولیک که در ۱۹۳۳ به هیتلر اعلام هم بستگی کرده بودند، روش خود را در سال ۱۹۴۵ تغییر دادند و لحن دیگری اتخاذ کردند. آنها بر آن شدند از راه متفاوتی برنامه یک پارچه سازی اروپا در زمینه‌های سیاسی و مذهبی را دنبال کنند.

بدین ترتیب طریقی که با خشنونت و زور اسلحه محقق نشد، قرار است به زودی جامه عمل بپوشد. این بار واتیکان به روش سیاسی و دیپلماتی متوسل شده است. در حالی که میلیونها نفر انسان، پناهنده، اسیر جنگی و کسانی که در اردوگاهها کار می‌کردند، باید پی‌آمدهای جنگ را متحمل می‌شدند، روحانیت جهت خود را تغییر داد و با جریان غالب همگام شد. بی‌گناهان از عواقب این جنگ بسیار رنج بردند. در حالی که مسببان واقعی این بدبختیها در امنیت و در امان بودند و به ایفای نقش خود ادامه دادند. پس از شورای دوم واتیکان (۱۹۶۲-۱۹۶۲) روشها تغییر کرد. دیگر از کلیساهای پروتستان به عنوان کافر یاد نمی‌شود و آنها نه تنها مورد نفرین قرار نمی‌گیرند بلکه با آغوش باز از آنها به عنوان برادران جدا شده استقبال می‌شود. ضد اصلاحات خاتمه یافته است، ولی جالب است که هیچ کدام از نفرینهایی که علیه پروتستانها در شورای ترانت (Trente) عنوان شدند باطل نشده‌اند. تا به امروز نیز پاپ به صورت صریح و آشکار در قبال جنایاتی که علیه یهودیان، پروتستانها و پیروان سایر مذاهب انجام شد عذرخواهی نکرده است.

واقعیت آن است که زندگی دیگران هیچ وقت برای حاکمان روم اهمیت نداشت. هر کس جلوی جاه طلبی و قدرت طلبی آنها قرار گرفت حذف شد. از دیدگاه آنها فرقی نداشت طرف بچه یا بالغ، دشمن سیاسی یا مذهبی باشد. نرون و دیوکلتین و کنستانتین و غیره راه جنایت را باز کردند و پاپهای رومی به این راه ادامه دادند. هر کس اطاعت نمی‌کرد

مورد تعقیب قرار می‌گرفت و کشته می‌شد. از یهودی گرفته تا کافر و مسلمان و حتی مسیحیانی که ایمان متفاوتی داشتند. تنها جرم آنها این بود که به وابستگی خود به کلیسای کاتولیک اعتراف نمی‌کردند.

کنستانتین، بنیانگذار این به اصطلاح "کلیسای امپراطوری" است. او بود که به کلیسا قدرت داد تا با خشونت حکمرانی کند. او مدعی شد که صلیبی آتشین در آسمان دیده که در کنار آن چنین نوشته بود "با این علامت پیروز خواهی شد." این آدمکش بسیاری از اعضای خانواده خود را به قتل رساند. (او لیسینیوس Licinius و باسانیوس Bassanius که وابستگان سببی او بودند را به قتل رساند، خواهر زاده‌اش باسانیوس پسر لیسینیوس بود. پدر زنش ماکسیمیلیانوس Maximilien پسرش کریسپوس Crispus و زنش فارستا Fausta نیز به همین سرنوشت دچار شدند.) او یک سیاستمدار ماهر بود و به این باور رسیده بود که کلیسا بالقوه عامل قدرت است، لذا بر آن شد از کلیسا استفاده کند. او ابتدا اجازه داد بت پرستان به روش خود عمل کنند. در این دوره کلیسای امپراطوری که آمیزه‌ای از مسیحیت و بت پرستی بود، شروع شد. این فرآیند حاصل خطاهایی است که در آن زمان صورت گرفت. آگوستین این به اصطلاح "پرنس کلیسا" ۷۰ سال بعد، از کلیسا به عنوان شهر خدا یا حکومت خدا تجلیل کرد. او معتقد بود که شیطان اسیر شده است در حالی که وقایع عکس این قضیه را ثابت کرد، زیرا چنین می‌نماید که در همان جا است که دست شیطان باز شد و او از زندان آزاد گردید!

روز خدای خورشید به عنوان روز تولد پسر خدا اعلام شد. ژوپیترا، دیانا و دیگر ایزدان و ایزد بانوان کنار گذاشته شدند و جای آنها را پطرس و مریم و دیگر مقدسین علیا گرفتند. در زمان نهادینه شدن این به اصطلاح مسیحیت، آیین بت پرستی رومی، یونانی رنگ عوض کرد و پرستش بتها به شکل دیگری ادامه یافت. جای خدایان آیین پیشین، قدیسین و علیا را گذاشتند. همه مردم امپراطوری مجبور شدند به این قدرت سیاسی، مذهبی تسلیم شوند. کسانی که نمی‌خواستند بپذیرند یا به خاطر وجدان خود تسلیم نشدند به سادگی حذف شدند. همکاری نزدیک بین دولت و کلیسا در این کار هیچ راه فراری برای مردمی که ایمانی متفاوت داشتند نمی‌گذاشت. در همه سطوح حیات اجتماعی از تجارت گرفته تا حرفه‌ها و اصناف، لازم بود شخص با این نهاد مذهبی، سیاسی هماهنگ باشد تا مبادا تحریمی صورت گیرد و جفا شروع شود.

زمانی که کلیسای کاتولیک رومی از بابت میلیونها زندگی‌ای که در جفاها تلف شدند، پوزش بخواهد، آن موقع حق خواهد داشت درباره لزوم حفظ زندگی کسانی که هنوز به دنیا نیامده‌اند، اظهار نظر کند. شگفت‌آور است که این کلیسا ناگاه بر آن شد از زندگی کسانی که هنوز به دنیا نیامده‌اند دفاع کند، در حالی که زندگان تسلیم مرگ شدند و هنوز هم می‌شوند. مگر پاپها نبودند که دستور جنگهای صلیبی را صادر کردند و مزدوران را برکت دادند؟ مگر در قبال از دست رفتن زندگی این مزدوران چیزی پرداخت کرده‌اند؟ جواب خیر است. آیا در این جنگهای مقدس و جهادها، به زنان حامله، بچه‌ها و زندگی انسانها توجه شده است؟ آیا زشت نیست که در جوار صومعه‌های خواهران، اسکلت‌های بچه‌ها و نوزادان پیدا می‌شود؟

در صفحه ۲۵۶ کاتیشیم (Catechisme) کاتولیک برای افراد بالغ نوشته شده است که کلیسا يك آیین مقدس است. همه می‌دانند که کلیسای کاتولیک رومی هفت آیین مقدس دارد، ولی این مسئله که خود کلیسا يك آیین باشد، حرف تازه‌ای است! این عبارت را نقل می‌کنم "کلیسا به عنوان آیین مقدس روح. مشکلات با کلیسا. در پاسخ به این پرسش که روح کجا قرار دارد، اعتراف نامه کلیسای کاتولیک چنین می‌گوید، من ایمان دارم به کلیسای کاتولیک واحد، مقدس و رسولي، به عبارتی باید گفت که کلیسا اعتراف می‌کند که روح مسیح در کلیسا و به وسیله کلیسا به کار خود در تاریخ ادامه می‌دهد. کلیسا ایمان دارد که قرارگاه و حتی آیین روح است. به بیانی دیگر کلیسا نشانه و وسیله اعمال روح است."

حقیقت آن است که در میان اعتراف لبها و واقعیت فاصله‌ای به اندازه فاصله میان زمین و آسمان وجود دارد. جایی شک نیست که این روح مسیح نبود که با چنین خشونت‌هایی در تاریخ کلیسا عمل کرد. زمانی که به عملکرد کلیسا در تاریخ نگاه کنیم، شگفت زده می‌شویم. در همین صفحه کاتشسیسم برای بزرگ سالان این عبارات را می‌خوانیم "به ندرت پیش می‌آید اعتراف دیگری از ایمان با چنین سوءتفاهم و مخالفتی مواجه شود و حتی دسته‌ای از آن نفرت دارند، واقعیت آن است که بسیاری از مسیحیان کاتولیک مؤمن با کلیسا مشکل دارند. بسیاری می‌گویند "برای عیسی بله و برای کلیسا نه." ایراد اصلی که بر کلیسا گرفته می‌شود، از این قرار است که کلیسا به پیغام اصلی خیانت کرده است، زیرا عیسی طبق این انتقادات، فقیر بود و به نفع بی‌چیزان عمل می‌کرد، در حالی که به زعم عده‌ای کلیسا ثروتمند است و با ثروتمندان و قدرتمندان نزدیک است و از پرداختن به امور اجتماع غفلت کرده است. عیسی واعظ محبت بود و حتی محبت کردن به دشمنان را وعظ می‌کرد، در حالی که طبق برداشت آنها کلیسا اهل تسامح نیست و با خشونت زیاد و با بی‌رحمی دشمنان خود را مورد آزار قرار می‌دهد. (انگیزیسون Inquisition یا تفتیش عقاید نمونه بارز این مسئله است.) ... یک ایماندار کاتولیک چه واکنشی باید در مقابل این فهرست گناهان از خود نشان دهد؟ او نیاز ندارد گذشته را زیبا جلوه دهد یا حقایق را کتمان کند. در کلیسا که بخشش گناهان را وعظ می‌کند می‌تواند با توکل به خطای خویش اعتراف کند، همان طور که پاپ آندریس (Andrien) ششم در رایشناک نورمبرگ (۱۵۲۲-۱۵۲۳) چنین کرد. این مسئله درباره پاپ پل ششم در شورای واتیکان دوم (۱۹۶۲-۱۹۶۵) نیز صدق می‌کند. مسیح نیاز ندارد صفحه‌های تاریخ کلیسا را انکار کند.

البته شایان یادآوری است که این قضیه در نزد خدا به همین سادگی که در کاتشسیسم عنوان شده صورت نخواهد گرفت. لازمه بخشش الهی همان توبه واقعی است. خدا این بی‌رحمیها را نخواهد بخشید، بلکه او به خاطر خون بی‌گناهانی که ریخته شد انتقام خواهد گرفت. (مکاشفه ۶ : ۹ - ۱۰ ، ۱۸ : ۷ - ۸) زیرا این جنایات با برنامه‌ریزی قبلی صورت گرفتند. در صورتی که ما می‌دانستیم که جنایات علیه مسیحیان ایماندار دوباره تکرار نمی‌شوند، می‌توانستیم این فصل از تاریخ را بسته تلقی کنیم. ولی نبوت‌های کتاب مکاشفه می‌گویند که در حال حاضر اتحاد سیاسی و مذهبی در حال تکوین است. و زمانی که این مرحله به سر انجام برسد، نوبت به تحریم ایمانداران خواهد رسید. پس از تحریم جفایی شروع می‌شود که در آن: "هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد." (مکاشفه ۱۳ : ۱۷)

اتفاقی که برای یهودیان زمان رایش سوم افتاد. (البته حوادث مشابه‌ای در تاریخ برای آنها رخ داده بود.) برای مسیحیانی که ایمانی کتاب مقدس دارند نیز تکرار خواهد شد و قرار است آنها از یک دوره جفا بگذرند. جرم آنها این خواهد بود که به یک فرقه شناخته شده یا شورای جهانی کلیساها و یا کلیسای کاتولیک رومی تعلق نخواهند داشت. آنها به عنوان گروه‌های ارتدادی که جامعه نمی‌تواند تحمل کند معرفی خواهند شد. در بازار کار، افراد بر اساس مذهب خود گزینش خواهند شد. آیا در این شرایط سیاستمداران صاحب قدرت از زندگی و حرمت انسانی افرادی که ایمان متفاوتی دارند یا دگر اندیش به شمار می‌آیند، پشتیبانی خواهند کرد؟ بدین ترتیب معلوم خواهد شد بر اساس نبوت‌های کتاب مقدس از این امپراطوری به عنوان وحشی که ضربه شمشیر خورده و زخمی شده یاد می‌شود. (مکاشفه ۱۳ : ۱۴) شمشیر روح همانا کلام خدا است و اصلاحگران با کلام خدا ضربه‌ای مهلک به این قدرت جهانی زدند. به همین خاطر است که این قدرت همه اصلاحگران را خادمان شیطان می‌داند که نظام مورد نظرش را تهدید می‌کنند، ولی همان طوری که در نبوت آمده است، زخم مهلک خوب خواهد شد که این امر باعث تحسین و شگفتی جهانیان خواهد شد. (مکاشفه ۱۳ : ۲ - ۱۲) که هم اکنون روند شفا در حال کامل شدن است.

همه کلیساهای پروتستان و جماعت‌های آزاد در زمان شروع کار خود وعظ انجیل را محور فعالیت‌های خود قرار دادند. ولی امروزه، اغلب این فرقه‌ها، به این مسائل مانند سنت‌هایی که به آنها منتقل شده است، نگاه می‌کنند. رهبران

این فرقه‌ها از نظر روحانی کور شده‌اند و نمی‌دانند راهی که طی می‌کنند به کجا منتهی می‌شود. حتی کسانی که بنیادگرا به شمار می‌آیند هیچ شناخت منسجمی از نبوت‌های کتاب مقدسی که در جلوی انظار در حال وقوع هستند، ندارند و قادر نیستند زیر نور کلام مکشوف شده، نبوت‌ها را به یک دیگر متصل کنند. بسیاری از رهبران پروتستان در عقایدی مانند به اصطلاح "اسطوره زدایی کتاب مقدس" هستند در حالی که دسته‌ای دیگر از آنها اسیر "الهامات لیبرال آزادی بخش" شده‌اند.

پروتستان‌یسم به یک مذهب مردمی و اسمی تبدیل شده که تعمید دارد و ظاهر ایمان را حفظ کرده است. تنها عده کمی از پروتستان‌ها از مسیح تجربه‌ای دارند و از ایمانداران کتاب مقدسی هستند، که هر روز هم از تعداد این افراد کاسته می‌شود.

در جلسات مقدماتی شورای واتیکان دوم، پاپ ژان بیست و سوم، دبیرخانه مسائل اکومینیک را ایجاد کرد و ریاست این دفتر را به کاردینال آگوستین بنا (Augustin Bea) سپرد. این نهاد کار زیادی انجام داد و آن چه که نهایت به رشته تحریر در آمد، هر کدام از کلیساهای جدا شده را مخاطب می‌سازد. کلیسای کاتولیک کوشید از زبان این کلیساهای استفاده کند و مسائل را به گونه‌ای عنوان کند که اختلافات کم اهمیت جلوه کنند. هر دو در "قاموس برای الهیات و کلیسا" بند ۱۳ - ۱۲۵ - ۱۶ مطلب زیر را درباره شورای واتیکان دوم و در باب اکومنیسم و وحدت نوشت، این نوشته حاوی اطلاعات با ارزشی است: "این دفتر کانال ارتباطی‌ای است که به خواست پاپ تشکیل شده و هدف از این اقدام فراهم آوردن راهی برای پیش بردن فعالیت‌های مشترک او است تا وحدت کامل حاصل شود ... پل ششم در زمانی که کاردینال بود همین درک را از مسئله داشت، او در مراسم تدفین ژان بیست و سوم در کلیسای میلان (Dom de Milan) در تاریخ ۱۹۶۳/۶/۷ از "جهان شمول بودن ایمان کاتولیک و اکومنیازاسیون کلیسای کاتولیک رومی (Oecumenisation) سخن گفت ... از دیدگاه او اکومنیسم درونی در آیین کاتولیک به مفهوم وحدت در تنوع است، این مسئله نوید بخش عصری جدید در تاریخ کلیسا است."

با توجه به احترامی که به دیگر جماعت‌های مسیحی داریم، باید برای میراث مسیحی برادران جدا شده ارزش قائل شویم. به بیان دیگر لازم است همه "ردها" و "عناصر" مسیحی که به واسطه فیض خدا در میان برادران جدا شده حفظ شدند را شناسایی کنیم. در نظر گرفتن این واقعیت‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که آنها هنوز به راستی به کلیسا تعلق دارند، اگر چه باید اذعان داشت که درجه این تعلق متفاوت و ناقص است.

در عبارات زیر (پاراگراف ۷) مسئله جداییها و شقاقها مطرح نشده است. "ضعف انسانی" باعث جدالها شد، به گونه‌ای که در درون گله مسیح با یک دیگر بیگانه شده‌ایم و کار به جایی رسیده است که بخشهایی از کلیسا جدا شده‌اند و گروه‌های مستقل تشکیل داده‌اند. این مسئله باعث شده است تا بدن مسیح ناقص شود. از آنجایی که کلیسا واحد است لذا در کنار کلیسایی که تحت هدایت و مدیریت جانشین پطرس است، ممکن نیست کلیسای مستقل و حقیقی وجود داشته باشد.

هیچ کلیسای جدا شده از کرسی پطرس نمی‌تواند به طور مرئی و آسمانی بدین کلیسا تعلق داشته باشد ... در پاراگراف ۸ بر وحدت با سر [منظور از این سر پاپ می‌باشد - مترجم] تأکید شده است که این مسئله تنوع در بدن را منتفی نمی‌کند. عدم تنوع در بدن می‌تواند به زیبایی آن لطمه بزند و بدین خاطر است که سنت‌های مستقلی پیدا شدند، این مسئله به طور خاص درباره کلیساهای محترم شرق صدق می‌کند. ولی در کنار پذیرش تنوع باید به مرجعیت واحد تأکید کرد.

کسی که صادقانه در يك کلیسای جدا شده به سر می‌برد، در کلیسای حقیقی بیگانه شناخته نخواهد شد، (۹) زیرا چنین کسی از وسیله‌های زیاد نجات محروم است و از فقدان رهبری به واسطه تعلیم که به حفظ تمامیت ایمان و رسوم کمک می‌کند، رنج می‌برد. جدایی به رشد درونی و خارجی خانواده مسیح ضربه می‌زند و به همین خاطر دعای شرکت کنندگان در این شورا این است که کسانی که در شقاق هستند، به وحدت کامل گله مسیح فکر کنند و همه در محوطه واحد جمع شوند، به همین خاطر لازم است ما همواره میراث مشترک و رابطه روحانیمان را مد نظر داشته باشیم "رابطه برادری هنوز در میان است، پس با هم برادریم." به دلیل اشتباهات هر دو طرف در گذشته، راه برادران قوم مسیح از هم سوا شد و آنها از يك دیگر جدا شدند. ولی همه آنها در روح توبه در خانه پدر جمع خواهند شد. (پارگراف ۳۱)

همه برادران باید جبهه‌ای واحد در مقابل نفوذ آتئیسم (Atheism) و کمونیسم تشکیل بدهند. (۳۵) همه قسمتهای کلیسا باید با هم تحت هدایت يك سر رشد کنند. این سر باید نه از شرق باشد نه از غرب بلکه پدر همگان باشد. (۴۸)

در عبارات زیر، شرایط عملی وحدت مجدد مطرح شدند و روش این وحدت مجدد تشریح شد: شرقیها [منظور ارتودوکسها - مترجم] باید این مسئله را مد نظر داشته باشند، در صورتی که آنها بخواهند ببینند و جایگاه خود را باز یابند، چیزی بیشتر از پذیرش شرایط عضویت در کلیسا از آنها خواسته نخواهد شد. (۴۸) آنها باید اعترافنامه ایمان را اقرار کنند. در این اعترافنامه مسئله وحدت کلیسا عنوان شده است. بدون آن که نیاز به انکار اشتباهات گذشته داشته باشند شرقیها حق خواهند داشت نظام خود را حفظ کنند. (۵۰) نذرهای آنها معتبر است و می‌تواند برقرار باشد. (۵۱)

باید با برادران خود نیز به زبان انجیلی سخن گویند. می‌توان با استفاده از این زبان به دل آنها راه یافت، زیرا زبان انجیلی زبانی است که درک می‌کنند. باید به آنها بگوییم که تفوق و برتری پطرس يك خدمت و يك وظیفه شبانی است. تفوق پطرس خدمتی است که سالار رسولان از مسیح دریافت کرده است. او خدمت را دریافت نکرد تا حکمفرمایی یا سلطنت کند بلکه منظور این بود که او باید گله مسیح را شبانی کند. اختیارات حقوقی که به پطرس داده شد بدین منظور به او محول گردید که وی بتواند از عهده وظیفه شبانی خود بر آید. این همان تصویر صحیح شبانان حاکم کلیسا است. کلیسایی که قدرت جذب کننده خود را برای جلب برادران جدا شده به کار می‌برد. آنها را باید از طریق عشق و محبت و با دستی مقتدر به سوی یگانه پناهگایی که مسیح مهیا کرده که همانا کلیسای کاتولیک است بکشاند. "باید امروزه همه جا به همه جماعت‌های جدا شده‌ای که خدا به آنها اشتیاق به جهت وحدت داده است، هدف واقعی این حرکت را نشان داد، زیرا کلیسا خانه سلامتی برای همگان است..."

فصل بعدی (۵۰) به منزله دعوتی شخصی برای هر مسیحی، به جهت [رجعت] به کلیسای مادر است. وجود عناصر کلیسایی در میان آنها، تنها به عنوان دعوت برای ورود به وحدت کلیسای کاتولیک روم تلقی شده است. این مسئله به ویژه درباره کتاب مقدس و آیینهایی که به کلیسای مسیح تعلق دارند و وسیله تحقق وحدت هستند، صدق می‌کند. به علاوه، مسیحیان تنها به صورت فردی در نظر گرفته نشده‌اند بلکه ما آنها را در اتحاد با جماعت خود می‌بینیم.

با این وجود، کسی که با اشتیاق کامل خواهان پیروی از خواست مسیح است و می‌خواهد در اکومنیسم رشد کند باید تحت مدیریت روح مسیح قرار بگیرد، یعنی وارد این کلیسا شود که یگانه خانه خدا است. در این خانه منزل‌های بسیاری است که در اتحاد ایمان و تحت يك هدایت و مشارکت به سر می‌برند. آنها زیر نظر جانشین مسیح یعنی پاپ روم هستند.

همه تعمید یافتگان جماعتی در مسیح تشکیل می‌دهند. کاتولیکها نیز باید اشتباهاتی را که باعث تفرقه شدند اعتراف کنند و در دعا از خدا بخواهند که قوم خود را از حالت تفرقه به اتحاد کامل سوق بدهد.

شایسته است در فصل اول که به اکومنیسم کاتولیک می‌پردازد، لزوم تعلق به کلیسای یگانه و راستین به عنوان پایه مورد تأکید قرار گیرد. لازم است مسئله به گونه‌ای عنوان شود که ترسها و نگرانیهای برادران جدا شده بر طرف شود. تنها هدف جنبش اکومینیک این است که راهی برای برقراری مجدد وحدت همه مسیحیان در گله مسیح مهیا شود.

خواندن اسناد و توضیحات کل شورای واتیکان دوم در کتاب هر در (Herder) از این حیث اهمیت دارد که حاوی اطلاعات زیادی است، در صفحه ۷۴۷ در پایان چنین آمده است: روم، سن پیر (پطرس مقدس) ۷ دسامبر ۱۹۶۵، من، پل اسقف کلیسای کاتولیک، هدف از این برنامه ریزی دقیق، جلب کلیساهای جدا شده است تا آنها بتوانند بدون مانع به آغوش کلیسای مادر برگردند. هم اکنون کلیسای مادر آغوش خود را برای آنها باز کرده است. تعمید کسانی که تعمید تثلیثی دارند، معتبر شناخته خواهد شد. چند سال پیش چنین نبود و کسانی که کاتولیک می‌شدند دوباره تعمید می‌گرفتند.

ساعت تصمیم فرا رسیده است، لحظه‌ای نزدیک می‌شود که پس از آن دیگر امکان بازگشت وجود نخواهد داشت. واپسین هشدار آسمانی از این قرار است "و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت: «ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند شوید.» (مکاشفه ۱۸ : ۴) کسی که در زمان تحقق اتحاد کامل مذهبی وارد "کلیسای وحدت" شود دیگر نخواهد توانست عضو کلیسای مسیح شود. این مسئله درباره کلیساهای مستقل و پروتستان نیز صدق خواهد کرد، زیرا آنها از طریق عضویت در شورای جهانی کلیساهای به آغوش کلیسای روم باز خواهند گشت. هر فرقه‌ای علامت وحش را دارد که همانا نشانه وحدتی است که "کلیسای مادر" تعیین کرده است. هر کس فرمول تثلیثی کاتولیک رومی را قبول کند و تعمید تثلیثی داشته باشد به کلیسای کاتولیک (طبق تعریفی که از وحدت شده است.) تعلق دارد و نیازی به تشریفات عضویت نخواهد داشت.

تفکر وحدت که در عصر حاضر مطرح شده ناشی از سوء تفاهمی است که درباره دعای کهناتی است. منجی در دعای کهناتی خود برای فدیة شدگان و خاصان خود مسألت کرد، او دعا نکرد تا همه گروه‌ها به اطاعت در آیند. کلمات دعای او از این قرار است: «و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنان که ما یک هستیم. من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بدانند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنان که مرا محبت نمودی.» (یوحنا ۱۷ : ۲۲ - ۲۳)

در این مسئله وحدت کتاب مقدسی با مسیح توضیح داده شده است، در حالی که هم اکنون سخن از اتحادی جهانی و غیر کتاب مقدسی در چهارچوب کلیسای روم است، تنها کسی که از نو متولد شده است می‌تواند در این یک شدن مورد نظر حق قرار گیرد. هر کس خودش تصمیم می‌گیرد که به کدام یک از این روندهای وحدت بپیوندد.

با توجه به مطالب عنوان شده، بخش عمدهٔ دنیای روحانیت نمی‌تواند دربارهٔ چیزهایی که ما به آنها اشاره کرده‌ایم، بی‌اطلاع باشد. مگر این که روحانیون تصمیم بگیرند عمداً چشمان خود را در این مورد ببندند یا این که علاقه‌ای به کشف حقیقت نداشته باشند. تحولات کلیسایی (به ویژه از زمان کنستانتین و شروع کلیسای روم) بارها مورد بحث قرار گرفته و هم اکنون نیاز به تحقیق و تفحص بیشتر در این خصوص نیست. از سدهٔ پنجم تا سدهٔ یازدهم تعیین پاپ بر عهدهٔ امپراتور بود. ولی پس از آن این به اصطلاح "روحانیون" این وظیفه را به عهده گرفتند.

پاپ نیکولاس دوم (Nicolas II) به مناسبت گردهمایی پاپ (Paques) در سال ۱۰۵۹ حکمی صادر کرد که طبق آن انتخاب پاپ فقط توسط یک شورایی کاردینالها انجام شود. هدف وی جلوگیری از نفوذ فرمانروای امپراتوری مقدس آلمانی رومی و شاهزادگان رومی در قضیهٔ انتخاب پاپ بود. ("Menschheit, s. 287 B. harenberg chronik der) طولی نکشید که پاپها از قدرتمندان این جهان نیز قوی‌تر شدند. زیرا تودهٔ مردم که از جهنم وحشت داشتند از پاپها پشتیبانی می‌کردند. از نظر پاپها این وضعیت کافی نبود و کار به جایی رسید که تعیین امپراتور بر عهدهٔ پاپ گذارده شد. "روم، مارس ۱۰۷۵، دیکتات (Diktat) پاپ گریگور هفتم در دیکتاتوس پایانه (Dictatus Papae) (خود به مناسبت گردهمایی روزه، اعلام کرد که اسقف روم حاکم مطلق کلیسای همگانی است. او گفت "که تنها پاپ حق دارد نشانهٔ امپراتوری را حمل کند، پاپ حق داشت امپراتور را بر کنار کند و تابعین یک پادشاه ظالم را از قسم بیعت آنها آزاد کند. او تصریح کرد کسی حق ندارد دربارهٔ پاپ حکم کند." (B. Harenberg Chronik der Menschheit, S. 288) این جهت‌گیریهای قدرت دنیایی، سیاسی و مذهبی چه ارتباطی با کلیسای عیسی مسیح یا اعلام انجیل و ملکوت خدا دارند؟ حاکمان چه در لباس حکومتی و چه در کسوت مذهبی همواره در پی آن بودند که ملکوت خود را بنا کنند.

پاپها به مقام بالایی که خود اختراع کرده بودند دست یافتند. به همین خاطر است که آنها بر تخت متحرک (Sedia gestatoria) جلوس می‌کنند و حمل می‌شوند. همهٔ مردم به آنها نگاه می‌کنند و می‌کوشند از آنها برکت بگیرند تا مورد توجه او باشند. مردم توقع دارند که او (پاپ) برای آنها شفاعت کند. ولی زمانی که با دلایل غیر قابل انکار در می‌یابیم که این کلیسای همگانی چیزی ندارد که با کتاب مقدس تطابق داشته باشد، نمی‌توان در این باره سکوت کرد و مورد غضب الهی قرار نگرفت. البته ما اعضای بی‌شمار این کلیسای همگانی را زیر سؤال نمی‌بریم، حتی قصد ما این نیست که به این شخصیت مؤدب و مقتد که عنوان پاپ را دارد حمله کنیم، بلکه ما به سیستم و نهاد حاکم حمله می‌کنیم. ولی نتیجه نمی‌توان گرفت به جز این که ما شاید با بزرگترین فریب و تقلب تاریخ بشریت مواجه هستیم. اگر چه امکان دارد عمده در کار نباشد.

طبق گاه شمار کتاب مقدسی ما در آستانهٔ بزرگ‌ترین تسویه حساب روحانی تاریخ قرار گرفته‌ایم. در تاریخ و در همهٔ اعصار آن همواره بودند مردانی که این موضوع را مو شکافی کردند. مارتین لوتر نیز در عصر خود سخنان تنیدی دربارهٔ پاپها ایراد کرد. اگر چه لحن غیر مؤدبانه او امروز دیگر مرسوم نیست. این کار برای او آسان نبود ولی دعوت خدا از او چنین بود. او این مسئله را با توجه به نبوتهای عهد عتیق عنوان کرد. او در مقدمه‌ای که در چاپ دوم اصلاح شده‌اش بر کتاب دانیال نوشت چنین آورده است: واضح است کسی که توصیف شده است شخصی جز پاپ نیست. او در نجاست خود، بدون این که خجالت بکشد، فریاد می‌کشد که همهٔ کلیساها و تختها زیر حاکمیت او هستند و کسی نمی‌تواند بر او حکم کند. او مدعی آن است که همان طوری که خورشید از ماه برتر است به همین ترتیب پاپ از امپراتورها برتر است. طبق این ادعا مرجعیت قدرت بالاتری دارد و بقیه موظف‌اند اطاعت کنند ... حتی در صورتی که پاپ تعداد بی‌شماری از نفوس را به سمت جهنم هدایت کند کسی حق ندارد بپرسد چه کار می‌کند؟ این تنها حرف نیست

بلکه چیزی است که در واقعیت دیده می‌شود و باید گفت که فرمانروای واقعی امپراطور نیست بلکه این پاپ است، که امپراطوری می‌کند و امپراطور علیرغم حقوق خود چون نوکر مطیع و پابوس پاپ است. این همان چیزی است که پطرس اخبار کرد. (دوم پطرس ۳ : ۳) او گفت که عده‌ای طبق هوسها و خواسته‌های خود زندگی خواهند کرد و بدین ترتیب نبوت دانیال روشن می‌شود. دانیال در باب ۱۱ آیه ۳۶ می‌نویسد: «و آن پادشاه مطابق اراده خود عمل نموده، خویشتن را بر همه خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آن چه مقدر است به وقوع خواهد پیوست.» این همان تصویری است که پاپ از خویش ارانه می‌کند زیرا ادعای او این است که از نجات (شاید منظور لوتر کتاب مقدس باشد.) برتر است. این کتاب مقدس است که باید تخت پاپ و ارزش آن را تأیید کند، ولی پاپ کسانی را که زمانی بر پایه کتاب مقدس علیه او حرف زدند، مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد. او آنها را نفرین کرده، چون مرتدین و فرزندان شیطان می‌سوزاند. پاپ هنوز از این روش استفاده می‌کند. خاصان او هنوز در این عقیده یا فشاری می‌کنند که کلیسا (پاپ) از کتاب مقدس بالاتر است. و این تحقق همان چیزی است که دانیال به آن اشاره می‌کند و می‌گوید که سخنان عجیب به ضد خدای خدایان خواهد گفت ... درست است که مستبدین دیگری نیز به کلام خدا یورش برده‌اند ولی آنها از روی نادانی چنین برخوردی را داشته‌اند. در حالی که پاپ آگاهانه این کار را می‌کند. او مایل است بر کتاب مقدس و کلام خدا سلطنت کند. گاهی او سخنان کتاب مقدس را به عنوان آموزه شیطان محکوم می‌کند و در واقع بخش‌های خاص دیگری را از آن نقل می‌کند. به همین خاطر است که او خویشتن را خدای روی زمین می‌کند و جسارت را به جایی می‌رساند که خود را خدای خدایان، رب‌الارباب و پادشاه پادشاهان می‌نامد، به بیانی او مدعی است که از انسان ساده برتر است، یا دقیق‌تر بگویم آمیزه‌ای از خدا و بشر، یعنی یک خدا، بشر است، درست مانند مسیح که خدای انسان بود. او می‌خواهد خلیفه همین مسیح باشد و در عین حال مرتبه‌ای بالاتر از وی داشته باشد.

پولس رسول در رساله خود به دوم تسالونیکیان ۲ : ۳ - ۴ به متن کتاب مقدس در دانیال رجوع می‌کند: «... زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد، که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتر می‌سازد و از هر چه به خدا یا به معبود مستمی شود، به حدی که مثل خدا در هیكل خدا نشسته، خود را می‌نماید که خدا است.» واقع امر این است که کسی نمی‌تواند خود را از نظر ذات و عظمت از خدا بالاتر قرار دهد، بلکه منظور یک حرکت بر ضد خدای معبود است، که موعظه شد و ستوده گردید که به ضد کلام خدا و عبادت خدا است.

زیرا مرد شریر و پسر هلاکت به صورت مفرد ذکر نشده است. او یک گناهکار و گمراه فردی نیست، به عبارتی او تنها پریواتوس (Privatus) نیست بلکه پوبلیکوس (Publicus) نیز است، بدین مفهوم که دیگران را به سمت گناه و هلاکت هدایت می‌کند ... پاپ این خدمت گناه را به دو صورت انجام داده است.

او ابتدا مراسم و آیین‌های زیادی را ابداع کرد. Oblat [کسی که بدون ذکر قسم نامه به جرگه روحانیت پیوسته باشد - مترجم] آب متبرکه، نیایش و توسل به علیا، زیارتها، گروه‌های برادری، صومعه‌ها، آیین قربانی، روزه و عبادت و غیره را ابداع کرد. این چیزها در Mausim پاپ ذکر شده‌اند. او آیین راستین الهی را که همانا کلام خدا، ایمان و غیره هستند، نجس کرد. او با ابداع قوانین بی‌شمار مسیحیان را تحت فشار گذاشت و چیزهایی را که به نظر خدا گناه نیستند به عنوان گناه معرفی کرد. پاپ هر موقع و زمانی که می‌خواست مخلوقات خدا را نجس می‌کرد، به گونه‌ای که خوردن کره و تخم مرغ، پنیر و گوشت گناه است در حالی که خدا این چیزها را به ما عطا کرده تا در پاکی و بدون گناه از آنها تمتع ببریم.

او زمان و ایام را به گناه آلوده کرد، زیرا در هر زمانی که او خواست روزه گرفته‌ایم و عیدها را برگزار کرده‌ایم و این مسئله درباره خوراکی‌های گوناگون (حتی نان) و چیزهایی که می‌نوشیم صدق می‌کند، زیرا او گفت که با تناول آنها گناهکار می‌شویم. او به همین ترتیب مکانها و آلات را به گناه آلوده ساخت، به گونه‌ای که دیگر دست زدن به سنگ و چوب در (کلیساها و اماکن مقدسی) که تقدیس شده‌اند جایز نیست. البته گاهی اوقات به طور استثنایی می‌توان به قربانگاهها و آلات مربوط به آن دست زد. در گذشته خطای بزرگی بود اگر یک شخص غیر روحانی با دست لخت جام و پارچه مقدس و سینی گرد عشاء را لمس می‌کرد. در زمانی که این آلات باید شسته می‌شدند هیچ خواهر روحانی مقدسی جرأت نداشت این کار را بکند. و این وظیفه‌ای بود که ابتدا باید به کشیش محول می‌شد. بدین ترتیب بود که گناهان و قوانین بی‌شمار مربوط به جام ابداع شد... ازدواج که توسط خدا نهاده شده است، در صورتی که در زمان ممنوع، برگزار می‌شد، در شمار گناهان قرار می‌گرفت. و بدین شکل بود که به میل کشیش بستر زناشویی به گناه مبدل شد.

... او خواهان آن است که نظام سوّم الهی یعنی ازدواج را از بین ببرد تا چیز سالم باقی نماند. وی نه تنها ازدواج را بر روحانیون حرام کرد بلکه آن را بدنام و کثیف و بی‌حرمت ساخت، به گونه‌ای این طور می‌نماید... که ازدواج مربوط به ناپاکی، طبیعت نفسانی انسان و بی‌دینی است. او بدین ترتیب کاری کرد که خدا در ازدواج جلال داده نشود، پاپ این مسئله را نادیده انگاشت که خدا ازدواج را مبارک کرد و آن را عهد خود خواند. او به واسطه بخشش فیض آمیز خویش بستر زناشویی را پاک و محترم شمرده و خواهشهای جسمانی در درون زناشویی را نادیده می‌گیرد [گناه نمی‌داند - مترجم] بدین ترتیب، EndeChrist (منظور پاپ است.) باید آن چه خدا برکت داده را نفرین کند و آن چه خدا پیوند داده را از هم جدا کند و آن چه خدا بدان عزت داده است را بی‌حرمت کند. خلاصه او همه چیز را تاراج می‌کند و از میان می‌برد و می‌خواهد بالاتر از هر آن چه خدا کرده است، قرار گیرد و به ضدیت با آن برمی‌خیزد. پاپ به خاطر عفت یا حفظ طهارت ازدواج را ممنوع نکرده است. بلکه بدین خاطر این کار را کرد که می‌خواهد مختار باشد و به میل خود عمل کند، بدون این که کسی به او امر و نهی کند... (Ansgaba, S. 836 M. Luther, Bibel II)

آن چه مارتین لوتر در بالا پرورش داده است در آن زمان تازگی نداشت، به این ترتیب که این نگرش به زمان قبل از شروع اصلاحات بر می‌گردد. همه کارشناسان کتاب مقدس همواره بدین حقیقت وقوف داشتند [که پاپ ضد مسیح است.]

در تطابق نامه کتاب مقدس جیبی که بوشنر (Buchner) تنظیم کرده مسئله به این شکل مطرح شده است: این تفسیر که پاپ ضد مسیح است در کلیساهای پروتستان قدیم رایج بود تا حدی که در اعتراف نامه ایمانی کلیسای اصلاحی فرانسه درج شده بود... البته این اعتقاد تنها در میان پروتستانها مطرح نبود بلکه دسته‌ای در سده نهم، پیش از شروع اصلاحات به این مسئله اعتقاد داشتند... در هر سده‌ای بودند کسانی که چنین فکر می‌کردند و لوتر این اعتقاد را دوباره مطرح کرد. (O. Markmann, Endzeit, Entrückung, antichrist, S. 62) زمانی که به آیین کلیسا نگاه می‌کنم و آن را با روشهای کتاب مقدس مقایسه می‌نمایم به زودی در می‌یابم که همه چیز از بنیاد عوض شده است. هیچ اثری از ایمان اصلی که یک بار به مقدسین سپرده شده باقی نمانده است. واقعیت آن است که در زمان برقراری و تدوین اصول جزمی، گفته کلام مورد توجه قرار نمی‌گیرد. به عبارتی در ازای تدوین اصول جزمی کلیسای کاتولیک، اصول کتاب مقدس به ناچار در عمل باطل شده‌اند! زمانی که ما ادعاهای خیالی مذهب را با نوشته‌های کتاب مقدس مقایسه می‌کنیم، به سهولت متقاعد می‌شویم که باطل هستند. به عنوان مثال در کلام آمده است: «و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است.» (یوحنا ۳: ۱۳) با وجود این صراحت لحن، اصل جزمی عروج مریم به تازگی برقرار شد که این مسئله در تضاد آشکار با گفته کتاب مقدس است. آیا نباید به خدا احترام گذاشت و همه آموزه‌ها و فرامینی را که پاپها معین کرده‌اند به عنوان تعالیم ضد مسیح معرفی کرد؟ زیرا آشکار است که این آموزه‌ها در تضاد با آموزه‌های مسیح هستند.

این گفته که "هر که کلیسا را به عنوان مادر ندارد، پدر او خدا نیست" مردم را به وحشت انداخت، زیرا انسان بدین خاطر آفریده شد که با خدا مشارکت داشته باشد. این تعلیم، که کلیسای مذکور را مسیح بنیان گذاشته و در ابتدا همه، از جمله مریم، کاتولیک بودند، دروغی بیش نیست. همه کتابهای تاریخی این مطلب را تأیید می‌کنند. همان طوری که در بخشهایی از این کتاب خاطر نشان شد، در سده‌های نخستین هیچ کلیسای کاتولیک رومی متحدی وجود نداشت. در آن زمان از کلیسای تشکل یافته هم خبری نبود. فقط می‌توان گفت که پس از عصر رسولان، چندین گرایش ایمانی پیدا شد، ولی کلیسای متشکل و متحدی وجود نداشت زیرا این به اصطلاح اتحاد تشکلی تنها در زمان کنستانتین میسر شد. در آن زمان نه از پاپها خبری بود و نه از کاردینالها و غیره. متأسفانه محققان پروتستان به طور شایسته‌ای حق مطلب را ادا نکردند. شاید علت این امر این باشد که آنها نیز به جای تفحص برای ارائه سیر واقعی تحولات به دنبال یافتن نشانه‌های اتحاد خیالی بودند. اغلب پروتستانهایی که خود از کلیسای کاتولیک منشعب شده‌اند، معتقدند که با کلیسای راستین عیسی مسیح رو به رو هستند و به خود زحمت نمی‌دهند در تاریخ سده‌های اول به دنبال حقیقت بگردند. آنها صرف از وجود اختلافات و اشتباهات گذشته سخن می‌گویند.

پاپها خویشتن را جانشینان پطرس می‌دانند، در حالی که اسقفها مدعی آن هستند که جای رسولان را گرفته‌اند. ولی این پرسش مطرح است که آیا واقعاً چنین است؟ پطرس نه در اورشلیم تخت داشت نه در رم. مسئله تفوق پطرس واقعیت تاریخی ندارد. بیشتر این طور می‌نماید که در زمان شورای اورشلیم، این یعقوب بود که ریاست شورای کلیسا را عهده‌دار بود، زیرا پس از آن که پطرس و برنابا و پولس به نوبت سخنرانی کردند، این یعقوب بود که تحت هدایت روح القدس و مطابق با کلام انبیا، رشته کلام را در دست گرفته و نتیجه شورا را به صورت خلاصه اعلام کرد. (اعمال باب ۱۵ از آیه ۱۳) وی در آیه ۲۸ می‌گوید: «زیرا که روح القدس و ما صواب دیدیم ...» خدا همواره در هر شرایطی از شخصی استفاده کرده است، یک بار با یکی کار کرد و زمانی از دیگری استفاده نمود. پطرس و پولس و بقیه هر کدام در شرایطی مورد استفاده خدا قرار گرفتند. ولی خدا هیچ کس را خلیفه یا رئیس دیگران قرار نداد و تفوق رسولی بر سایر رسولان نیز مطرح نشد. این مسئله زمانی عنوان شد که روم خواست دیدگاه خود را تحمیل کند، ولی چنین چیزی در کلام نیامده است.

پاپ خود را خلیفه مسیح معرفی می‌کند در حالی که حتی یک بار اثری از چنین خدمتی در کلام دیده نمی‌شود، او خود را اسقف همگانی و جهانی می‌داند در حالی که چنین مقامی در ملکوت خدا وجود ندارد. پطرس رسول چنین نوشت: «از آن رو که مانند گوسفندان گمشده بودیم، لکن الحال به سوی شبان و اسقف جانهای خود برگشته‌اید.» (اول پطرس ۲ : ۲۵) در اینجا منظور او، مسیح است و نه یکی از پاپها. پاپ مدعی آن است که "رئیس شبانان است" یا به بیانی "سر" است. چگونه این امر امکان پذیر است؟ ما می‌دانیم که مسیح به عنوان شبان نیکو زندگی خود را در راه گوسفندان خود نهاد. (یوحنا ۱۰) و به عنوان رئیس یا سر [در زبان یونانی یک واژه در هر دو مورد به کار رفته است - مترجم] کلیسا گمارده شد. (افسسیان ۱ : ۲۲) پس کجا این به اصطلاح آبر سر می‌تواند جایی داشته باشد؟ به یقین در کلیسایی که مسیح، سر و رئیس آن است جایی برای رئیس دیگر باقی نمی‌ماند، لذا این امر تنها در کلیسای پاپ امکان دارد!

پاپ دوست دارد همه جهان به او احترام بگذارند و از او به عنوان "پدر مقدس" یاد کنند. ولی چنین نوشته شده است: «و هیچ کس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است.» (متی ۲۳ : ۹) میلیونها نفر با یاد کردن شخصی به عنوان "پدر مقدس" به خدا کفر می‌گویند، زیرا این لقب تنها شایسته خدا است. این به اصطلاح پدر مقدس در آسمان است یا در روم؟ پدر هر فرزند حقیقی خدا در آسمان است و این اسم او است که باید تقدیس شود.

مقامات کلیسا همه جا در قسمت افتخاری (صدر مجلس) می‌نشینند و دوست دارند مردم به آنها ادای احترام کنند. این حق آنها است، زیرا به گفته کتاب مقدس روزی به کوه‌ها و صخره‌ها فریاد خواهند کرد که: «... بر ما بیفتند و ما را مخفی سازید از روی آن تخت نشین و از غضب بره.» (مکاشفه ۶ : ۱۶)

کلیسای کاتولیک رومی توانست به مردم بقبولاند که نهادی آسمانی بر روی زمین است. این مسئله بدین مفهوم است که خود مسیح آن را به حیات خوانده است و اختیار نجات مردم را تنها به آن داده است. ولی این مطلب صحت ندارد! عنوان کردن این ادعا به مفهوم نقض واقعیت حاکم بر سه سده نخستین تاریخ کلیسا است. به همین ترتیب هیچ کلیسای متشکل دیگری را مسیح تأسیس نکرده است تا چه رسد به این که کلیسای مذکور از قدرت نجات بخش برخوردار باشد. گرایش‌های گوناگونی که در سده‌های نخست وجود داشته و سپس به نام "سیاست وحدت تحمیلی" سرکوب شده بودند، به دنبال اصلاحات دوباره به صورت جریان‌های روحانی ظهور کرده‌اند. امروزه تطابق دادن آموزه و روش، چندان مد نظر نیست، اگر چه مردم در وضع روحانی نه چندان خوب بسر می‌برند. همه به فکر ایجاد مشارکت در روند وحدت هستند، ولی عیسی مسیح در وسط این تحولات کلیسای خود را بنا می‌کند. او به واسطه انتشار انجیل، اشخاصی را از هر قوم و زبان و ملت که به آوازش گوش می‌دهند، دعوت می‌کند که از همه کلیساها خارج شوند تا خویشان را با کلام هماهنگ سازند. او کلیسا را به سمت تکمیل هدایت می‌کند تا برای بازگشت پر شکوه او آماده شود.

کلیسای عیسی مسیح از نظر مادی ثروتمند نیست و به قول پطرس نه نقره دارد نه طلا، بلکه از ثروت روحانی برخوردار است. این همان برکت است که کلیسا از خدا دریافت کرده است. شیطان حاضر بود همه ثروت‌های دنیا را به عیسی تقدیم کند، ولی عیسی این پیشنهاد را رد کرد، زیرا می‌دانست که طبق وعده‌های کتاب مقدس که به موقع محقق خواهند شد زمانی فرا می‌رسد که بر همه ممالک زمین حکومت کند. پاپ مدعی آن است که تا انتهای زمین خداوندی می‌کند، این ادعا نشان می‌دهد که او در تضاد با مسیح است. اگر تاریخ بشریت بدون پایه‌های دیگری می‌یافت نه از جنگ‌های صلیبی خبری می‌شد، نه از اشکال دیگر جهاد، و میلیون‌ها نفر تحت جفا قرار نمی‌گرفتند و شهید نمی‌شدند. آنها از مسببان برده‌داری نیز بودند، زیرا میسیونرهای کاذبشان راه را برای ورود بازرگانان آماده کردند.

حتی کارشناسان مسائل مالی قادر نیستند ثروت واتیکان را تخمین بزنند. کسی که از اتاق‌های کاخ بازیلیک سن پیر دیدن می‌کند در مقابل این همه طلا و جواهرات و اشیای ارزشمند دیگر که به نمایش گذاشته شده‌اند به حیرت می‌افتد روم ظاهراً یک شهر مذهبی است! هر کس به محض رسیدن به فرودگاه با Di santo spirit Banco (بانک روح القدس) مواجه می‌شود. ثروت‌های انبوه در خانه‌های مردم نیستند بلکه در مرکز حوزه‌های کلیسایی، یا به عبارتی در واتیکان.

کلیسای کاتولیک رومی یک قدرت سیاسی، مذهبی جهانی است. این کلیسا در همه سطوح فعالیت دارد و نظام یسوعین را که کاملاً به او وقف شده است برای انجام اراده خود به کار می‌گیرد. یسوعین همه پست‌های کلیدی را اشغال می‌کنند، آنها در دولتها، دانشگاه‌ها، مراکز اجتماعی، بیمارستانها، کودکستانها و غیره حضور محکمی دارند. آنها با غیرت زیاد می‌کوشند کلیسای کاتولیک را به مقام دین دولتی برسانند و برای نیل به این هدف از همه کانال‌های رسمی استفاده می‌کنند. آنها مشاوران و کاتبان دست نوشته‌های مهم سیاستمداران شرق و غرب هستند. L'Opus Die [یک مجموعه کاتولیکی - مترجم] همه جا، چه در میان پروتستانها و چه در میان کمونیستها نفوذ کرده است. آنها مانند گذشته معتقدند که "هدف، وسیله را توجیه می‌کند".

با وجود این که کلیسای کاتولیک مدعی آن است که به تنهایی و به صورت منحصر به فرد قدرت نجات دادن دارد، به اعضای این کلیسا، اگر چه ممکن است آنها در همه آیین‌های مقدس شرکت کرده و سعادت‌مند اعلام شده باشند، گفته می‌شود که از برزخ سر در خواهند آورد. چگونه ممکن است کلیسایی که برای مردگان خود آیین مذهبی برگزار می‌کند قادر به نجات مردم باشد؟ اثری از چنین مراسمی در کلام دیده نمی‌شود. در دعاخانه قبرستان این گونه حرف‌ها

شنیده می‌شود "خدا را خوش آمد که برادر (یا خواهر) ما را در جلال خود بپذیرد ... " این اندیشه بر سنگ قبرها نیز ملاحظه می‌شود "آرمیده ... اینجا فلانی در خدا آرمیده است ... " ولی در Exequien این طور می‌نماید که خدا را خوش نیامد که طرف را بپذیرد زیرا این شخص باید از برزخ بگذرد! کسی که اندکی به این مسئله فکر کند، ناگزیر متوجه خواهد شد که هیچ چیز با هم جور در نمی‌آید.

عیسی مسیح در زمان خود این پرسش را مطرح کرد که: «تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم.» (لوقا ۲۰ : ۴) او امروز نیز این پرسش را مطرح می‌کند که "اصلاحات و همه بیداریهای بعد از آن از آسمان بودند یا از انسان؟" در زمان مسیح، کاتبان نتوانستند پاسخ دهند. کاتبان امروزه چه؟

آنها چه جوابی برای این پرسش دارند؟ آنها پاسخی ندارند، خون همه شهیدانی که زندگی خود را داده‌اند تا ما امروز بتوانیم کتاب مقدس را بخوانیم و حقایق آن برای ما دوباره روشن شوند، علیه رهبران این نسل که دنیای پروتستان را به بازگشت به آغوش کلیسای مادر یعنی کلیسای روم، سوق می‌دهند، در روز آخر فریاد خواهند کرد. کلیساهای مستقل نیز مانند کلیسای پروتستان فریب خوردند. تا چند سال پیش، این به اصطلاح اعتراف نامه نیکه چنین ادا می‌شد " ... به کلیسای همگانی و رسولی. " ولی امروزه حتی پروتستانها آن را به شکل زیر قرانت می‌کنند " ... به کلیسای مقدس کاتولیک و رسولی ... "

از نظر کتاب مقدس چه کسی است که می‌تواند هم در يك ورزشگاه کازابلانکا در مقابل ۸۵ هزار نفر مسلمان سخنرانی کند و هم در آبیجان به طلسم گرایان برکت دهد؟ چه کسی است که در مقر سازمان ملل در نیویورک یا در ساختمان شورای جهانی کلیساها در ژنو و یا در پارلمان اروپا در استراسبورگ سخنرانی می‌کند؟ این شخص به کشورهای اسکاتلند و حتی جاهایی که مردم پذیرای او نیستند نیز می‌رود.

در کتاب مقدس و بلاخص در مکاشفه، این قدرت و اختیارات به گونه‌ای دقیق و غیر قابل انکار تشریح شده است. شخصیت او با عدد ۶۶۶ معرفی می‌شود. (مکاشفه ۱۳ : ۱۷ - ۱۸) در این آیات آمده است: «و این که هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد. در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.» این عدد در عنوانی که پاپ به خود اختصاص داده است و کسی دیگر در زمین ندارد، یعنی عنوان "جانشین پسر خدا" قابل ملاحظه است $DE | LI | VSF | AR | C | V | 100 + 1 + 500 + 1 + 1 + 50 + 1 + 500 + 1 + 500 = 666$ بر حسب حادثه نیست که امپراتوران روم عنوان (LATINVS REX SACEDOS) را حمل می‌کردند. معنی این عنوان "پادشاه و کاهن لاتین" است.

واقعیت آن است که از روم بت پرست بود که روم پاپی به وجود آمد، عجیب آن است که این عنوان در لاتین ۶۶۶ می‌شود. $LATINVS REX SACEDOS$ ۵۰+۱+۵۰ ۱۰+.. ۱۰۰+... ۵۰۰+.. = ۶۶۶ در مکاشفه ۱۷، از این نهاد به صورت نمادی تشریح شده و از آن به عنوان يك مادر یاد شده است. از آنجایی که کل بشریت فریب مذهبی خورده و این نهاد همه جهان را مسحور و وارد لعنت کرده است، خود خداوند محکومیت آن را اعلام کرد. بارها در مکاشفه ۱۸ از نابودی آینده این به اصطلاح "شهر جاوید" سخن رفته است. تصریح شده که بابل در ظرف يك ساعت نابود می‌شود: «به اندازه‌ای که خویشان را تمجید کرد و عیاشی نمود، به آن قدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می‌گوید: به مقام ملکه نشسته‌ام و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید. لهذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط در يك روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زور آور است، خداوند خدایی که بر او داوری می‌کند.» (مکاشفه ۱۸ : ۷ - ۸) تا به امروز، کلام خدا به موقع یعنی در زمان معین محقق شده است.

با اتکا به یگانه مرجع راستین و معتبر کلام جاوید خدا، از همه حق جویان می‌خواهیم به کلام خدا روی آورده و به گفته‌های کتاب مقدس ایمان بیاورند.

قصه ما این نبود که به کسی حمله کنیم یا تسویه حساب نماییم، خدا در داوری نهایی، بر پایه کلام خود حکم را صادر خواهد کرد. ولی هم اکنون سخن از ۸۰۰ میلیون کاتولیک است. (که به آن چه که بدانها تعلیم داده می‌شود ایمان دارند غافل از آن که این نهاد را مسیح به وجود نیاورده است و هیچگاه کلیسای عیسی مسیح نبوده است.) و به همان اندازه پروتستان، که خواهان کسب نجات هستند. این افراد به کلیساهای خود ایمان دارند و فکر می‌کنند که بدین ترتیب وارد نجات شده‌اند. آنها نمی‌دانند که اغوا شده‌اند و با فریبی جاوید از دنیا خواهند رفت. اگر چنین دروغی در مذهبی صورت بگیرد که هیچ گونه رابطه‌ای با مسیح ندارد جای ناراحتی خواهد داشت، ولی دروغ گفتن به نام مسیح قابل گذشت نیست.

تنها آن چیز ارزشمند است که خدا در زمان تأسیس کلیسای عهد جدید از طریق يك دهان شایسته و وقف شده گفت: «و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد.» (اعمال ۲ : ۲۱ ، یونیل ۲ : ۳۲) عده‌ای نجاتی را که از خداوند ناشی می‌شود به وابستگی افراد به يك کلیسا و روشهای آن منوط کردند. احتمالاً روحانیون متوجه نشده‌اند که چه اتفاقی افتاده است.

مردم پروتستان و کلیساهای ملی مدعی‌اند که تنها بر کتاب مقدس تکیه می‌کنند. ولی از حرف تا عمل فاصله زیادی وجود دارد، زیرا مشاهده می‌شود که آنها نیز سنتها و روشهای غیر کتاب مقدسی را معمول کرده‌اند. کاتولیکها مدعی هستند که بر کتاب مقدس و سنت تکیه می‌کنند. ولی با يك بررسی دقیق به راحتی در می‌یابیم که سنتهایی به آیات کتاب مقدس مزین شده‌اند. خداوند چنین سنتهایی را با لحن محکمی محکوم کرده، عبث می‌داند: «پس مرا عبث عبادت می‌نمایند زیرا که رسوم انسانی را به جای فریض تعلیم می‌دهند ... پس بدیشان گفت که حکم خدا را نیکو باطل ساخته‌اید تا تقلید خود را محکم بدارید.» (مرقس ۷ : ۷ - ۹)

این گفته کتاب مقدس و آیات دیگر به ما خاطر نشان می‌کند که هر آیین مذهبی که اساس کتاب مقدسی ندارد عبث است. پس هر "دروغ بر مریم" عبث است و هر دعای Rosaire [نوعی دعا که با تسبیح انجام می‌شود - مترجم] عبث است، هر فریضة مذهبی عبث است و هر زیارت عبث است! همه چیز عبث است!

خواست خدا نباید با حسرت انسانها و هوسهای پاپها یا هر شخص دیگر هماهنگ شود، واقعیت آن است که خواست خدا را انبیا و رسولان اعلام کردند و در کتاب مقدس تا ابد ثبت شده است.

پس چه؟ پس از آن که حقیقت هویدا شد و دروغ در پرتو کلام حق منکشف گردید باز هم کسی می‌خواهد بی‌طرف و بی‌تفاوت باقی بماند؟ به محض این که این امور باز شدند هر کس در حضور خدا مسؤولیت دارد: «پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الآن تمام خلق را در هر جا حکم می‌فرماید که توبه کنند.» (اعمال ۱۷ : ۳۰) هیچ کس پس از مطالعه این شرح نمی‌تواند در روز داوری نهایی معذور باشد. عبادت واقعی از دل کسی جاری می‌شود که مکاشفه خدا را دریافت کرده است. از دل کسی جاری می‌شود که خدا کلام تام و اراده خود را برای او باز کرده باشد. پرسش راستین از کسی می‌آید که تجربه شخصی نجات را دریافت کرده باشد.

این احتمال که پاپ و افراد کلیدی واتیکان جرأت کرده به تفحص حقیقت بپردازند و به بیانی وارد گفت و گو با حقیقت شوند بسیار اندک است. ولی از این به بعد هر کس این شرح را خوانده باشد از مقامات کلیسا گرفته تا کشیش دهکده، نمی‌تواند با وجدانی آسوده به کار خود ادامه دهد. همه افرادی که تحت آزار مذهبی قرار گرفته‌اند و همه افرادی

که فریب خورده و به نوعی مقید شدند، حق دارند بخواهند که عزت انسانی به آنها برگردانده شود تا بتوانند برای مسیح و حق تصمیم‌گیری کنند. نمی‌توان از بچه‌هایی که هنوز شیر مادر می‌خورند و خود به خود تعمید می‌یابند، سؤال کرد که آیا می‌خواهند عضو این کلیسا شوند یا نه؟ شگفتا که آنها ناخواسته به عضویت این کلیسا در می‌آیند. واقعاً تعجب‌آور است که در سده بیستم وضعیت حقوق بشر چنین باشد. این مسئله در تضاد کامل با آزادی مذهب قرار دارد و در واقع ادامه روش تحمیل مسیحیت که از ۱۵۰۰ سال پیش شروع شده است، می‌باشد. هر کلیسای دیگر چه ملی، چه آزاد و چه مردمی که از این روش استفاده کردند به یکسان در پیشگاه خدا مجرم هستند.

ساعتی فرا رسیده که در آن هر کس باید شخصاً در پیشگاه خدا تصمیم بگیرد. هدف از این شرح ارائه اطلاعات لازم به خواننده است. البته هیچ کس مجبور نیست به سادگی این شرح را قبول کند. بلکه بهتر آن است که خود کلام خدا و تاریخ کلیسا را تفحص کند تا خود نتیجه‌گیری کند.

"دانایان از راه اشتباه به حقیقت می‌رسند، کسانی که در اشتباه اصرار می‌کنند دیوانگانند."

سخن آخر:

می‌توان ملاحظه کرد که سیاست و مسائل روحانی تکاملی همگام و موازی دارند. در این اواخر، تغییری صورت گرفته است، به گونه‌ای که بسیاری از سنتها از بین رفته و می‌روند. از انسان گرفته تا ملل همه دستخوش این تحولات هستند. مردم آزادی بیان و آزادی انتخاب را فریاد می‌کنند، آنها دیگر نمی‌خواهند که کسی یا گروهی به عنوان ولی و قیم برایشان تصمیم‌گیری کند، همه جا سخن از دگرگونی و شفافیت است و مردم حق تعیین سرنوشت خودشان را می‌خواهند. کاش این به قلمرو مذهبی نیز تعمیم یابد و [مردم] و فرقه‌ها به اندیشه و نگرش کتاب مقدسی و حقیقی روی بیاورند. این کتاب کمی آزار دهنده می‌تواند محرک شروع این تحول باشد.

من با علم به مسؤولیت خود، تا حد توان کوشیده‌ام به هم نوعان خود کمک کنم تا به حقیقت خالص کلام خدا نزدیک شوند. ممکن است انتشار این کتاب به منزله واپسین دعوت عصر فیض باشد. هر کس گوش دارد بشنود که روح به کلیسا چه می‌گوید. بقیه مسائل را به خدا واگذار می‌کنم. او با روح خود در میان ایمانداران عمل می‌کند به گونه‌ای که آنها به سمت تکمیل سوق داده شوند. خداوند برکت خود را بر خوانندگان افاضه کند! آمین !

«خداوند را مادامی که یافت می‌شود بطلبید و مادامی که نزدیک است او را بخوانید. شریب راه خود را و گناهکار افکار خویش را ترک نماید و به سوی خداوند بازگشت کند و بر وی رحمت خواهد نمود و به سوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد. زیرا خداوند می‌گوید که افکار من افکار شما نیست و طریقهای شما طریقهای من نی. زیرا چنان که آسمان از زمین بلندتر است هم چنان طریقهای من از طریقهای شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد. و چنان که باران و برف از آسمان می‌بارد و به آنجا بر نمی‌گردد بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و برومند می‌سازد و برزگر را تخم و خورنده را نان می‌بخشد، هم چنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت بلکه آن چه را که خواستم به جا خواهد آورد و برای آن چه آن را فرستادم کامران خواهد گردید.» (اشعیا ۵۵ : ۶ - ۱۱)

- Alonso, Joaquim Maria: "Fatima, Botschaft und Weihe"
- Braun, Fritz: "Blicke ins wort"
- Brunner, Emil: "Dogmatik Band I"
- The der Hahn Deschner, Karlheinz: "Abermals kr"
- Lschte Glaube Deschner, Karlheinz: "Der gef"
- Deschner, Karlheinz: "Ein Jahrhundert der Heilsgeschichte"
- Deschner, Karlheinz: "Kriminalgeschichte des Christentums"
- Deutsche Bischofskonferenz (Hrsg.): "Katholischer Erwachsenenkatechismus"
- Gamm, Hans-Jochen: "Das Judentum"
- Harenberg, Bodo (Hg.): "Chronik der Menschheit"
- Ter der Christenheit Hauss, Friedrich: "V"
- R Theologie und Kirche Herder-Verlag: "lexicon f"
- Heinz, H.: "Zwischen Zeit und Ewigkeit"
- Herzog, Dr. J. J.: "Abriss der gesamten Kirchengesichte"
- Joseph Kardinal Ratzinger: "Zur Lage des Glaubens"
- King, L. J.: "House of Death and Gate of Hell"
- Lt Apostel Lilje, D. Dr. Hans: "Die Lehre der zw"
- Lindsay, Gordon: "William Branham, ein Mann von Gott gesandt"
- Luther, Dr. Martin: "Die Bibel"
- ckung, Antichrist Markmann, Otto: "Endzeit, Entr"
- mer der katholischen Kirche Markmann, Otto: "Irrt"
- suites te des J Paris, Edmond: "Histoire secr"
- Rosenow, Emil: "Wider die Pfaffenherrschaft"
- Schmidt, Kurt Dietrich: "Grundriss der Kirchengeschichte"
- Scofield, D. D. C. I. (Hrsg.): "Die Heilige Schrift"
- Zwingli, Huldrych: "Hauptschriften, Der Theologe II"
- Zwingli, Huldrych: "Hauptschriften, Der Theologe II"